

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حوزه علمیه حضرت مریم
تأسیس ۱۳۹۲



جامعة
المصطفی
العالمیة
افغانستان

دوفصلنامه

یافته‌های مطالعات زنان

سال اول ● شماره دوم ● خزان و زمستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: حوزه علمیه حضرت مریم^(س) با همکاری نمایندگی جامعه المصطفی^(ص) در افغانستان

مدیر مسئول: دکتر حلیمه حسینی

سردبیر: دکتر زهرا ضیایی

دبیر تخصصی: آمنه هاشمی

ویراستار: زکریا فصیحی

صفحه‌آرا: سید مهدی موسوی

طراح جلد: یوسف واحدی

اسامی اعضای هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا): بیانی حوریه، جعفری خدیجه، رضوانی معصومه،

شهامت شبانه، قنبری معصومه

دوفصلنامه «یافته‌های مطالعات زنان»، آماده دریافت و نشر مقالات صاحب‌نظران و نویسندگان است.

محتوای مقالات، بازتاب آرای نویسندگان بوده و لزوماً بیانگر رویکرد دوفصلنامه «یافته‌های مطالعات زنان» نیست.

دوفصلنامه «یافته‌های مطالعات زنان»، پس از دریافت مقالات، برای رد، پذیرش و ویرایش آن‌ها آزاد است.

آدرس: کابل، دهبوری، چهارراهی شهید، دانشگاه بین‌المللی المصطفی^(ص)، آمریت نشرات

کارت سه، کوچه قلعه وزیر، روبروی مکتب پیشگامان، حوزه علمیه حضرت مریم^(س)

تلفن: ۰۷۶۷۵۴۷۹۴۲

آدرس سامانه: <http://wr.miu.edu.af>

ایمیل: wr.chiefeditor@miu.edu.af

قیمت: ۱۵۰ افغانی

شیوه‌نامه تنظیم و راهنمای ارسال مقاله علمی

ویژگی‌های مقاله علمی

۱. مقاله علمی دارای چکیده، کلیدواژه، مقدمه، ارجاع‌دهی، نتیجه‌گیری و منابع معتبر است.
۲. مقاله علمی باید روشن‌مند، مستند، تحلیلی، برخوردار از ساختار منطقی دارای انسجام محتوا و قلم روان باشد.
۳. فایل مقاله در قالب «word» ارائه گردد و حجم آن کمتر از ۶۵۰۰ کلمه و بیشتر از ۷۵۰۰ کلمه نباشد.
۴. افیلیشن مقاله در پاورقی صفحه اول شامل: عنوان وظیفه نویسنده، وابستگی سازمانی، ایمیل آدرس. اگر مقاله دو نویسنده یا بیشتر دارد: عنوان وظیفه نویسنده دوم، وابستگی سازمانی، ایمیل آدرس.

راهنمای تنظیم ساختار مقاله علمی

۱. چکیده: عنوان چکیده با فونت BNazanin11 پررنگ. متن چکیده بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه و با فونت BNazanin11 معمولی. در چکیده باید به تبیین موضوع، بیان هدف پژوهش، روش تحقیق، سؤال اصلی تحقیق، روش گردآوری داده‌ها و بیان مهم‌ترین یافته‌های تحقیق با اختصار اشاره شود. در چکیده باید از جملات کامل خبری با افعال سوم شخص ماضی معلوم استفاده شود. از علائم اختصاری و نقل قول مستقیم و ذکر عناوین فرعی پرهیز شود.
۲. کلیدواژه‌ها: حداقل ۴ و حداکثر ۷ واژه که با کامه از هم جدا شده باشد و در یک خط نوشته شود.
۳. مقدمه: در مقدمه به ترتیب به بیان مسئله، سؤال‌ها (و در مواردی به فرضیه)، پیشینه، ضرورت، هدف و ارائه تصویر کلی از ساختار مقاله، پرداخته شود.
۴. بدنه مقاله: باید دارای ساختار منطقی و متشکل از عناوین اصلی و فرعی [و فرعی‌تر] و برخوردار از انسجام محتوایی که در آن مدعا، استدلال، شواهد، تحلیل، استنتاج و مانند آن، آورده می‌شوند.
۵. نتیجه‌گیری: نتیجه‌گیری متنی است که به دستاوردهای تحقیق که عبارت است از پاسخ به سؤال‌های اصلی و فرعی و وضعیت فرضیه که اثبات یا رد شده، به صورت مختصر آورده می‌شود.
۶. ارجاع‌دهی به صورت درون‌متنی به شیوه APA باشد. مثال منابع تک‌جلدی: (محسنی «حکمت»، ۱۳۹۰: ۵۴۶)؛ منابع چندجلدی: (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۸: ۴۰۲)
۷. منابع و مآخذ در پایان مقاله به شیوه APA ذکر شوند. مثال: محسنی «حکمت»، محمد آصف، (۱۳۹۰)، زنان در افغانستان (فرصت‌ها، چالش‌ها و راهکارها)، قم: انتشارات المصطفی (ص).

ارسال و پیگیری مقاله

۱. مقاله باید از طریق سامانه نشریات به این آدرس ارسال شود: <http://wr.miu.edu.af>
۲. مراحل ارسال مقاله: ورد به سامانه نشریات از طریق آدرس فوق، انتخاب نشریه موردنظر، ثبت نام و ایجاد صفحه اختصاصی، ورود به صفحه اختصاصی با استفاده از یوزر-پسوردی که سامانه می‌دهد و اقدام به ارسال مقاله طبق راهنمایی سامانه.
۳. پیگیری مقاله: آگاهی از روند دریافت، پذیرش اولیه، داوری، ارجاع برای اصلاح، پذیرش نهایی، ویراستاری، صفحه‌آرایی، انتشار الکترونیکی، از طریق همان صفحه اختصاصی، از سوی نویسنده قابل پیگیری است.

فهرست

- پیام ریاست نمایندگی جامعه المصطفی^(ص) العالمیه در افغانستان ۱
- سخن سردبیر ۳
- نقش زنان افغانستانی در انتقال ارزش‌های فرهنگی به نسل‌های بعد در مهاجرت ۵
صدیقه اکبری
- جنگ و نقش آن در توانمندسازی زنان افغانستان ۲۳
حلیمه حسینی
- بررسی جایگاه زنان در کتاب سراج التواریخ نوشته ملا فیض محمد کاتب هزاره ۴۳
زهرا ضیایی
- مسئله آفرینش زن از منظر قرآن و عهدین ۵۷
نوریه حسینی
- تحلیل و بررسی مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیست در مسیحیت ۷۷
سمیه توسلی

پیام ریاست نمایندگی جامعه المصطفی (ص) العالمیه در افغانستان

پیشرفت بشر در زمینه‌های علم، فرهنگ، اخلاق و معنویت، مرهون تلاش‌ها و پژوهش‌های خستگی‌ناپذیر عالمان، اندیشمندان و نویسندگانی است که عمر پربرکت خود را وقف پژوهش و کشف رازهای هستی نموده‌اند؛ همان‌ها که ارزش والای حقیقت‌جویی و گوهر تقوا و فضیلت را هرگز به متاع و مقام زودگذر دنیا نفروخته‌اند. به همین جهت است که عالمان و اصحاب قلم در مکتب اسلام، ارج و منزلتی ویژه دارند و از دانشمندان و صاحبان اندیشه، با بهترین تجلیل‌ها و تمجیدها یاد می‌شود. در باب اهمیت قلم و اندیشه همین بس که در آموزه‌های اسلامی، مداد علما برتر از خون شهیدان و تکریم اندیشمندان، به عنوان وارثان انبیای الهی، در حکم احترام گذاشتن به خداوند و پیامبر قلمداد شده است؛ زیرا حیات برتر انسانی در تفکر اسلامی، درگرو اندیشه و ایمان است. لذا فرزاندانی که با اندیشه و قلم خود مشعل دانش و معرفت را فرا راه انسان‌ها برمی‌افروزند، حق عظیمی بر عهده بشریت دارند و شایسته برترین ستایش‌ها و قدردانی‌ها هستند.

بدون تردید گسترش علم از زمره اساسی‌ترین عوامل رشد، انکشاف و ترقی جامعه است و رشد علمی از طریق آموزش و پژوهش به دست می‌آید. آموزش و پژوهش به مثابه بال‌های ترقی و اوج‌گیری یک جامعه است که با بهره‌گیری از آن دو، می‌توان به تعالی و شکوفایی مادی و معنوی رسید. جامعه علمی و آکادمیک افغانستان در سال‌های اخیر گام‌های نسبتاً خوبی در عرصه‌های آموزش برداشته است؛ اما به نظر می‌رسد که پژوهش هنوز در این کشور جایگاه مناسبش را نیافته و کمتر مورد اقبال بوده است. این در حالی است که رسیدن به پیشرفت مادی و معنوی، درگرو «آموزش و پژوهش» توأمان است.

امروزه یکی از ابزارهای مؤثر برای توسعه آموزش پژوهش محور، انتشار مجلات علمی است. به همین دلیل نشریات دانشگاهی به بخش جدایی‌ناپذیری از ساختار دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلاتی عالی تبدیل شده است. گروه‌های علمی دانشگاهی برای پیشبرد مقاصد آموزشی و پژوهشی خود و به منظور توسعه دانش بشری، نشریه‌های علمی پژوهشی را تأسیس کرده و یافته‌های پژوهشی یا گزارش‌های آموزشی اعضای هیئت علمی خود را در آن منتشر می‌کنند تا به دست دیگر دانش‌دوستان نیز برسد.



نماینده‌ی جامعه‌ی المصطفی^(ص) در افغانستان همواره نسبت به توسعه‌ی علم و پژوهش همراه با معنویت، اهتمام داشته است. این دانشگاه با هدف تولید و ترویج علوم مرتبط با حوزه‌های علوم اسلامی و انسانی و به منظور ارتقای ظرفیت‌های علمی-پژوهشی اعضای گروه‌های آموزشی، بهبود مهارت‌های پژوهشی اساتید و دانشجویان، تقویت مبادله‌ی یافته‌های علمی و تحقیقاتی بین مراکز آکادمیک، ایجاد وحدت رویه در فرایند چاپ و نشر مجلات علمی، واحد نشریات را در مرکز پژوهشی دانشگاه ایجاد کرده است. با توجه به اهمیت و ضرورت پژوهش و با عنایت به این که یکی از مهم‌ترین رسالت‌های هر نهاد آموزشی و دانشگاهی، اهتمام به تحقیقات بنیادی و پژوهش‌های کاربردی است، گسترش کمی و کیفی فعالیت‌های پژوهشی و نشراتی، به‌ویژه در حوزه‌ی مجلات علمی، مدنظر قرار گرفت. پس از فراهم شدن زیرساخت‌های لازم، مانند خرید سامانه‌ی جامع مدیریت نشریات علمی «سیناوب»، دوازده مجله‌ی علمی تخصصی ایجاد شد که مرتب به‌صورت دوفصلنامه در قالب چاپ فیزیکی و الکترونیکی منتشر می‌شود. سامانه‌ی مدیریت نشریات علمی «سیناوب» برای نظم بخشیدن و تسهیل چرخش مقاله و اطلاعات پیرامون آن در سامانه‌ی تولید نشریات علمی و دانشگاهی طراحی شده است و در نقش یک منشی پیگیر و فعال، تمامی امور مربوط به فرایند انتشار نشریات علمی را انجام می‌دهد و این امکان را فراهم می‌کند که نظریات و آثار علمی نویسندگان افغانستانی در سطح جهان در دسترس علاقه‌مندان و اصحاب علم و اندیشه قرار بگیرد.

لازم می‌دانم از تمام همکاران و نویسندگانی که زمینه‌ی تحقق این مهم را فراهم کرده و بستر بسط معارف را گسترانده‌اند، قدردانی کنم و برای همه‌ی عزیزان توفیقات روزافزون الهی، استدعا نمایم.

سید عبدالحمید ثابت

سخن سردییر

زنان افغانستان همواره جزو عناصر کلیدی تاریخ، فرهنگ و بافت اجتماعی افغانستان بوده‌اند. این قشر شجاع و مقاوم بنا به دلایل مختلف، با چالش‌ها و موانع متعددی در مسیر زندگی خود مواجه شده‌اند. در تاریخ کشور ما، زنان با وجود سهم بسزایی که در تحولات اجتماعی و سیاسی دارند، همواره در جستجوی هویتی مستقل و حقوق برابر بوده‌اند. گذر زمان، وضعیت زنان در افغانستان دستخوش تغییرات بسیاری قرار گرفته است؛ از دوره‌های روشنفکری که حق تحصیل و کار برایشان تضمین شده بود، تا برهه‌هایی که به دلایل اجتماعی و سیاسی، حقوق اولیه و طبیعی آنان به طور گسترده‌ای نادیده انگاشته شدند. اسلام به عنوان دین رسمی در افغانستان، در آموزه‌های خود بر اهمیت و جایگاه ویژه‌ای که زنان دارند، تأکید می‌کند. قرآن کریم به این حقیقت اشاره دارد که زنان نه تنها به عنوان همسران و مادران، بلکه به عنوان شخصیت‌های مستقلی با حقوق ویژه و وظایف مشخص به رسمیت شناخته می‌شوند؛ «وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» (نساء: ۳۲). اصول اسلامی ضمن احترام به کرامت انسانی، در پی ایجاد توازن در ساختارهای خانواده و جامعه هستند و بر رعایت عدالت و احترام به حقوق زنان تأکید می‌کنند. با این حال، واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی غالب بر افغانستان، متأسفانه برخی از این آموزه‌ها را که شایستگی و حق زنان را در بردارد، تحت الشعاع قرار داده است. سنت‌ها و باورهای نادرستی که به اشتباه با دین درهم آمیخته‌اند، مانع از آن شده است که بسیاری از زنان به حقوق و فرصت شایسته خود، دست یابند.

هدف ما در این نشریه، نمایان‌گر صدای حقیقی و واقعیت‌های زندگی زنان افغانستان است. ما به توسعه فرهنگی و اجتماعی زنان تأکید ویژه‌ای داریم و قصد داریم چهره‌های الهام‌بخش و موفق را معرفی کنیم که با تلاش و تعهد و صف‌ناپذیر خود، توانسته‌اند محدودیت‌ها را به چالش بکشند و تحولات مثبتی را در زندگی فردی و اجتماعی خود ایجاد نمایند. این زنان هم می‌توانند الگو و الهام‌بخش هم نسلان خود و هم نمونه‌هایی قوی برای نسل‌های آینده باشند.

از سوی دیگر، ما در تلاشیم با فراهم آوردن مقالات، مصاحبه‌ها و پژوهش‌های علمی و کارآمد، گفت‌وگوهای سازنده‌ای را به راه اندازیم که بتواند درک عمیق‌تری از چالش‌ها و فرصت‌های موجود در راستای بهبود و ارتقای جایگاه زنان در جامعه فراهم آورد. ما به همراهی و مشارکت فعال خوانندگان عزیز نیاز داریم تا این مباحث مهم را به منصفه ظهور برسانیم و به گسترش آگاهی درباره زندگی و حقوق زنان افغانستان بپردازیم. امیدواریم با هم فضایی را ایجاد کنیم که در آن به جایگاه واقعی و حقوق انسانی زنان بها داده شود و این تلاش‌ها به ایجاد تغییرات مثبت در جامعه افغانستان بینجامد. زنان افغانستان به واسطه توانمندی‌ها و پتانسیل‌های بی‌نظیر خود، لیاقت آن را دارند که با شجاعت و اعتماد به نفس در مسیر رشد و تعالی خویش گام بردارند. ما به عنوان یک رسانه، در این سفر همراه شما خواهیم بود و مشتاقانه امیدواریم که مطالب این نشریه، به سهم خود، گامی مؤثر در راستای عدالت و برابری برای زنان افغانستان باشد. ما بر این باوریم که توجه به خواست و نیازهای این قشر مظلوم و مستحق، نه تنها یک وظیفه انسانی، بلکه یک رسالت اجتماعی و فرهنگی است که همگان باید در پی تحقق آن باشند.

نقش زنان افغانستانی در انتقال ارزش‌های فرهنگی به نسل‌های بعد در مهاجرت

صدیقه اکبری^۱

چکیده

نقش زنان در انتقال ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی به نسل‌های بعدی در جوامع مهاجر، به‌ویژه در میان جوامع سنتی، اهمیت ویژه‌ای دارد. بررسی نقش زنان مهاجر افغانستانی، در فرایند انتقال ارزش‌های فرهنگی در شرایط مهاجرت، هدف این مقاله است که با روش تحلیلی و توصیفی، چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی این زنان را در جوامع میزبان تحلیل کرده است. در این راستا، علاوه بر بهره‌گیری از داده‌های میدانی، تحلیل داده‌های ثانویه نیز به کار گرفته شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که زنان مهاجر افغانستانی به دلیل پیشینه سنتی خود، نقشی محوری در انتقال سنت‌ها و ارزش‌های دینی و اجتماعی ایفا می‌کنند، در فرایند مهاجرت با چالش‌ها و فرصت‌های متعددی مواجه هستند و نمونه‌هایی از تجربه‌های موفق و ناموفق در این زمینه قابل مشاهده است. پیشنهاد برخاسته از یافته‌های این تحقیق این است که توانمندسازی زنان از طریق آموزش و افزایش آگاهی می‌تواند نقشی کلیدی در تقویت این فرایند ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: زنان افغانستانی، ارزش‌های فرهنگی، مهاجرت، فرصت‌های مهاجرت، چالش‌های مهاجرت، زنان مهاجر

۱. دکتری کلام اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

ایمیل: akbarisedigheh2@gmail.com

مقدمه

مهاجرت افغانستانی‌ها به کشورهای مختلف در دهه‌های اخیر به‌ویژه در پی بحران‌های جنگی و اقتصادی، به یکی از بزرگ‌ترین پدیده‌های اجتماعی تبدیل شده است. در این میان، زنان افغانستانی به‌عنوان کانون خانواده، نقشی بی‌بدیل در حفظ و انتقال ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی به نسل‌های بعد ایفا می‌کنند. با این حال، مهاجرت چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی را برای زنان افغانستانی ایجاد کرده است که تأثیر عمیقی بر هویت فرهنگی آنان و نسل‌های جوان دارد. این مقاله به بررسی چگونگی تأثیر مهاجرت بر نقش زنان افغانستانی در حفظ و انتقال ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی به نسل‌های بعدی می‌پردازد. این هدف با روش کلان‌تحلیل داده‌های موجود در پژوهش‌های میدانی، پیگیری می‌شود. همچنین تلاش خواهد شد تا با استناد به مطالعات علمی و تجارب میدانی، راهکارهایی برای تقویت این نقش به‌ویژه در جوامع مهاجر پیشنهاد شود.

پژوهش‌هایی در خصوص نقش زن افغانستانی در مهاجرت و وضعیت و نقش‌های مختلف وی در این شرایط صورت گرفته است. از جمله: پایان‌نامه فرحناز رحمانی (۲۰۱۹) این پایان‌نامه با عنوان "Gender and Migration from Afghanistan: An Analysis of Women's Empowerment and Migration" از دانشگاه آیدین استانبول است.

مقاله عباسی شوازی و صادقی (۲۰۱۵) با عنوان "Socio-cultural Adaptation of Second-generation Afghans in Iran" به سازگاری فرهنگی نسل دوم مهاجرین در ایران پرداخته است.

پژوهش Bassam Ahmad Siddiqui (2022) در قالب پایان‌نامه با عنوان "Afghan Refugees Their Economic Human Rights in Pakistan" از دانشگاه بحریه اسلام‌آباد است که به مسائل حقوق مهاجرین در پاکستان پرداخته است.

گزارش کوزر و مارسدن (۲۰۱۴) با عنوان "Migration and Displacement Impacts of Afghan Transitions in 2014" در قالب یک گزارش پژوهشی توسط برنامه تحقیقاتی مهاجرت به تأثیرات مهاجرت و جابجایی پرداخته است.



ختیره اصیل (2021) COMING TO AMERICA: AN AUTOETHNOGRAPHY OF A FIRST-GENERATION AFGHAN WOMAN NAVIGATING U.S. EDUCATION زن افغانستانی نسل اول در آمریکا است که تلاش کرده تجربیات تحصیلی خود را به‌عنوان یک زن افغانستانی در سیستم آموزشی آمریکا مورد بررسی قرار دهد و در این راستا به نقش زن و خانواده در چالش‌های موجود در این فرایند نیز اشاره کرده است.

هویت‌یابی زنان مهاجر نسل دوم افغانستانی تبار: تحلیل روایت جُستار «بی‌محتوا بودن فرم افغانی ام به‌شدت آزارم می‌داد» نوشته مارال رحیمی و سحر فائق (۲۰۲۴) به بررسی هویت زنان مهاجر نسل دوم افغانستان می‌پردازد. نویسندگان از روش تحلیل روایت استفاده کرده‌اند تا چالش‌های هویتی این زنان را در متن مهاجرت و تعامل با فرهنگ‌های مختلف تحلیل کنند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که این زنان در فضایی میان دو هویت ایرانی و افغانستانی قرار دارند و تجربه‌ای از سرگردانی هویتی را از سر می‌گذرانند. تفاوت مقاله حاضر در بررسی مسئله نقش زن افغانستانی در انتقال ارزش‌های فرهنگی بعد از مهاجرت است که پژوهش‌های مذکور به‌صورت ضمنی به آن پرداخته‌اند. این ویژگی اجازه داده است این مقاله به ابعاد مختلف بحث بپردازد. همچنین این مقاله از رویکرد میان‌رشته‌ای (جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و زنان) برای بررسی استراتژی‌های زنان افغانستانی در حفظ و ترویج فرهنگ در مهاجرت استفاده می‌کند. در مقابل، بسیاری از پژوهش‌های موجود یا دیدگاه تاریخی و سیاسی و ادبی دارند یا بر تجربیات فردی و هویتی یا صرفاً طرح مسئله تمرکز کرده‌اند. هرچند این مسئله بسیار عمیق و گسترده است و لازم است در این خصوص پژوهش‌های متعددی صورت گیرد.

۱. مهاجرت افغانستانی‌ها و نقش زنان

مهاجرت افغانستانی‌ها یکی از پدیده‌های اجتماعی عمده‌ای است که تأثیرات گسترده‌ای بر حیات اجتماعی و فرهنگی آنان و به‌خصوص زنان داشته است. در این بخش، به بررسی و تعریف مهاجرت افغانستانی‌ها و جایگاه زنان در این روند پرداخته می‌شود.

۱-۱. تعریف و بررسی مهاجرت افغانستانی‌ها

مهاجرت پدیده‌ای چندوجهی است که می‌توان آن را از زوایای گوناگون تعریف و تحلیل کرد. یکی از مؤلفه‌های کلیدی در درک این پدیده، تمایز میان مهاجرت اختیاری و اجباری است؛ تمایزی که بر عوامل دیگری چون گروه مهاجر، مقصد و اهداف مهاجرت تأثیر مستقیم دارد. مهاجرت افغانستانی‌ها در تاریخ معاصر، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، عمدتاً تحت تأثیر عواملی چون جنگ‌های داخلی، بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی گسترده بوده است. این عوامل، موج‌های پیاپی مهاجرت و پناهندگی را رقم زده‌اند. به‌ویژه پس از مداخلات نظامی خارجی و تداوم درگیری‌های داخلی، جامعه افغانستانی با موجی از جابجایی‌ها روبه‌رو شد که در نهایت به شکل‌گیری جوامع پراکنده اما پیوسته‌ای در نقاط مختلف جهان انجامید (Koser, Khalid). *natsinahgfA ni ytilibOM dna sisirC, noitisnarT*. (January 2014), p. 9) *ytillaeR dna cirotehR*

مهاجرت افغانستانی‌ها را می‌توان به چندین دوره تاریخی تقسیم کرد. دوره اول به مهاجرت ناشی از تهاجم شوروی به افغانستان در دهه ۱۹۸۰ م. بازمی‌گردد که میلیون‌ها افغانستانی به کشورهای همسایه مانند پاکستان و ایران پناه بردند. دوره دوم مربوط به جنگ‌های داخلی در دهه ۱۹۹۰ م. است که موج دیگری از مهاجرت را ایجاد کرد. پس از سال ۲۰۰۱ م. با حضور نیروهای بین‌المللی در افغانستان، برخی مهاجران به کشور بازگشتند؛ اما ناامنی‌های مداوم و افزایش فعالیت‌های تروریستی موج جدیدی از مهاجرت را به دنبال داشت. Koser, Khalid *natsinahgfA ni ytilibOM dna sisirC, noitisnarT*. (January 2014), p. 9) *ytillaeR*

بنابراین در تحلیل مهاجرت افغانستانی‌ها باید به این نکته توجه داشت که این مهاجرت، در بیشتر موارد، ماهیتی اجباری و اضطراری داشته و با مهاجرت‌های اختیاری نظیر مهاجرت تحصیلی که معمولاً با هدف بهبود وضعیت اقتصادی، علمی یا شغلی صورت می‌گیرد، تفاوت اساسی دارد. مهاجرت‌های تحصیلی یا حرفه‌ای غالباً توسط افرادی دارای پشتوانه علمی، مالی یا اجتماعی انجام می‌شود، در حالی که مهاجرت افغانستانی‌ها، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، بیشتر به‌منظور فرار از بحران‌های امنیتی، سیاسی و اجتماعی بوده و



اغلب به صورت ناسازمان یافته و بدون آمادگی قبلی صورت گرفته است. در این میان، زنان افغانستانی که از نظر دسترسی به آموزش و منابع اقتصادی در موقعیتی ضعیف‌تر قرار دارند، با چالش‌های مضاعفی مواجه هستند. این در حالی است که زنان، نقش مهمی در پایداری خانواده و انتقال ارزش‌های فرهنگی دارند. مواجهه آنان با تغییرات اجتماعی، فرهنگی و هویتی در جوامع مهاجر، موضوعی حیاتی است که نیازمند بررسی دقیق و تحلیلی عمیق است.

۱-۲. جایگاه زنان در خانواده و جامعه مهاجر

زنان افغانستانی در فرایند مهاجرت، تنها نقش سنتی خود در خانواده را حفظ نمی‌کنند، بلکه مسئولیت‌هایی گسترده‌تر نیز بر عهده می‌گیرند. آن‌ها ستون انسجام خانواده در شرایط مهاجرت هستند و نقشی کلیدی در حفظ و انتقال ارزش‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی به نسل‌های جدید ایفا می‌کنند. در بستر جوامع مهاجر، این زنان ناگزیرند با فرهنگ‌ها و ارزش‌های نو مواجه شوند و در این مسیر، میان مقاومت در برابر تغییر و تطبیق با شرایط جدید، انتخاب‌هایی دشوار داشته باشند.

چگونگی مواجهه زنان با این تغییرات، تا حد زیادی به سطح آگاهی، تحصیلات، و توان اقتصادی آنان بستگی دارد؛ مسائلی که متأسفانه در مورد بسیاری از زنان افغانستانی، در سطح مطلوبی نیست. این وضعیت، چالش‌های عمیقی در مسیر ایفای نقش فرهنگی و اجتماعی آنان پدید می‌آورد. با این حال، چالش‌ها می‌تواند به فرصت‌هایی برای رشد و خودآگاهی تبدیل شود، به شرط آن‌که با حمایت آگاهانه، آموزش‌های هدفمند و برنامه‌ریزی اجتماعی همراه باشد. در غیاب نهادهای فعال و مؤثر در داخل افغانستان، این مسئولیت باید به صورت خودجوش توسط کنشگران اجتماعی و سازمان‌های مهاجرمحور در کشورهای میزبان دنبال شود.

۲. ارزش‌های فرهنگی افغانستان؛ فرصت‌ها و چالش‌ها

انسان همواره نیازمند درکی روشن از خویش است و این درک در قالب «هویت» معنا می‌یابد. هویت ملی به عنوان بخشی بنیادین از هویت جمعی، ریشه در فرهنگ دارد؛

فرهنگی که در بستر زمان و مکان و در حافظه جمعی شکل گرفته و نهادینه می‌شود. هرچند تحول فرهنگی امری اجتناب‌ناپذیر و تدریجی است؛ اما سرعت و کیفیت این دگرگونی‌ها، به جهان‌بینی مسلط بر جامعه و تعریف آن از بایدها و نبایدهای اجتماعی وابسته است.

در این میان، عبور از برخی ارزش‌ها یا حفظ آن‌ها، اهمیت بسیاری می‌یابد. ارزش‌هایی همچون تعهد خانوادگی، عفت، حیا، و آداب و رسوم سنتی که بازتابی از تاریخ و هویت جمعی مردم افغانستان است، نقشی مهم در تعالی اجتماعی و حفظ انسجام فرهنگی ایفا می‌کند. با این حال، حفظ این ارزش‌ها تنها زمانی ممکن است که نسل جدید آن‌ها را معنادار و ارزشمند بداند. ارزش فرهنگی زمانی قدرت پایداری دارد که برای جامعه معاصر نیز قابل درک و قابل پذیرش باشد. در غیر این صورت، سخن از ارزشمندی آن، تنها در سطحی نمادین باقی خواهد ماند. از این رو، بازشناسی، بازتعریف و آگاه‌سازی جامعه نسبت به این ارزش‌ها، شرط ضروری برای تداوم هویت فرهنگی است؛ فرایندی که در دل مهاجرت، بیش از هر زمان دیگر، با چالش‌ها و البته فرصت‌هایی تازه مواجه است.

ارزش‌های فرهنگی و ملی در بازشناسی هویت جمعی و تعریف ارزش‌های اصیل می‌تواند در هویت بخشی به بخش بسیاری ابعاد وجود انسانی خدمت کند (رحیمی و فائقی، ۲۰۲۴: ۶۹). این ابعاد بعد از مهاجرت و دوری از زادگاه فرهنگ می‌تواند به چالش کشیده شود و البته فرصت‌هایی برای ایجاد ابعاد نوین ایجاد نماید. عبور یا حفظ آن نیازمند آگاهی و انرژی است.

۱-۲. تعریف ارزش‌های فرهنگی افغانستان

فرهنگ افغانستانی‌ها بر اساس چندین عنصر اساسی شکل گرفته است که شامل دین اسلام، زبان‌های محلی (پشتو و دری)، آداب و رسوم اجتماعی و هنرهای سنتی و بومی است. این ارزش‌ها در طول تاریخ به‌ویژه در دوران‌های پرچالش مانند جنگ‌ها و مهاجرت‌ها، به‌طور ویژه توسط زنان نگهداری و منتقل شده‌اند. زنان افغانستانی نه تنها به‌عنوان حافظان فرهنگ، بلکه به‌عنوان تسهیل‌کنندگان روند انتقال این فرهنگ به نسل‌های جدید، نقشی کلیدی دارند.



۲-۲. چالش‌های زنان افغانستانی در انتقال ارزش‌ها

مهاجرت همواره فرایندی پیچیده با ترکیبی از چالش‌ها و فرصت‌هاست؛ اما برای زنان افغانستانی، این تجربه ابعاد ویژه‌تری به خود می‌گیرد. هرچه چالش‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد، امکان کشف فرصت‌های تازه نیز در دل آن‌ها بیشتر است. در دنیای امروز، آگاهی مهم‌ترین ابزار رشد و توانمندسازی تلقی می‌شود. با این حال، زنان افغانستانی در بسیاری از برهه‌های تاریخی، به‌ویژه در درون ساختارهای سیاسی و اجتماعی محدودکننده، از دسترسی به آموزش، آگاهی و توانمندی‌های فردی محروم مانده‌اند. این وضعیت که همچنان در افغانستان معاصر نیز با شدت ادامه دارد، آنان را در موقعیتی آسیب‌پذیر قرار داده است.

در جریان مهاجرت اجباری، این زنان با چالش‌های جدی در انتقال ارزش‌های فرهنگی مواجه می‌شوند. تضاد با ارزش‌های جوامع میزبان، نبود خودباوری نسبت به فرهنگ بومی، و کمبود آگاهی از مبانی اصیل دینی و فرهنگی، همگی زمینه‌ساز بحران‌های هویتی و سردرگمی فرهنگی می‌شوند. بسیاری از زنان، به‌ویژه در موضوعاتی مانند حقوق زنان و نقش‌های اجتماعی، ممکن است با تقابلی نیرومند میان آموزه‌های فرهنگ خود و ارزش‌های جامعه میزبان روبه‌رو شوند (Siddiqui, 2011: 55).

یکی از چالش‌های اصلی زنان افغانستانی در جوامع مهاجر، تطبیق با فرهنگ جدید و هم‌زمان حفظ هویت فرهنگی است. این چالش‌ها شامل محدودیت‌های زبانی، تفاوت‌های فرهنگی و تبعیض‌های اجتماعی و مشکلات اقتصادی به‌خصوص در کشورهای میزبانی که خود به لحاظ اقتصادی ضعیف است (Khan et al, 2024: 92)، می‌شود. به‌عنوان مثال، تحقیقی که توسط سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) انجام شده است، نشان می‌دهد که بسیاری از زنان مهاجر افغانستانی در کشورهایی مانند ایران و پاکستان با محدودیت‌های قانونی و اجتماعی مواجه هستند که بر توانایی آن‌ها برای مشارکت در جامعه و انتقال فرهنگ تأثیر می‌گذارد (IOM, 2020). رحمانی در پایان‌نامه‌ای که در دانشگاه آیدین استانبول انجام داده است به چالش‌های زنان افغانستانی در دوران طالبان و زنان مهاجر در برخی کشورها از جمله ترکیه، ایران و پاکستان پرداخته شده است؛ تبعیض اجتماعی و فرهنگی ناشی از تفاوت ارزش‌ها و هنجارهای بین دو جامعه، یکی از مشکلات اصلی زنان افغانستانی است.

این زنان همچنین با مشکلات اقتصادی نظیر دشواری در یافتن شغل مناسب به دلیل موانع زبانی و کمبود فرصت‌های شغلی مواجه‌اند. تبعیض جنسیتی در محیط کار و جامعه، توانایی آن‌ها را برای پیشرفت محدود می‌کند. عدم دسترسی کافی به خدمات اجتماعی، آموزشی و بهداشتی به دلیل وضعیت قانونی نامشخص و موانع زبانی نیز بر زندگی این زنان تأثیر منفی دارد. علاوه بر این، اختلافات فرهنگی میان جامعه میزبان و مهاجر می‌تواند به بحران هویت و مشکلات در ادغام فرهنگی منجر شود. با این وجود، زنان افغانستانی در این چالش‌ها نقشی فعال داشته و تلاش می‌کنند از فرصت‌های موجود برای بازتعریف نقش‌های خود و تقویت توانمندی‌ها استفاده کنند (ص 78-35 Rahmani, 2019).

Bassam Ahmad Siddiqui در پایان نامه ارشد خود در مورد حقوق مهاجرین افغانستانی مقیم پاکستان نوشته شده است به نقش زنان در مسئله مواجهه با چالش‌های مهاجرت پرداخته است. از جمله چالش‌های مهم، مسئله حقوق اجتماعی و اقتصادی است که عاملی اساسی در مواجهه با چالش‌های مختلف بعد از مهاجرت محسوب می‌شود (p: ۲6).

۲-۳. فرصت‌های مهاجرت برای بازتعریف ارزش‌های فرهنگی

با وجود چالش‌ها، مهاجرت می‌تواند فرصتی برای زنان افغانستانی فراهم کند تا نقش‌های جدیدی را تجربه کنند. همچنین مهاجرت می‌تواند فرصتی برای بازتعریف ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی زنان افغانستانی باشد. بررسی نقش زن افغان در فرهنگ اصیل افغانستان، موضوع بسیار پر دامنه‌ای است. یکی از چالش‌های مهم در خصوص زن افغان، نادیده گرفتن حقوق آنان است. در بسیاری از جوامع مهاجر، زنان افغانستانی توانسته‌اند با به دست آوردن حقوق اجتماعی از جمله تحصیل و اشتغال، تحولی عظیم در این فرهنگ به وجود آورند.

در جوامع مهاجر، برخی از زنان توانسته‌اند به آموزش و مهارت‌آموزی دست یابند و به عنوان نمایندگان فرهنگی جامعه خود عمل کنند. به عنوان مثال، در اروپا، زنان افغانستانی با ایجاد گروه‌های اجتماعی و فرهنگی به حفظ و انتقال فرهنگ افغان کمک کرده‌اند

(Schmeidl & Maley, 2016, p: 45)



مهاجرت می تواند فرصتی برای بازنگری و بازتعریف ارزش های فرهنگی باشد. در این فرایند، زنان افغانستانی می توانند با ترکیب ارزش های مثبت فرهنگ میزبان با سنت های اصیل خود، هویتی چندبعدی برای نسل های آینده ایجاد کنند. به عنوان مثال، در برخی از جوامع مهاجر افغانستانی، زنان توانسته اند با ایجاد گروه های اجتماعی و فرهنگی، سنت های خود را به شکلی مدرن تر ارائه دهند و از این طریق نسل جدید را به فرهنگ خود علاقه مند کنند (Bakhshi & Hosseinzadeh, 2021) از جمله در پایان نامه رحیمی به این مطلب اشاره شده است. زنان مهاجر افغانستانی در ترکیه علاوه بر چالش ها، با فرصت های مهمی نیز مواجه هستند. مهاجرت به آن ها امکان بازتعریف نقش های اجتماعی و حرفه ای را می دهد که در افغانستان محدود بوده است. برخی از زنان از فرصت های آموزشی در ترکیه بهره مند شده و توانسته اند مهارت های جدیدی کسب کنند که به توانمندسازی آن ها کمک می کند. محیط اجتماعی ترکیه به زنان فرصت بیشتری برای دسترسی به حقوق و فرصت های برابر فراهم کرده است. همچنین مهاجرت امکان تقویت شبکه های اجتماعی و ایجاد ارتباطات جدید را برای این زنان فراهم می کند که به ادغام بهتر آن ها در جامعه میزبان کمک می کند. زنان افغانستانی همچنین تلاش می کنند فرهنگ و ارزش های خود را حفظ کرده و به نسل های بعدی منتقل کنند که این فرایند می تواند به تقویت هویت فرهنگی در یک محیط جدید منجر شود (Rahmani, 2019: 75).

۳. ابزارها و راهکارهای انتقال ارزش های فرهنگی

انتقال ارزش های فرهنگی، در جهانی که امروز در آن به سر می بریم، امر پیچیده ایست. در اینجا سعی می کنم به برخی امور اشاره کنم.

۳-۱. آموزش ارزش ها

آموزش یکی از مؤثرترین ابزارها در حفظ و انتقال ارزش های فرهنگی محسوب می شود. در میان جوامع مهاجر، زنان افغانستانی نقشی کلیدی در این فرایند ایفا می کنند و می توانند از طریق آموزش های مستقیم و غیرمستقیم، در تثبیت و تداوم ارزش های اصیل فرهنگی نقش آفرینی کنند. تلاش برای حفظ زبان مادری، ترویج اخلاقیات اسلامی، تقویت احترام

به والدین و بزرگ‌ترها، و پاسداشت عفت و حیای مؤمنانه، از جمله اقداماتی است که نسل جدید در بستر آموزش رسمی و غیررسمی دنبال می‌کند. با این حال، حضور رسانه‌ها و محتوای فرهنگی غالب در جوامع میزبان، که گاه با ارزش‌های سنتی و دینی در تضاد است، چالش‌هایی جدی برای این انتقال ایجاد کرده است. در چنین فضایی، آموزش تنها در صورتی مؤثر است که با رشد آگاهی، خودباوری و توانمندسازی زنان همراه شود. تنها با بهره‌گیری از ظرفیت‌های آموزشی و فرهنگی و با مشارکت فعال مادران، مربیان و نهادهای اجتماعی، می‌توان به حفظ ارزش‌های فرهنگی در نسل‌های بعدی امیدوار بود.

۳-۲. حفظ زبان مادری

زبان مادری یکی از ستون‌های بنیادین هویت فرهنگی است و نقش مهمی در انتقال ارزش‌ها، باورها و سنت‌های فرهنگی ایفا می‌کند. در جوامع مهاجر، زنان افغانستانی با آموزش زبان مادری به فرزندان خود، تلاش می‌کنند پیوند میان نسل‌ها را حفظ کرده و از گسست فرهنگی جلوگیری کنند. این فرآیند اغلب از طریق برگزاری کلاس‌های غیررسمی، برنامه‌های آموزشی خانگی، یا مشارکت در مدارس فرهنگی مهاجران صورت می‌گیرد. مطالعه‌ی خیره اصیل (۲۰۲۱) نشان می‌دهد که آموزش زبان مادری یکی از مؤثرترین ابزارهای حفظ هویت فرهنگی افغانستانی‌ها در مهاجرت است. وی همچنین بر اهمیت برنامه‌های آموزشی‌ای که بازتاب‌دهنده ارزش‌های فرهنگی و دینی باشد، تأکید کرده است. زنان افغانستانی، به‌ویژه مادران، نقش فعالی در این مسیر دارند. آن‌ها با برگزاری کلاس‌های آموزش زبان، قرآن، و مفاهیم فرهنگی-اسلامی، سهم چشمگیری در انتقال فرهنگ به نسل‌های جدید ایفا می‌کنند. این تلاش‌ها نه تنها به تداوم هویت فرهنگی کمک می‌کند، بلکه موجب تقویت انسجام اجتماعی درون جامعه مهاجر نیز می‌شود. در این میان، مدارس، مراکز فرهنگی و نهادهای آموزشی نیز می‌توانند نقش حمایتی مهمی در تداوم زبان و فرهنگ مادری ایفا کنند. آموزش به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری هویت، بستر مناسبی برای حفظ ارزش‌های فرهنگی در بستر مهاجرت فراهم می‌آورد.



۳-۳. تعاملات اجتماعی و برگزاری آیین‌های سنتی و دینی

مشارکت زنان در برگزاری آیین‌ها و مناسک دینی نه تنها به حفظ دین و فرهنگ کمک می‌کند، بلکه موجب تقویت هویت جمعی مهاجران افغانستانی می‌شود. زنان افغانستانی در جوامع میزبان، با برگزاری نماز جماعت، جشن‌های اسلامی و فعالیت‌های اجتماعی دیگر، محیطی فرهنگی و دینی برای نسل‌های جدید فراهم می‌آورند (Kakar, 1995).

زنان افغانستانی از طریق برگزاری آیین‌های سنتی مانند جشن‌های دینی، عروسی‌های محلی و مراسم‌های عزاداری، به حفظ و انتقال ارزش‌های فرهنگی کمک می‌کنند. این فعالیت‌ها، علاوه بر تقویت هویت فرهنگی، به ایجاد همبستگی اجتماعی در جوامع مهاجر کمک می‌کند. همچنین زنان با آموزش زبان مادری به فرزندان خود و تأکید بر اهمیت آن، نقش مهمی در حفظ هویت زبانی ایفا می‌کنند (Wardak, 2018).

تشکیل هیئت مذهبی و شرکت فعالانه بانوان در این مراسمات مذهبی، ظرفیت بسیار بالایی برای انتقال فرهنگ اصیل افغانستانی و اسلامی را دارا است. باید توجه داشت که این جلسات صرفاً ساعاتی برای موعظه نباشد. به طور مثال این جلسات می‌تواند شبکه‌هایی برای رواج فرهنگ کتابخوانی در میان بانوان با سطوح مختلف باشد. تقویت انجمن‌های زنانه و روابط نشاط‌آور و سالم در شکل متعالی آن موجبات رشد و تقویت و عزت نفس را فراهم می‌آورد؛ ضرورتی که ابتدا خود زن و در مرحله بعد در انتقال ارزش به خانواده به آن نیازمند است. وجهی از زنانگی که حتی توسط خود زنان کوچک شمرده می‌شود و به بیراهه رفته است.

۳-۴. رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی

رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی ابزارهای جدیدی است که همانند تیغ دو لبه عمل می‌کند؛ یعنی هم قابلیت فروپاشی فرهنگ را دارد و هم می‌تواند ابزاری در خدمت انتقال فرهنگ باشد. زنان افغانستانی می‌توانند از آن‌ها برای انتقال ارزش‌های فرهنگی استفاده کنند. ایجاد محتوای فرهنگی و آموزشی در شبکه‌های اجتماعی، مانند ویدئوهای آموزشی، پادکست‌ها و صفحات اجتماعی، فرصت مناسبی برای معرفی فرهنگ افغانستانی به نسل جوان است. به عنوان مثال، برخی از زنان افغانستانی مهاجر با مدیریت صفحات فرهنگی در اینستاگرام، توانسته‌اند محتوای غنی در زمینه ارزش‌های بومی و دینی ارائه دهند.

۴. نمونه‌های موفق و تجارب بین‌المللی

در این بخش به بررسی نمونه‌های موفق از زنان افغانستانی در انتقال فرهنگ و مقایسه آن‌ها با تجربیات دیگر جوامع مهاجر می‌پردازیم. هدف این بخش ارائه راهکارهایی مبتنی بر تجربیات موفق و تحلیل نقاط قوت و ضعف در فرایند انتقال فرهنگ توسط زنان افغانستانی است.

۴-۱. بررسی نمونه‌های موفق از زنان افغانستانی در انتقال فرهنگ

برخی از زنان افغانستانی توانسته‌اند با استفاده از منابع محدود، به‌طور مؤثر ارزش‌های فرهنگی خود را حفظ کنند و به نسل‌های جدید انتقال دهند. این تجارب موفق می‌تواند به‌عنوان مدل‌هایی برای سایر زنان افغانستانی در جوامع مهاجر استفاده شود (Yousaf, 2013). اکنون در بسیاری از شهرهای مختلف اروپایی و آمریکایی که افغانستانی‌ها در آن مقیم هستند، مراکز فرهنگی و حسینی‌هایی در آن فعال است که زنان افغانستانی در آن نقش محوری دارند.

هرچند ذکر نمونه‌هایی که در تدریس‌های مجازی داشته‌ام، نمی‌تواند استقرانی ناقص هم به حساب آید؛ اما مایل‌م در مورد این تجارب بنویسم. مشاهدات من نشان می‌دهد خانواده‌هایی که به امر آموزش و پایبندی‌های فرهنگی و مذهبی توجه نشان می‌دهند و از ظرفیت‌های مجازی و غیرمجازی برای تقویت فرهنگ افغانستانی و اسلامی استفاده کرده‌اند، در تربیت فرزند بسیار موفق عمل کرده‌اند.

۴-۲. مقایسه با دیگر جوامع مهاجر

برای تقویت فهم و تحلیل نقش زنان افغانستانی در انتقال فرهنگ، می‌توان به تجربیات زنان سایر جوامع مهاجر نیز پرداخت. در این بخش، مقایسه‌ای بین تجربیات زنان افغانستانی و سایر زنان مهاجر در جوامع مختلف انجام خواهد شد تا الگویی جامع از بهترین روش‌های انتقال فرهنگ در جوامع مهاجر استخراج گردد. نمونه زنان سوری، پاکستانی و ایرانی مهاجر در کشورهای مختلف می‌تواند موجب تحلیل عمیق‌تر و نگرش جامع‌تری نسبت به نقاط ضعف و قوت و همچنین الهام‌بخش زنان افغانستانی در این عرصه باشد.



برای مقایسه نقاط قوت زنان مهاجر سوری، ایرانی و پاکستانی با زنان افغانستانی، باید به عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی جوامع آن‌ها در مهاجرت توجه کرد. در اینجا به صورت تحلیلی و مستند نقاط قوت این زنان در مقایسه با زنان افغانستانی بررسی می‌شود:

۱-۲-۴. نقاط قوت زنان مهاجر سوری

الف. تجربه در استفاده از هنرهای دستی و صنایع فرهنگی: زنان سوری به طور گسترده از هنرهای دستی (مثل بافتنی و قلاب‌دوزی) و آشپزی سنتی، به عنوان منبع درآمد در کشورهای میزبان استفاده می‌کنند. این مهارت‌ها، هم به هویت فرهنگی آن‌ها کمک می‌کند و هم زمینه‌ای برای استقلال اقتصادی فراهم می‌آورد (Schmeidl & Maley, 2016).

ب. حمایت‌های بین‌المللی: بحران پناهندگان سوری توجه جهانی را به خود جلب کرده و سازمان‌های بین‌المللی مانند UNHCR و NGO ها حمایت‌های ویژه‌ای به زنان سوری ارائه داده‌اند که فرصت‌های بیشتری برای توانمندسازی آن‌ها ایجاد کرده است.

ج. پذیرش فرهنگی در کشورهای میزبان: زنان سوری به دلیل شناخت نسبی فرهنگ کشورهای میزبان (به ویژه در خاورمیانه و اروپا) و شباهت‌های زبانی و دینی، توانسته‌اند سریع‌تر با جامعه میزبان تعامل کنند.

۲-۲-۴. نقاط قوت زنان مهاجر ایرانی

الف. داشتن امکانات لازم: مهاجرت زنان ایرانی به دلایل متعددی صورت می‌گیرد که جستجوی امکانات مادی و تحصیلی و آزادی‌های اجتماعی از جمله اصلی‌ترین این دلایل است. در واقع، این دلایل می‌تواند تأثیرات زیادی بر قدرت زنان ایرانی در کشورهای میزبان و همچنین در روند تحقق اهداف فردی و اجتماعی آن‌ها داشته باشد. همین نکته معادلات بسیار متفاوتی را در ادامه مهاجرت و توانمندی‌های آنان رقم خواهد زد.

ب. سطح بالای آموزش: زنان ایرانی که اقدام به مهاجرت می‌کنند، معمولاً از سطح تحصیلات بالاتری برخوردار هستند. به دلیل سابقه تحصیلی، آشنایی با زبان نیز جزء توانایی‌های آنان است. این موضوع دسترسی به فرصت‌های شغلی و اجتماعی را برای آن‌ها آسان‌تر کرده است. همچنین تحصیلات، اعتماد به نفس بیشتری برای ادغام در جامعه میزبان

به آن‌ها داده است (Bozorgmehr, M., & Sabagh, G. (1988), 21 (3-4), 5-36).

ج. شبکه‌های گسترده مهاجران: ایرانیان در جوامع مختلف، شبکه‌های مهاجرتی قوی و سازمان‌یافته‌ای دارند. این شبکه‌ها به زنان کمک می‌کند تا سریع‌تر در جامعه میزبان مستقر شوند و از حمایت‌های اجتماعی و فرهنگی بهره ببرند.

د. استفاده از هنر و رسانه: زنان ایرانی از ابزارهایی مانند فیلم‌سازی، موسیقی و رسانه‌های اجتماعی برای معرفی فرهنگ و هویت خود استفاده می‌کنند. این مسئله باعث شده است که هویت فرهنگی آن‌ها در کشورهای میزبان بهتر شناخته شود.

۴-۲-۳. نقاط قوت زنان مهاجر پاکستانی

الف. پیوستگی جوامع مهاجر: زنان پاکستانی به دلیل ساختارهای قوی خانوادگی و اجتماعی، در جوامع میزبان حمایت بیشتری دریافت می‌کنند. این پیوستگی اجتماعی، حس امنیت و اعتماد به نفس بیشتری برای آن‌ها ایجاد می‌کند.

ب. تسلط به زبان انگلیسی: زنان پاکستانی به دلیل آشنایی نسبی با زبان انگلیسی (به‌عنوان زبان دوم در پاکستان) راحت‌تر می‌توانند در جوامع میزبان مشارکت کنند. این مهارت زبانی به آن‌ها اجازه می‌دهد که در مدارس، رسانه‌ها و انجمن‌های اجتماعی نقش فعال‌تری ایفا کرده و ارزش‌های فرهنگی خود را به نسل بعدی منتقل کنند. در کشورهای غیر انگلیسی‌زبان این مشکل برای پاکستانی‌ها نیز مطرح است که اشرف در بخشی از پژوهش خود بر مهاجرین پاکستانی مقیم نروژ به این مسئله اشاره کرده است (اشرف، ۲۰۱۸: ۶۷).

۴-۲-۴. نقاط ضعف زنان مهاجر افغانستانی در مقایسه با دیگر زنان مهاجر

الف. سطح پایین‌تر آموزش: بسیاری از زنان افغانستانی به دلیل محدودیت‌های فرهنگی و جنگ، دسترسی کمتری به آموزش داشته‌اند که این امر توانایی آن‌ها را در یافتن فرصت‌های شغلی یا تعامل اجتماعی محدود کرده است (Rahmani, 2019).

ب. تبعیض گسترده‌تر: زنان افغانستانی به دلیل کلیشه‌های فرهنگی و عدم آشنایی با زبان جامعه میزبان، بیشتر از زنان سوری، ایرانی یا پاکستانی در معرض تبعیض قرار می‌گیرند.

ج. حمایت‌های کمتر بین‌المللی: بحران‌های مداوم و طولانی مدت در افغانستان باعث



شده که توجه جهانی به مسائل زنان افغانستانی نسبت به زنان سوری کمتر باشد. در مقایسه با بحران افغانستان، بحران سوریه به دلیل ابعاد رسانه‌ای و حساسیت‌های پناهیچویان آن برای اروپا، توانسته توجه بیشتری را به وضعیت زنان این کشور جلب کند.

۵. ارائه راهکارهای

برای تقویت این نقش و تبدیل چالش به فرصت، راهکارهایی ضروری است: تأمین آموزش رسمی و غیررسمی در جوامع مهاجر از جمله مهارت‌های زندگی و آموزش‌های درآمدزا می‌تواند به تقویت فرهنگی و اجتماعی آنان کمک کند. زنان قوی، یکی از ضروریات برون‌رفت از وضعیت نابسامان افغانستان اعم از داخل و خارج از کشور است؛ زیرا مردان قوی نیز در دامن زنان قوی پرورش می‌یابند.

برگزاری مراسمات فرهنگی، آیین‌ها و جشن‌های فرهنگی موجب تقویت روحیه همبستگی و ملی در جوامع میزبان خواهد شد. تشکیل انجمن‌های فرهنگی در سامان بخشی این مراسمات و جنبش‌ها می‌تواند موجب هموار شدن مسیر و تحقق اهداف گردد. حمایت‌های قانونی و اجتماعی و فراهم کردن بستری برای حضور زنان در اجتماع موجب تقویت فرهنگ را فراهم می‌آورد.

مهاجرت فرصتی برای بازتعریف نقش‌های اجتماعی و فرهنگی زنان افغانستانی است. با وجود چالش‌های موجود، زنان می‌توانند با بهره‌برداری از فرصت‌های جدید، نه تنها فرهنگ خود را حفظ کنند، بلکه نقشی مؤثر در تقویت هویت فرهنگی و تعالی نسل‌های آینده و برون‌رفت از وضعیت آشفته کنونی ایفا کنند. عبور از سنت‌ها و فرهنگ‌هایی که در خدمت تعالی نیستند و حفظ سنت‌ها و فرهنگ‌های خادم باید از اهداف زنان مهاجر باشد.

نتیجه‌گیری

نقش زنان افغانستانی در انتقال ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی به نسل‌های جدید در بحران‌های جنگ و به‌ویژه در مهاجرت، یکی از موضوعات کلیدی در مطالعات مهاجرت و هویت فرهنگی است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که هرچند مهاجرت چالش‌های متعددی در ابعاد مختلف و از جمله فرهنگ ایجاد کرده است؛ اما نباید فرصت‌های

بازخوانی و رشد به وجود آمده در این بحران را نایده گرفت. زنان افغانستانی با وجود سطح پایین آموزش، موانع زبانی و حمایت کمتر از سوی جوامع بین‌المللی و با وجود چالش‌هایی نظیر تضاد فرهنگی، تبعیض‌های اجتماعی و تغییرات هویتی نقش کلیدی خود را در انتقال ارزش‌های فرهنگی اصیل اسلامی و افغانستانی ایفا می‌کنند؛ اما برای ایفای بهتر این نقش باید از موانع مذکور عبور کرد و زن افغانستانی را در این مهم یاری رساند. زنان افغانستانی با ابزارهایی همچون آموزش زبان مادری، برگزاری آیین‌های فرهنگی و استفاده از شبکه‌های اجتماعی، فرهنگ خود را حفظ و به نسل‌های جدید منتقل می‌کنند. موانع و چالش‌ها در واقع نقاط ضعفی است که قابلیت تبدیل شدن به نقطه قوت و فرصت را داراست و ارزشمند است برای این تبدیل تلاش صورت گیرد و به آن توجه شود.



فهرست منابع

الف. منابع فارسی

۱. رحیمی، مارال و فائق، سحر، (۲۰۲۴)، هویت‌یابی زنان مهاجرِ نسل دوم افغانستانی تبار: تحلیل روایت جُستار «بی‌محتوابودن فرم افغانی‌ام به‌شدت آزارم می‌داد». پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران، ۱۳(۴)، ۶۷-۹۲.

ب. انگلیسی

2. Ashraf, S. (2018). Social and Cultural Integration Challenges Among Pakistani Women Immigrants in Norway (Master's thesis). MF Norwegian School of Theology. Retrieved.
3. Muhammad S. Khan¹, Wu Zongyou¹, Yao Dewei¹, Ibrahim², Aman Khan³ and Anastasiia Pavlova,^{socioeconomic challenges facing Afghan women refugees in Khyber, Pakhtunkhwa, Pakistan} Khan et al. Socioeconomic challenges facing Afghan women refugees
4. African Journal of Reproductive Health May 2024; 28 (5) 94
5. Rahmani, F. (2019). Gender and migration from Afghanistan: An analysis of women's empowerment and migration (Master's thesis). Istanbul Aydın University, Department of Political Science and International Relations.
6. Koser, Khalid. *dna cirotehR :naštinahgfa ni ytiliboM dna sisirC ,noitisnarT ytilaeR*. International Organization for Migration (IOM), January 2014Rahmani, F. (2019). *fo sisylanA nA :naštinahgfa morf noitargiM dna redneG noitargiM dna tmemrewopmE s'nemoW*. M.A. Thesis, Istanbul Aydın University, Institute of Social Sciences.
7. Yousaf, Z. (2013). *Gender and Identity in the Afghan Diaspora*. Diaspora Studies Quarterly.
8. Siddiqui, B. A. (2022). *ni sthgir namuh cimonoce riecht dna seegufer nahgfa naštikaP* (LLM Thesis). Bahria University, Islamabad, Pakistan.

9. Schmeidl, S., & Maley, W. (2016). Afghan Women in Europe: Cultural Preservation and Identity. *Journal of Migration Studies*.
10. Bozorgmehr, M., & Sabagh, G. (1988). High-status immigrants: A statistical profile of Iranians in the United States. *Iranian Studies*.



جنگ و نقش آن در توانمندسازی زنان افغانستان

حلیمه حسینی^۱

چکیده

این مقاله با هدف بررسی نقش جنگ بر توانمندی زنان افغانستان، با تمرکز بر چگونگی تغییر نقش‌های جنسیتی و فرصت‌های جدیدی که برای توانمندسازی آنان ایجاد شده، گردآوری شده است. پژوهش حاضر علاوه بر انعکاس مبانی نظری مرتبط از جمله جنسیت و فمینیسم، به شناسایی و تحلیل چگونگی توانمندسازی زنان افغانستانی در شرایط جنگی می‌پردازد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و به شیوه گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای، این مسئله را مورد واکاوی و بررسی قرار داده است. یافته‌ها با تکیه بر رویکرد فمینیستی و مفاهیمی چون جنسیت، نشان می‌دهند که با وجود اثرات مخرب جنگ، تغییر در نقش‌ها و مسئولیت‌های جنسیتی، عهده‌دار شدن سرپرستی خانواده و تغییر نگرش زنان به بلوغ اجتماعی و توانمندسازی آنان منجر شده است. درواقع، با کاهش حضور مردان و افزایش مشارکت زنان در فضاهای عمومی، ساختارهای قدرت دگرگون شده و این تجربه زیسته به توانایی معنادار زنان در انتخاب منجر گردیده است که به عنوان شاخصی از توانمندسازی محسوب می‌شود. نتیجه نهایی این پژوهش نشان می‌دهد که در افغانستان، خانواده به عنوان واحد اصلی ساختار اجتماعی و سیاسی در نظر گرفته می‌شود و تغییر در روابط جنسیتی، هرچند تدریجی، می‌تواند از طریق رویدادهایی همچون جنگ تسریع گردد. با وجود چالش‌ها و محدودیت‌های موجود، زنان افغانستانی در طول جنگ و طی تغییر مسئولیت‌های جنسیتی توانسته‌اند نقش‌های جدیدی را تجربه کنند و به توانمندی‌های فردی و اجتماعی دست یابند.

کلیدواژه‌ها: توانمندی، جنگ، خانواده، زنان افغانستان، فمینیست، جنسیت

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

h.hossaini1385@yahoo.com



مقدمه

افغانستان به عنوان یکی از خطرناک‌ترین مکان‌ها برای زنان شناخته می‌شود و این دیدگاه به طور گسترده‌ای در جوامع علمی و اجتماعی پذیرفته شده است. تاریخ پرچالش این کشور شامل درگیری‌های متعددی است که به وخامت وضعیت زنان منجر شده است؛ از جمله حمله شوروی در سال ۱۹۷۹، جنگ‌های داخلی، حکومت طالبان و تهاجم تحت رهبری ایالات متحده پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. با وجود این شرایط، نباید بهبودهای نسبی در وضعیت زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان را نادیده گرفت، هرچند که این پیشرفت‌ها غالباً به عنوان یک قدم به جلو و دو قدم به عقب توصیف می‌شوند.

اما جنگ‌ها نه تنها به عنوان یک عامل ویرانگر شناخته می‌شوند، بلکه به طور هم‌زمان می‌توانند به عنوان محرکی برای تغییرات مثبت در وضعیت زنان عمل کنند. در این راستا، ضرورت پژوهش درباره نقش جنگ در توانمندی زنان افغانستان به وضوح احساس می‌شود. زنان افغانستان در طول تاریخ به طور سنتی با محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی زیادی مواجه بوده‌اند که مانع مشارکت آن‌ها در عرصه‌های مختلف زندگی شده است. با این حال، جنگ و ناآرامی‌ها به عنوان یک عامل تغییر می‌توانند فرصت‌هایی برای ارتقای وضعیت زنان فراهم کنند. بررسی تجربیات زیسته شده زنان افغانستانی نشان می‌دهد که در شرایط جنگ، بسیاری از آن‌ها به سرپرستی خانواده‌ها پرداخته و نقش‌های جدیدی را بر عهده گرفته‌اند که به افزایش اعتماد به نفس و استقلال اقتصادی آن‌ها منجر شده است.

پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که جنگ می‌تواند به تغییر نگرش‌ها نسبت به نقش زنان در جامعه منجر شود. با کاهش حضور مردان در برخی مناطق به دلیل جنگ، زنان بیشتر فرصت پیدا کرده‌اند تا در عرصه‌های عمومی و اقتصادی مشارکت کنند. این تغییرات نه تنها بر زندگی فردی زنان تأثیرگذار بوده، بلکه به تغییرات اجتماعی گسترده‌تری نیز منجر شده است. از این رو، تحلیل این روندها و تأثیرات آن‌ها بر توانمندی زنان افغانستان ضروری است. علاوه بر این، فمینیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی می‌تواند نقش کلیدی در این فرآیند ایفا کند.

در این زمینه، بخش قابل توجهی از ادبیات موجود به توصیف زنان افغانستان به عنوان



قربانیان جنگ پرداخته و از تلاش‌های آنان برای توانمندسازی غافل مانده است. برای مثال، جمشیدی‌ها و حمیدی (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «تجربه زنانه از جنگ» به نقش‌های مختلف زنان ایران در جنگ اشاره کرده‌اند. همچنین، کرمی قهی در مقاله‌ای با عنوان «سنخ‌شناسی یاریگری‌ها در جنگ بر اساس روایت‌های زنان جنگ‌زده» (۲۰۱۳) و سانبرو، دیانا و میرزاعطاری در نوشته خود با عنوان «زنان در جنگ» (۲۰۰۸) به روایت‌گری حضور زنان در جنگ پرداخته‌اند. متین سادات نیز در مقاله‌ای با عنوان «مروری تحلیلی بر مشارکت‌های اجتماعی اثربخش زنان در جنگ تحمیلی» (۲۰۲۳) و خالق‌زاده، محمدهادی و ولایتی در مقاله خود با نام «نقش زن در ادبیات جنگ تحمیلی» (۲۰۲۱) به تصویر کشیدن نقش زنان در جنگ تحمیلی پرداخته‌اند. در حالی که هدف این مقاله، علاوه بر بحث‌های نظری درباره وضعیت زنان در افغانستان، تحلیل و بررسی توانمندی آنان در جریان جنگ است، یافته‌های این تحقیق می‌تواند به مطالعات بیشتر درباره وضعیت زنان در سایر مناطق درگیر در جنگ کمک کند.

۱. نظریات و مفاهیم اساسی

۱-۱. توانمندسازی

توانمندسازی فرآیندی است که در آن زنان از نیازها و خواسته‌های درونی خود آگاه می‌شوند، جرأت دستیابی به اهداف را در خود تقویت می‌کنند و از توانایی لازم برای عملی کردن خواسته‌های خود برخوردار می‌شوند. توانمندی یک فرآیند پویایی است که در آن زنان تلاش می‌کنند تا ساختارهایی را که آن‌ها را در حاشیه نگاه می‌دارند، دگرگون کنند (دیپیم و وهابی، ۱۳۸۲: ۶۳). نقطه و کانون بحث توانمندسازی در توانایی زنان برای کنترل سرنوشت خودشان قرار دارد. این مفهوم ضمنی که زنان باید توانمند شوند، به این نکته نیز اشاره دارد که زنان باید سازمان‌هایی برای دفاع از حقوق، امکانات، منابع و فرصت‌های خود داشته باشند تا بتوانند به انتخاب‌های حساس و سرنوشت‌ساز و همچنین تصمیم‌های بزرگ اقدام کنند. این سازمان‌ها باید زندگی‌ای بدون ترس از تهدید و خشونت را برای آنان فراهم کنند (سیرواستاوا، ۲۰۰۷: ۱۷).

توانمندسازی شامل سه عنصر اساسی است که عبارتند از: ۱. منابع: این عنصر به متغیرهایی مانند آموزش و اشتغال اشاره دارد. ۲. عاملیت: این عنصر تأکید می‌کند که زنان نباید فقط به عنوان دریافت‌کنندگان خدمات در نظر گرفته شوند، بلکه باید به عنوان بازیگران اصلی در فرآیند تغییر شناخته شوند. ۳. دستاوردها و نتایج: این عنصر شامل پیامدهایی است که از فرآیند توانمندسازی به وجود می‌آید. دستاوردها می‌توانند از برآورده شدن نیازهای اساسی تا دستاوردهای پیچیده‌تری مانند رضایت، عزت نفس و مشارکت فعال در زندگی اجتماعی و سیاسی متغیر باشند. هدف از رویکرد توانمندسازی زنان، افزایش خودکفایی و تقویت درونی آن‌ها است (شادی طلب و دیگران، ۱۳۸۴: ۸).

۲-۱. فمینیست

فمینیسم به عنوان یک جنبش جهانی و سیاسی، به دنبال گسترش حقوق و نقش زنان در جامعه تعریف می‌شود (Finn Mackay, 2015, p: 3). این تعریف بیانگر حرکتی است که به آزادی زنان توجه دارد. همچنین، فمینیسم به تحلیل روابط جنسی پرداخته و به عنوان یک سیستم جامع از ایده‌ها شناخته می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۴۴۴).

بر اساس تعریف ریتزر، فمینیست به کسی اطلاق می‌شود که به زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از دیدگاه زنان توجه دارد (George Ritzer, 2011: 454). این تعریف بیانگر این است که زنان به دلیل جنسیت خود، با تبعیض‌هایی روبه‌رو هستند و نیازهای خاصی دارند که اغلب نادیده گرفته می‌شوند (واسعی و صفریزدی، ۱۳۹۵: ۳۱). به منظور رفع این نابرابری‌ها و تأمین نیازهای مشخص زنان، باید تغییرات بنیادینی در نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی صورت گیرد. بنابراین فمینیسم به عنوان یک نظریه و جنبش اجتماعی، به دنبال برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان در همه عرصه‌ها است. نظریه فمینیستی بر این باور است که ساختارهای قدرت، نابرابری‌های جنسیتی را شکل می‌دهند و به تداوم آن کمک می‌کنند. این نظریه به بررسی چگونگی تأثیر این نابرابری‌ها بر زندگی زنان می‌پردازد و به دنبال ترویج برابری، عدالت و توانمندی آنان است.



۳-۳. جنسیت

مفهوم جنسیت به عنوان یک ساختار اجتماعی و فرهنگی تعریف می شود که به تفاوت ها و نقش های اجتماعی مرتبط با زنان و مردان اشاره دارد. بنابراین جنسیت به عنوان یک ویژگی اجتماعی، انتظارات فرهنگی از رفتارهای مناسب برای هر جنس را شامل می شود (Gid-dens, 1994: 780). این انتظارات به تعیین رفتارهای زنانه و مردانه در جامعه کمک می کند و این فرآیند تحت عنوان «اجتماعی سازی» شناخته می شود. در این جریان، مقاصد فرهنگی و اجتماعی بین مردان و زنان تعریف می شود (Robertson, 1989: 275).

پس جنسیت نه تنها به ویژگی های بیولوژیکی افراد مربوط می شود، بلکه شامل انتظارات، رفتارها و نقش هایی است که جامعه برای هر جنس تعیین می کند. از آنجا که عملکرد یک رفتار در واقع انجام یک فعالیت خاص است، می توان گفت که رفتار، جدا از فعالیت های ذهنی و بالقوه، در عمل به فعل در می آید. در این زمینه، رفتار به عنوان شکل بالفعل و شیوه اجرای فعالیت ها شناخته می شود. اگر فعالیت ها به صورت انتزاعی و بالقوه تعریف شوند، رفتارها در واقع کنش های اجتماعی هستند که تحت تأثیر فرهنگ حاکم در هر جامعه قرار دارند. این مسئله همچنین شامل افکار قالبی مربوط به هر دو جنس در جامعه می شود (Bozorg, 2012: 229).

نقش هایی که هر دو جنس، زن و مرد، به عهده دارند، به نوعی بازتابی از انتظارات فرهنگی و اجتماعی است که جنسیت تعیین می کند و دامنه این انتظارات را برای هر جنس مشخص می سازد (Nersisias, 2004: 38) لازم به ذکر است که این جنبه های مختلف جنسیتی ثابت نبوده و تحت تأثیر فرهنگ و تغییرات اجتماعی قرار دارند و به همین دلیل، تفاوت های جنسیتی به عنوان یک عامل اجتماعی و متأثر از فرهنگ می توانند در طول زمان تغییر کنند (Colomna, 1992: 35).

۲. انواع رابطه میان جنگ، جنسیت، فمینیست و توانمندسازی

جنگ های مداوم در افغانستان باعث ایجاد شرایطی غیرقابل پیش بینی و خطرناک برای زنان شده است. این امر سبب به وجود آمدن جریان فمینیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی در

افغانستان شده است که علاوه بر آنکه، به دنبال برابری جنسیتی و حقوق زنان افغانستان است، یک عامل مهم در توانمندسازی زنان به شمار می‌رود. برای روشن شدن زوایای گوناگون این مسئله لازم است تا انواع ارتباط میان این چهار مؤلفه به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

۲-۱. بررسی رابطه بین جنسیت و توانمندسازی

برابری جنسیتی به معنای برابری فرصت‌ها و ایجاد جامعه‌ای است که در آن زن و مرد بتوانند به شکل مساوی زندگی رضایت‌مندانه‌ای داشته باشند. برابری جنسیتی این نکته را روشن می‌کند که زنان و مردان در بیشتر موارد، نیازها و برتری‌های گوناگونی دارند و با الزام‌های گوناگونی نیز روبرو هستند (هنشال مامسن، ۱۳۸۵: ۲۱۰). به عقیده کوهن هر راهبردی که از آن برای کم کردن نابرابری جنسیتی استفاده می‌شود، باید بر توانمندسازی زنان تمرکز کند. وی معتقد است که برای رفع تبعیض نهادینه شده علیه زنان باید در ساختارهایی که نابرابری جنسیتی را جاوانه ساخته‌اند، نفوذ کرد و محرک‌های فتنه‌انگیز را تغییر داد. اگر این سیستم‌ها سبب گسترش یافتن نابرابری‌ها بر اساس تفاوت‌های جنسیتی شوند، تنها توانمندسازی شهروندان با علائق متفاوت و ارزش‌های ادراکی مختلف، احتمالاً منجر به تغییر تعصبات نهادینه شده آنها خواهد شد. بنابراین توانمندسازی به عنوان قلب هر راهبردی با هدف کاهش نابرابری جنسیتی عمل می‌کند. توانمندی می‌تواند در سطوح مختلفی رخ دهد، از فردی تا اجتماعی و سیاسی.

۲-۳. بررسی رابطه بین فمینیست و توانمندسازی

مؤلفه توانمندسازی عمدتاً توسط فمینیست‌های سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این رویکرد، تسهیلات مالی خرد به ویژه در زمینه توانمندسازی زنان فقیر اهمیت ویژه‌ای دارد. نظریه‌های توانمندسازی که بر پایه تألیفات فمینیست‌ها و تجربیات کشورهای در حال توسعه شکل گرفته‌اند، خواستار قدرت‌دهی به زنان هستند؛ نه به معنای برتری بر دیگران، بلکه با هدف افزایش استقلال و گسترش حق انتخاب آنها در زندگی (سارجنت، ۱۹۹۹: ۱۳۳).



نظریه توانمندسازی به دنبال برطرف کردن نابرابری‌های اجتماعی، تأمین نیازهای اساسی زنان، تقسیم عادلانه کار در خانواده، فراهم آوردن امکان استفاده از توانایی‌های هر فرد و حذف تبعیض‌های قانونی بین زنان و مردان هستند (خداوردی‌لو، بری‌مانی، ۱۳۸۸: ۱۵۰).

فمینیست‌های لیبرال بر این باورند که موقعیت پایین‌تر زنان بالاخص در کشور افغانستان ناشی از کمبود فرصت‌ها، فقدان یا اندک بودن آموزش و پرورش و محرومیت‌های مرتبط با محیط خانوادگی است (والری، ۱۹۹۹: ۳۶). نظریه‌های مربوط به نقش زنان در توسعه، تحت تأثیر نظریات فمینیستی و به طور خاص یافته‌های بوزوپ (Boserup)، این نکته را نشان می‌دهد که برنامه‌های توسعه در کشورهای در حال توسعه معمولاً ناموفق بوده و حتی ممکن است اثرات معکوس بر توسعه داشته باشد. به نظر تیانو (Tiano)، سه دیدگاه در این زمینه در حال رقابت است. نظریه ادغام بیان می‌کند که توسعه با افزایش مشارکت زنان در اقتصاد و زندگی عمومی، به رهایی و کاهش نابرابری‌های جنسیتی می‌انجامد. در نظریه حاشیه‌ای، خاطرنشان می‌شود که توسعه سرمایه‌داری موجب محدود شدن نقش‌های تولیدی زنان و تقلیل آنان به فضای خصوصی و خانگی می‌شود. در این حالت، زنان کنترل خود را بر منابع مالی از دست داده و به مردان وابسته می‌شوند. نظریه بهره‌کشی بر این نکته تأکید دارد که فرایند مدرنیزاسیون به ظهور نیروی کار ارزان زنانه منجر می‌شود (جگر، ۱۹۸۳: ۳۷). بونیک (Buvinic) بیان می‌کند که موضوع زن و توسعه در اصل همان نظریه برابری است که بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های فمینیست‌ها می‌باشد. او معتقد است که استراتژی‌های توسعه‌ای که تاکنون به کار گرفته شده، تأثیرات منفی بر وضعیت زنان داشته است (کتابی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۱).

۳-۳. بررسی رابطه بین جنگ و توانمندسازی

از نظر جامعه‌شناسی، مطالعات جنسیتی و توسعه بین‌المللی، یک ارتباط دوطرفه میان مقوله جنگ و توانمندسازی وجود دارد؛ به این معنا که علاوه بر اینکه جنگ می‌تواند اثرات مخربی در تضعیف فرایند توانمندسازی داشته باشد، سبب افزایش توانمندی نیز می‌شود (اوکسال و بیدن، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

گرچه تخریب زیرساخت‌ها و فقر و بی‌ثباتی اقتصادی که از مهم‌ترین اثرات شایع مخرب

جنگ به شمار می‌رود و به طور مستقیم توانمندی افراد، به‌ویژه زنان و کودکان را کاهش می‌دهد؛ اما از سوی دیگر، عامل بالقوه‌ای برای تغییر و توانمندسازی نیز محسوب می‌شود؛ (خاتم، ۱۳۸۹: ۱۳۴) به این معنا که بر اساس مشاهدات تجربی، جنگ‌ها مخصوصاً اگر به صورت طولانی و مداوم جریان داشته باشد، می‌تواند نقش‌های سنتی جنسیتی را به چالش بکشد. به طور مثال، زنان در غیاب مردان (به دلیل مرگ، زخمی شدن یا مهاجرت)، ممکن است مجبور به ورود به حوزه‌هایی شوند که پیش از این برای آن‌ها ممنوع بوده است؛ مانند کار در بازار، مدیریت خانواده یا حتی مشارکت در فعالیت‌های سیاسی. این امر منجر به تشکیل شبکه‌های حمایتی در قالب شبکه‌های اجتماعی و سازمان‌های محلی می‌گردد که به نوبه خود پایه‌ای قدرتمند برای توانمندسازی زنان به شمار می‌رود و فرصت‌های جدیدی را برای آموزش، کار و مشارکت اجتماعی فراهم می‌سازد.

از طرف دیگر، افزایش توانمندی زنان در این خصوص مانند آنچه در میان زنان افغانستان دیده می‌شود، سبب افزایش مقاومت در برابر پدیده جنگ خواهد شد. زنان -بالاخص در افغانستان- به‌عنوان بخش عظیمی از جامعه، می‌توانند با در دست گرفتن برنامه‌هایی مانند برنامه صلح و بازسازی پس از جنگ، نقش کلیدی در کشور افغانستان ایفا نمایند. این توانمندی به آن‌ها این امکان را می‌دهد که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت کنند و به ایجاد جوامع پایدارتر نیز کمک نمایند.

البته این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که پدیده جنگ، اگر به صورت بلند مدت و طولانی باشد، توانمندسازی را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد؛ جنگ تأثیرات روانی عمیقی بر افراد مخصوصاً زنان بر جای می‌گذارد که می‌تواند توانمندی آن‌ها را در بلندمدت تحت تأثیر قرار دهد (Dupree, 2004: 311). زنان و کودکان چون به طور ویژه در معرض آسیب‌های روانی ناشی از جنگ قرار می‌گیرند، توانایی آن‌ها برای مشارکت فعال در جامعه محدود می‌شود و حتی گاهی پس از پایان جنگ نیز فقدان امنیت و ناپایداری سیاسی، می‌تواند توانمندی زنان را به طور کلی مختل کند؛ زیرا بدون امنیت، دسترسی به آموزش، کار و مشارکت سیاسی دشوار می‌شود. بنابراین به طور کلی، رابطه بین جنگ و توانمندی یک رابطه دوسویه و پیچیده است. از یک سو، جنگ می‌تواند توانمندی افراد،



به‌ویژه زنان را به شدت تضعیف کند و آن‌ها را در چرخه فقر، خشونت و نابرابری نگه دارد (Miller, 2006: 615). از سوی دیگر، جنگ می‌تواند فرصت‌هایی برای تغییر نقش‌های جنسیتی، تشکیل شبکه‌های حمایتی و جلب توجه بین‌المللی ایجاد کند که به توانمندسازی زنان کمک می‌نماید. با این حال، برای دستیابی به توانمندی پایدار، نیاز به برنامه‌ریزی دقیق، حمایت‌های بین‌المللی و مشارکت فعال زنان در فرآیندهای صلح و بازسازی وجود دارد. توانمندسازی زنان نه تنها به بهبود شرایط زندگی آن‌ها کمک می‌کند، بلکه به ایجاد جوامع پایدارتر و عادلانه‌تر نیز منجر می‌شود.

۴. چگونگی توانمندسازی زنان افغانستان در شرایط جنگی

فرایند توانمندسازی زنان افغانستانی در موقعیت جنگ بر اساس دو محور اصلی انجام شده است که در زیر به آنها اشاره خواهیم کرد:

۱-۴. برخورداری از توانایی در عرصه‌های متعدد

برای افزایش توانمندی زنان افغانستان از راه تغییر در نقش‌های جنسیتی و برهم خوردن روابط نابرابر قدرت و بر مبنای فمینیستی، رویکرد جامع و چندلایه‌ای را باید اتخاذ نمود که هم به فرصت‌ها و هم به چالش‌های ناشی از جنگ توجه داشته باشد. مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. شناخت تأثیرات جنگ بر نقش‌های جنسیتی: جنگ افزون بر آنکه می‌تواند نقش‌های جنسیتی سنتی را تغییر دهد، ظرفیت و توانایی ایجاد فرصت‌هایی را برای زنان دارد تا نقش‌های جدیدی در جامعه ایفا کنند. به عبارت دیگر، همانگونه مشاهدات تجربی نشان داده است، جنگ‌ها معمولاً منجر به تغییرات قابل توجهی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی می‌گردند (سارجنت، ۱۹۹۹: ۱۲۰). در این شرایط، زنان ممکن است نقش‌های جدیدی بر عهده بگیرند که قبلاً به مردان محدود بوده است. این تغییرات می‌توانند شامل افزایش مسئولیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان باشد.

۲. تقویت استقلال اقتصادی زنان: استقلال اقتصادی به معنای توانایی افراد برای تأمین نیازهای مالی خود بدون وابستگی به دیگران است. برای زنان، این استقلال به معنای کاهش

وابستگی به همسران، خانواده‌های اجتماعی است. دستیابی به استقلال مالی نه تنها به زنان اجازه می‌دهد تا در تصمیم‌گیری‌های مالی خود مستقل باشند، بلکه به آن‌ها قدرت بیشتری در روابط اجتماعی و خانوادگی می‌دهد. برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی زنان افغانستان مشتمل بر دو امر؛ آموزش مهارت‌های فنی و حرفه‌ای و حمایت از کارآفرینی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در چرخه تجارت و تولید اقتصادی زنان دارد.

۳. افزایش مشارکت سیاسی و اجتماعی: پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و روی کار آمدن نظام سیاسی جدید، فرصت‌های بیشتری برای حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی فراهم شد و به موجب آن قوانینی برای حمایت از حقوق زنان نیز به تصویب رسید. این مسئله به قدری مهم است که یکی از مباحث مهم در نظریات توسعه نیز به حساب می‌آید؛ به طوری که یک جامعه بدون مشارکت نیمی از اعضای آن (زنان) ممکن نیست. در حال حاضر نیز، زنان در تشکلهای اجتماعی مانند شبکه زنان افغانستان، اتحادیه سراسری زنان افغانستان، کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان و جمعیت انقلابی زنان به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی پرداختند. قانون اساسی افغانستان هم حداقل ۲۵ درصد سهم نمایندگان مجلس را به زنان اختصاص داده است، هرچند مسئله اصلی کیفیت و اثرگذاری مشارکت سیاسی زنان است. این مسئله نیز به نوبه خود سبب توانمندی زنان می‌گردد (همان: ۲۱۱).

۴. مبارزه با خشونت و تبعیض جنسیتی: خشونت علیه زنان یکی از بزرگ‌ترین موانع توانمندسازی آنان است. برای مقابله با این معضل، باید قوانین حمایتی از حقوق زنان تقویت شده و سازوکارهایی برای اجرای مؤثر این قوانین ایجاد گردد (Berry, 2018: 154). ضمن آنکه قوانینی مانند مردسالاری و تبعیض جنسیتی در جامعه افغانستان باید تعدیل شود.

۵. تأکید بر آموزش و آگاهی‌بخشی: آموزش و آگاهی‌بخشی به عنوان بنیادی‌ترین ابزار برای توانمندسازی زنان در تمام جوامع بشری مطرح است. این موضوع به زنان این امکان را می‌دهد که در زمینه‌های مختلف زندگی خود، از جمله اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، تصمیمات بهتری اتخاذ کنند. آموزش نه تنها به رشد فردی زنان کمک می‌کند، بلکه بر



روی توسعه اجتماعی نیز تأثیرگذار است. زنانی که از تحصیلات بالاتری برخوردارند، معمولاً در جامعه خود نقش‌های فعال‌تری ایفا می‌کنند (لانگه، ۱۳۷۲: ۱۹). از سوی دیگر، برنامه‌های آموزشی باید به گونه‌ای طراحی شود که نیازهای خاص زنان را با توجه به موقعیتی که در آن به سر می‌برند، پوشش بدهد. این برنامه‌ها باید شامل مهارت‌های زندگی، مهارت‌های شغلی و آموزش‌های مربوط به حقوق باشد.

۲-۴. ضرورت توانمندسازی زنان افغانستان

این مسئله در سه قسمت به شرح زیر، بررسی می‌شود:

۱. پیشرفت و توسعه کشور: سرمایه‌گذاری بر روی توانمندی زنان و دادن قدرت تصمیم‌گیری به آن‌ها، اقدامی ارزشمند نه فقط برای خود زنان، بلکه مسیری مطمئن برای مشارکت در رشد اقتصادی و توسعه فراگیر اجتماعی است (سازمان ملل، ۱۹۹۵، نقل شده در Phan, 2013: 49). نظریات مربوط به نقش زنان در توسعه، متأثر از نظریات فمینیستی و به طور ویژه برخاسته از یافته‌های بوزروپ است. وی نشان داده است که برنامه‌های توسعه به کار گرفته شده در کشورهای جهان سوم ناموفق بوده یا حتی در جهت عکس توسعه عمل کرده است. به اعتقاد بوزروپ، برنامه‌ریزان به معنای واقعی نابرابری جنسیتی پی نبرده‌اند. او اعتقاد دارد که باید میان مسائل مربوط به زنان که لزوماً مشکل آفرین نیست و مسائل جنسیتی که مرکز ثقل برنامه‌های توسعه در امور زنان است، تمایز قائل شد. مسائل جنسیتی بر اثر فاصله جنسیتی به وجود می‌آید و فاصله جنسیتی حاصل نظام تبعیض‌های جنسی موجود در جامعه است (لانگه، ۱۳۷۲: ۲۴).

نظریه‌های توانمندسازی بر مبنای تالیفات فمینیست‌ها و با تکیه بر تجارب کشورهای جهان سوم شکل گرفته است. این نظریه‌ها خواستار قدرت دادن به زنان نه به معنای برتری یک فرد بر فرد دیگر، بلکه به معنای افزایش توان آن‌ها برای اتکال به خود و گسترش حق انتخاب در زندگی است. لانگه معتقد است که برای توانمندسازی زنان جهت توسعه و پیشرفت، باید پنج مرحله را طی کرد که عبارت است از رفاه، دسترسی، آگاهی، مشارکت و کنترل (موزر، ۱۳۷۲: ۱۰۳). این پنج مرحله تأثیر مستقیمی بر توسعه و پیشرفت یک کشور دارد. توانمندسازی زنان افغانستان از طریق این پنج مرحله، آنان را به نیروی محرکه‌ای مبدل

می‌سازد که موجب تحول و پیشرفت در تمام عرصه‌ها می‌گردد. وقتی زنان به لحاظ رفاهی به سطح قابل توجهی دست یابند، فرصت می‌کنند تا استعدادهای خود را شکوفا سازند، در اقتصاد مشارکت کنند، در تصمیم‌گیری‌های کلان سهیم شوند و از حقوق انسانی خود بهره‌مند گردند. این توانمندی به تنهایی بنیان‌های یک جامعه سالم، پویا و مرفعی را بنا می‌نهد.

۲. نادیده گرفتن حقوق و ظرفیت‌های زنان در مناسبات اجتماعی: یکی از مهم‌ترین دلایل ضرورت پرداختن به بحث توانمندی زنان از نظر کارشناسان، فرودستی تاریخی زنان و در نظر نگرفتن ظرفیت‌های آنان در مناسبات اجتماعی در جامعه است (لانگه، ۱۳۷۲: ۲۳). درک جایگاه واقعی زنان در نهاد خانواده و در جامعه، مورد غفلت واقع شده است. واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که زنان در طول تاریخ و در بسیاری از جوامع، به طور سیستماتیک در موقعیتی فرودست جای گرفته‌اند و همین امر محدودیت‌های قانونی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فراوانی را برای آن‌ها ایجاد کرده است. بنابراین تا زمانی که پتانسیل‌ها و توانایی‌های زنان مخصوصاً در جامعه افغانستان، در مناسبات اجتماعی به طور کامل به رسمیت شناخته نشود به مراتب توانمندی‌های آنان نیز مورد استفاده قرار نخواهد گرفت. به عبارت دیگر، تاکنون به زنان به عنوان نیروی محرکه و عوامل سازنده در جامعه افغانستان نگریسته نشده است و این امر منجر به ائتلاف ظرفیت‌های ارزشمند نیز شده است. نگاه تحقیرآمیز به زنان نه تنها به خود آنان آسیب می‌رساند، بلکه جامعه را نیز از بهره‌مندی از مشارکت کامل و مؤثر نیمی از جمعیت خود محروم می‌کند.

ج. تضمین نسلی سالم‌تر برای آینده: تربیت نسل آینده توسط زنانی که به لحاظ فردی و اجتماعی توانا هستند از جمله دیگر دغدغه‌های برخی صاحب‌نظران در پرداختن به بحث توانمندی زنان بوده است (همان: ۳۲). به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و روان‌شناسان حوزه تربیتی، تربیت و پرورش نسل‌های آینده از مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی است که بر دوش خانواده‌ها و به‌ویژه مادران قرار دارد. نقش مادران در شکل‌گیری شخصیت، ارزش‌ها، نگرش‌ها و مهارت‌های فرزندان غیرقابل انکار است. نسلی که با تربیت صحیح و آگاهانه رشد می‌کند، می‌تواند به توسعه و پیشرفت جامعه کمک کند. علت



این امر آن است که زنانی که از لحاظ فردی و اجتماعی توانا هستند، بهتر می‌توانند فرزندان خود را برای مواجهه با چالش‌های دنیای امروز آماده کنند. آن‌ها می‌توانند به فرزندان خود مهارت‌های لازم برای تفکر انتقادی، حل مسئله، ارتباط مؤثر و همکاری را آموزش دهند. همچنین زنان توانمند می‌توانند الگوهای رفتاری مثبتی را برای فرزندان خود ارائه دهند و آن‌ها را به ارزش‌های انسانی مانند عدالت، برابری، احترام و مسئولیت‌پذیری تشویق کنند. با این حال، زنان افغانستانی که در حال حاضر از دسترسی به حقوق اساسی‌شان محروم هستند و بر مشارکت آنان در نیروی کاری و بخش اقتصادی به شدت محدود شده‌اند، در این قسمت و با ایفای نقش مادری آگاه، می‌توانند در این زمینه ایده توانمندبودن را به نسل بعد از خود انتقال دهند.

۵. تحلیل رابطه بین جنسیت، جنگ و فمینیست با توانمندسازی زنان افغانستان

بررسی‌های تاریخی نشان داده است که پدیده جنگ در افغانستان تأثیرات عمیق و چندبعدی بر زنان داشته است که از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قابل بررسی است. تا پیش از شروع جنگ، زنان افغانستانی با محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار زیادی مواجه بودند؛ اما ورود نیروهای بین‌المللی و تغییرات سیاسی که به دنبال آن آمد، زمینه‌ساز تغییرات قابل توجهی در وضعیت زنان شد (حمیدی و یوسف زهی، ۱۳۹۷: ۱۵۴).

همانگونه که در بالا نیز به آن اشاره شد، در طول جنگ، یکی از بارزترین تغییرات، افزایش دسترسی زنان به آموزش و تحصیل بود. این تغییر به زنان این امکان را داد که در جامعه حضور محسوس‌تری داشته باشند و به تدریج صدای خود را در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی مطرح کنند. هرچند که این روند بدون چالش نبوده و در برخی مناطق، برخوردهای فرهنگی و سنتی مانع از دسترسی کامل زنان به آموزش شده است.

به موازات افزایش تحصیلات، مشارکت سیاسی زنان نیز آغاز گردید. با تشکیل دولت جدید و برگزاری انتخابات، زنان برای اولین بار حق رأی پیدا کردند و برخی از آن‌ها به عنوان نماینده در پارلمان و سایر نهادهای دولتی آغاز به فعالیت کردند. این تحولات موجب شد تا موضوعات مربوط به حقوق زنان به یکی از محورهای مهم بحث‌های سیاسی تبدیل شود. علاوه بر این، سازمان‌های غیردولتی و بین‌المللی نیز به حمایت از حقوق زنان در افغانستان

پرداخته و پروژه‌های متعددی را در زمینه توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی زنان پیاده کردند. این تغییرات نشان‌دهنده یک فرصت تاریخی برای پیشبرد حقوق و آزادی‌های زنان در افغانستان به شمار می‌رفت؛ اما نیازمند تلاش‌های مستمر و همکاری بین‌المللی برای تضمین پایداری این دستاوردها و حذف موانع موجود بود.

به اعتقاد برخی صاحب‌نظران و کارشناسان، پدیده جنگ در افغانستان از منظر نظریه‌های جنسیت و فمینیسم، فرصت‌های مناسبی را برای تحلیل و درک ارتباطات پیچیده بین جنسیت و سیاست، جامعه و فرهنگ فراهم آورد. تغییر در نقش‌های جنسیتی از قبیل برعهده گرفتن سرپرستی خانواده، قرار گرفتن در جایگاه تصمیم‌گیری، بلوغ اجتماعی، تغییر در نگرش به عنوان مبنای قدرت درون و مهم‌ترین آن‌ها برداشت مثبت نسبت به خود اساسی‌ترین تأثیرات جنگ بر ساختار خانواده و بر مسئله زنان به شمار می‌رود.

نظریه فمینیسم لیبرال به حقوق فردی و برابری زنان در جامعه تأکید دارد. جنگ در افغانستان، به ویژه پس از سقوط طالبان، به زنان فرصتی برای دستیابی به حق تحصیل و حضور در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی داد. این تغییرات، نه تنها به زنان این امکان را فراهم کرد تا به حقوق خود دست یابند، بلکه به واسطه ورود زنان به دانشگاه‌ها و بازار کار، به شکل‌گیری یک طبقه اجتماعی جدید از زنان با آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی منجر شد. از این منظر، می‌توان جنگ را عاملی برای تضعیف اقتدار سنتی و بهبود موقعیت زنان دانست. از طرف دیگر، فمینیسم رادیکال با چالش کشیدن نظام‌های پدرسالارانه و سلطه‌گر به طور عمیق تأثیر بسیار زیادی در ساختارهای اجتماعی زنان ایجاد کرد. زنان افغانستانی، به عنوان گروهی که در طول جنگ تحت فشار و سرکوب قرار داشتند، به تدریج توانستند در برابر نظام‌های پدرسالارانه و سلطه‌گر ایستادگی کنند و خود را به عنوان بازیگران فعال اجتماعی معرفی کنند. این امر به نوعی می‌تواند تجلی نظریه فمینیسم رادیکال باشد که به ضرورت تغییرات بنیادین در نظام‌های اجتماعی و فرهنگی اشاره دارد (Breede, 2008: 57).

فمینیسم به عنوان یک تلاش جمعی، به زنان در افغانستان کمک کرد تا به آگاهی از حقوق خود دست یابند و به مبارزه برای این حقوق بپردازند. به عنوان مثال، پس از سقوط طالبان، زنان افغان توانستند به مدارس و دانشگاه‌ها برگردند و در عرصه‌های مختلف اقتصادی و



اجتماعی فعالیت کنند. سازمان‌های غیردولتی و بین‌المللی که بر مبنای ایده‌های فمینیستی کار می‌کردند، برنامه‌هایی را برای آموزش و توانمندسازی زنان ایجاد کردند. این برنامه‌ها به زنان کمک کرد تا مهارت‌های لازم برای ورود به بازار کار و مشارکت در جامعه را کسب کنند (Yoosefi Lebni, 2020: 2).

تحلیل‌های جنسیتی نیز به زنان کمک کرد تا فهم بهتری از موانع ساختاری که جلوی پیشرفت آن‌ها را می‌گیرد، پیدا کنند. ترکیب نظریه‌های فمینیست و جنسیت درک بیشتری از واقعیت‌های پیچیده زندگی زنان افغانستان را آشکار کرد. این هم‌افزایی به نوبه خود به شناسایی نیازها و چالش‌ها در سطوح مختلف اجتماعی منجر گردید و بر اساس آن، برنامه‌هایی مفید برای توانمندسازی زنان از سوی سازمان‌های مختلف طراحی و اجرا گردید (World Bank, 2005: 70).

این دو نظریه همچنین ابزارهای تحلیلی قدرتمندی را برای درک افزایش توانمندی زنان افغانستان در طول جنگ ایجاد کرد.

نتیجه‌گیری

نقش جنگ در توانمندی زنان افغانستان یک موضوع پیچیده و چند بعدی است که تحت تأثیر شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خاصی قرار دارد. با وجود همه تلخی‌ها و چالش‌های جنگ، این وضعیت بحرانی فرصتی بی‌نظیر برای زنان افغانستانی ایجاد کرده است تا موقعیت‌های جدیدی را به دست آورند و ظرفیت‌های خود را در عرصه‌های مختلف به نمایش بگذارند. تحولات پس از یازده سپتامبر از جمله دسترسی به آموزش و تحصیل، مشارکت در بازار کار و ورود به عرصه‌های سیاسی، همه نشان‌دهنده یک تغییر بنیادین در نحوه نگرش به زنان در جامعه افغانستان بوده است.

جنگ به‌عنوان یک عامل تسریع‌کننده برای چالش کشیدن ساختارهای پدرسالارانه عمل کرده و زنان را به سمت بازتعریف هویت‌ها و نقش‌های اجتماعی خود سوق داده است. در این میان، فمینیسم به‌عنوان یک ابزار تحلیلی، به ما کمک می‌کند تا درک بهتری از تجربه‌های مختلف زنان افغانستانی و تعاملات پیچیده بین جنسی در طول این بحران‌ها پیدا کنیم. حمایت‌های بین‌المللی و ایجاد نهادهای غیردولتی نیز به‌عنوان عوامل کلیدی در

توانمندسازی زنان عمل کرده و به آن‌ها این امکان را دادند تا در مسیر پیشرفت و استقلال گام بردارند.

در نهایت، شیوه‌ای که زنان افغانستانی توانسته‌اند از جنگ به‌عنوان یک بستر برای تغییر و پیشرفت استفاده کنند، نشان‌دهنده عزم و اراده قوی آن‌ها در مواجهه با چالش‌ها است. این واقعیت که زنان افغانستان از شرایط جنگ برای دستیابی به حقوق و آزادی‌های خود بهره‌برداری کرده‌اند، نشان‌دهنده توانمندی و انعطاف‌پذیری آن‌ها در برابر سختی‌ها است. به طور کلی، تجربه زنان در جامعه هدف در دوره جنگ و پس از آن، نه تنها به تثبیت هویت‌های جدید و پیشرفت‌های اجتماعی آن‌ها منجر شده، بلکه به تغییر ذهنیت‌ها و رویکردهای جامعه نسبت به جنسیت و نقش‌های اجتماعی زنان کمک کرده است. این تغییرات، ضمن نشان دادن قدرت زنان به‌عنوان کنشگران اجتماعی، به بسط مفاهیم برابری و عدالت اجتماعی در افغانستان نیز انجامیده است. در این مسیر، ضرورت حمایت‌های مستمر و پایدار از زنان به وضوح محسوس است تا توانمندی‌های آنها تقویت شود و دستاوردهای قبلی حفظ گردد.

۱. اوکسال، زو و سالی بیدن (۱۳۸۹) جنسیت و توانمندی: مضامین، رویکردها و تأثیرات سیاسی آن، (ترجمه: اکرم خاتم)، در نشریه توانمندی زنان، نقدی بر رویکردهای رایج توسعه، تهران: نشر آگه.
۲. حمیدی، سمیه، یوسف زهی، ناصر، (۱۳۷۹)، *واکاوی تأثیرات نوسازی دولتی بر وضعیت سیاسی- اجتماعی زنان افغانستان*، با تأکید بر متن قوانین اساسی، دو فصلنامه علمی- پژوهشی مطالعات تاریخی جهان اسلام، شماره ۶ و ۱۱. ص ۱۸۰-۱۵۳.
۳. خاتم، اعظم، (۱۳۸۹)، *توانمندی زنان*، نقدی بر رویکردهای رایج توسعه، تهران: نشر آگه.
۴. خداوردی لو، سهیلا، بری مانی، فرامرز، (بی تا)، *نقش اعتبارات خرد در توانمند سازی زنان سرپرست خانوار و فقیر*، کتاب مجموعه مقالات دومین همایش توانمندسازی و توان افزایی زنان سرپرست خانوار، شماره ۶.
۵. دیهیم، حمید و معصومه وهابی، (۱۳۳۲)، *دسترسی زنان به اعتبارات نظام بانکی*، پژوهش زنان، دوره ۱، سال سوم، شماره ۶.
۶. سازمان برنامه و بودجه با همکاری سازمان ملل متحد، (۱۹۹۵)، *اولین گزارش ملی توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران*، سازمان برنامه و بودجه، تهران: مرکز مدارک اقتصادی اجتماعی و انتشارات.
۷. شادی طلب، ژاله، ۱۳۸۱، توسعه و چالش های زنان ایران، تهران: نشر قطره.
۸. کتابی، محمود، یزد خواستی، بهجت و فرخی راستایی، زهرا، (بی تا)، *توانمند سازی زنان برای مشارکت در توسعه*، مجله پژوهش زنان، شماره ۷.
۹. لانگه، سارا، (۱۳۷۲)، *معیارهایی برای توانا سازی زنان*، نقش زنان در توسعه، تهران: نشر روشنگران.



۱۰. موزر، کارولین، (۱۳۷۲)، برنامه ریزی بر حسب جنسیت در جهان سوم، نقش زنان در توسعه، تهران: روشنگران.

۱۱. واسعی، فاطمه و محمدجواد صفر یزدی. (۱۳۹۵)، فمینیسم از فرای خیالی تا فرودی واقعی، قم: وحی و خرد.

۱۲. هنشال مامسن، ژانت، (۱۳۸۵)، جنسیت: یکی از مباحث توسعه، ترجمه دکتر زهره فنی، ماهنامه اطلاعات سیاسی، شماره ۲۳۳-۲۳۴، صص ۲۱۷-۲۰۴

ب. منابع انگلیسی

13. Berry, Marie E. (2018) War, Women, and Power: From Violence to Mobilization

14. Breede, Hans Christian. (2008, Fall) "A Socio-Economic Profile of Afghanistan," Canadian Army Journal 11, 3: 54-75. Available at:

15. Colomna, B, 1992, Sexuality and space. New York princeton architectural press

16. Culturally Grounded Approach to Mental Health Assessment in a Conflict

17. Dupree, Nancy Hatch. (2004) "The Family During Crisis in Afghanistan," Journal of Comparative Family Studies 35, 2: 311-31.

18. Giddens, A, 1994, Sociology, M, Saboori Trans Ney, Tehran

19. in Rwanda and Bosnia-Herzegovina. Cambridge, UK: Cambridge University

20. Jagger, Alisson, 1983, feminist politics and human nature, Sussex: Rowman and Allen held

21. Mackay, Finn. Radical Feminism. 1st Ed. New York: palgrave macmillan, 2015

22. Miller, Kenneth E. (2006, November) "The Afghan Symptom Checklist: A

23. National Vital Statistics System. "Centers for Disease Control and Prevention.

24. Nersisias, E, 2004, Gender Anthropology, Tehran afkar publication.

25. Press.



26. Ritzer, George. Sociological Theory. 8th Ed. New York: McGraw-Hill, 2011
27. Robertson, I. 1989, Society: Brief A Introduction, S.U.Inc Publishers Worth
28. Rose, Hilary. A. "Canada's same-sex marriage law: Exception to or exemplar of Canada's family policy?." Journal of Child and Family Studies 21(2012): 88-94
29. Sargent, Tower 1999, contemporary political ideologies Philadelphia: Fort Worth
30. Srivastava, Sushma, (2007), Encyclopaedia of Women and Development,
31. Valerie B, 1999, feminism debates, London, Macmillan
32. Vol.3, No.2, Commonwealth Publishers
33. Yoosefi Lebni, Javad, et al. (2020, August 17) "Challenges and Opportunities Confronting Female-headed Households in Iran: a Qualitative Study," BMC Women's Health 20, 183: 1-11

بررسی جایگاه زنان در کتاب سراج التواریخ نوشته

ملافیز محمد کاتب هزاره

زهرا ضیایی^۱

چکیده

هدف از این پژوهش، بررسی جایگاه و نقش زنان در «سراج التواریخ» اثر علامه فیض محمد کاتب هزاره است. کاتب علاوه بر ترسیم جایگاه زنان در چارچوب نقش‌های سنتی و خانوادگی، از آن‌ها به‌عنوان نمادهای صبر، فداکاری و مقاومت در شرایط سخت تاریخی یاد می‌کند و تأثیر عمیق آن‌ها را در تربیت نسل‌های آینده نیز برجسته می‌سازد. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و از طریق جمع‌آوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای، این مسئله را مورد بررسی قرار داده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که گرچه کاتب زن‌ها را عمدتاً در چارچوب‌های سنتی و خانوادگی تفسیر کرده و در پاره‌ای از مواقع، تحت تأثیر نگرش‌های مردسالارانه قرار گرفته است؛ اما همواره از زنان به‌عنوان مادران و مربیانی یاد کرده که نقش اصلی در انتقال ارزش‌های فرهنگی، دینی و اخلاقی ایفا می‌کنند. این مسئله نشان‌دهنده دغدغه کاتب نسبت به اوضاع زمانه‌اش درباره موضوع زنان است. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که با وجود تأکید فراوان کاتب بر نقش زنان در تربیت نسل‌های آینده و اهمیت آن‌ها در حفظ فرهنگ، وی نتوانسته است از محدودیت‌های اجتماعی و فکری زمان خود فراتر رود. از این رو این اثر به‌رغم احترامی که برای زنان قائل است، تصویری جامع و مستقل از جایگاه آن‌ها در تاریخ و جامعه ارائه نمی‌دهد.

کلیدواژه‌ها: سراج التواریخ، زنان، جنسیت، تاریخ افغانستان، جامعه هزاره، کاتب هزاره

۱. دانش‌پژوه دکتری کلام اسلامی، مجتمع آموزشی عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

مقدمه

پژوهش‌های مرتبط با تاریخ و جایگاه زن در جوامع مختلف همواره حکایت‌گر تحولات عمیق اجتماعی و فرهنگی هستند. در افغانستان، به‌ویژه در دوره‌های تاریخی قابل توجه، زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت با چالش‌ها و تحولات گوناگونی مواجه بوده‌اند. از این‌رو بررسی این چالش‌ها در مسیر دستیابی به حقوق و جایگاه اجتماعی زنان همواره شایسته مطالعه و پژوهش بوده است. یکی از منابع مهم برای درک این چالش‌ها و تحولات، متون تاریخی است که به نحوی به بازنمایی جایگاه و نقش زنان در جامعه می‌پردازند. یکی از این متون، کتاب «سراج التواریخ» نوشته ملافیض محمد کاتب هزاره است. این اثر با ارزش نه‌تنها به روایت وقایع تاریخی و تحولات اجتماعی می‌پردازد، بلکه با دقت به تحلیل لایه‌های مختلف جامعه و نقش‌های متفاوت انسان‌ها، به‌ویژه زنان، نیز توجه دارد.

در این اثر سترگ، علاوه بر اشاره به نقش زنان در قالب‌های سنتی و کلیشه‌ای مانند مادران و همسران شخصیت‌های مرد، نگاهی ویژه به نقش آن‌ها در تربیت و تأثیرگذاری بر نسل‌های آینده وجود دارد که اهمیت و ارزش این نقش‌ها را نشان می‌دهد. بنابراین، بررسی جایگاه زنان در این کتاب و چالش‌هایی که آن‌ها با آن مواجه بودند، می‌تواند نمایان‌گر درک ساختار اجتماعی و فرهنگی آن دوران باشد.

امروزه، با توجه به افزایش تأکید بر حقوق و مسائل مربوط به جنسیت، پژوهش در زمینه تاریخ زنان به‌عنوان بخشی ضروری و جدی از مطالعات تاریخی مطرح شده است. با نگاهی به تاریخ و تأثیرات فرهنگی، می‌توان دریافت که تاریخ‌نگاری زنان و بررسی جایگاه آنان در متون کلاسیک نه‌تنها موجب شفاف‌سازی وضعیت اجتماعی و فرهنگی آنان می‌شود، بلکه به چالش‌های موجود در نظریه‌های رایج تاریخ‌نگاری نیز سر و سامان می‌دهد و همین امر ضرورت پرداختن به این مسئله را دوچندان کرده است. این تحقیق همچنین قصد دارد تا از طریق تحلیل زبان و لحن کاتب هزاره، نحوه بازنمایی نقش‌های زنان و چالش‌های پیش روی آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد. با توجه به اهمیت این موضوع، مطالعه دقیق در مورد جایگاه زن در کتاب سراج التواریخ نه‌تنها بر غنای ادبیات تاریخی افغانستان کمک می‌کند، بلکه می‌تواند نقشی مؤثر در فهم بهتری از رشد و تحول اجتماعی زنان در تاریخ



این سرزمین ایفا کند. این پژوهش همچنین می‌تواند گامی در جهت ارتقاء آگاهی‌های اجتماعی و فرهنگی درباره زنان و بررسی تحولاتی باشد که در فرایند تاریخ‌نگاری نسبت به آن‌ها صورت گرفته است. تتبع و بررسی در موضوع پژوهش نشان داد که تاکنون تحقیقی با این عنوان در هیچ مقاله یا کتابی یافت نشده است و همین امر می‌تواند بر نوآوری و جنبه جدید بودن موضوع بیافزاید.

۱. پیش زمینه‌های تاریخی

۱-۱. معرفی اجمالی علامه فیض محمد کاتب هزاره

فیض محمد کاتب، زاده ۱۶ رمضان ۱۲۹۷ هجری قمری در دهکده زردسنگ قره‌باغ ولایت غزنی است. پدر او «سعید محمد» و پدر بزرگش خداداد فرزند الله داد، از طایفه هزاره محمدخواجه بود که در زمانی که جنگ‌های خونین میان اقوام افغانستان راه افتاد، به ناهور کوچ کرد و وکالت و ریاست قوم محمدخواجه را بر عهده داشت. کاتب تحصیلات ابتدایی خود را در مکاتب سنتی ناهور به انجام رساند و برای تکمیل تحصیل بیشتر نزد ملا محمد سرور اسحاق‌زی در قندهار به شاگردی نشست. سپس برای ادامه تحصیلاتش به لاهور رفت و برای تحصیلات حوزوی راهی قم شد و آخرین مرجع تحصیل او حوزه علمیه نجف است. وی در خلال این چند سال آموزش‌های حکمت، لغت، نجوم، حساب، جبر و زبان‌های عربی، پشتو، اردو و انگلیسی را فرا گرفت. تحصیلات کاتب مسلسل و روی یک رشته خاص تحت نظر استادان مشخص صورت نگرفته است. بنابراین چنان به نظر می‌رسد که وی از استعداد سرشار برخوردار بوده و آنچه را آموخته، از تلاش جدیت و مطالعه مداوم شخصی خودش بوده است. کاتب به دلیل مهارت زیاد در نویسندگی و داشتن خط زیبا به پیشنهاد محمد سرور اسحاق‌زی (معلمش) به عضویت دارالانشاء و مجلس تألیف حکومت درآمد. کاتب در سال ۱۳۲۰ قمری (۱۲۸۱ خورشیدی) به دستور حبیب‌الله خان کار نویسندگی را آغاز کرد. در حقیقت حبیب‌الله خان می‌خواست تاریخ افغانستان از احمدشاه درانی تا زمان خودش تحریر شود و جز کاتب کسی دیگری در دارالانشاء برای اجرای این مهم مناسب نبود. بنابراین یکی از دلایل انتخاب وی برای این کار، درایت و

استعداد شخصی وی در نویسندگی و خوشنویسی است (ر.ک. نایل، ۱۳۶۵: ۳۴-۳۸؛ کهزاد، ۱۳۳۰: ۹۹؛ غبار، ۱۳۹۰: ۲، ۵۳؛ یزدانی، ۱۳۷۳: ۸۴).

۱-۲. توصیف وضعیت اجتماعی و سیاسی زنان در افغانستان در دوران فیض محمد کاتب هزاره

در دوره‌ای که ملا فیض محمد کاتب هزاره، کتاب «سراج التواریخ» را تألیف کرد (اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی)، افغانستان در حال تجربه تحولات عمیق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود. این دوره که با تلاطم‌های داخلی و فشارهای خارجی همراه بود، تأثیرات قابل‌توجهی بر جایگاه و نقش زنان در جامعه افغانستان گذاشت. این دوره تحت حکومت امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) و سپس حبیب‌الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹) قرار داشت. عبدالرحمن خان با سیاست‌های متمرکزسازی قدرت و سرکوب مخالفان، حکومتی مقتدر؛ اما مستبد ایجاد کرد. این دوران با جنگ‌های داخلی و شورش‌های قبیله‌ای همراه بود که بی‌ثباتی سیاسی را تشدید می‌کرد. همچنین افغانستان تحت فشار قدرت‌های استعماری؛ مانند بریتانیا و روسیه قرار داشت که تأثیرات عمیقی بر سیاست داخلی افغانستان گذاشت. این فشارها موجب شد تا حکومت مرکزی برای حفظ استقلال کشور، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تری را در پیش بگیرد. در زمان حبیب‌الله خان که سیاست‌های پدرش را ادامه داد، تلاش‌هایی برای اصلاحات در زمینه‌های آموزشی و نظامی انجام گرفت. متأسفانه، این اصلاحات با مقاومت سنتی‌گرایان و محافظه‌کاران مواجه شد (کهزاد، ۱۳۳۰: ۷۶).

از نظر اجتماعی، جامعه افغانستان به شدت تحت تأثیر ساختارهای قبیله‌ای و سنتی قرار داشت که این ساختارها منجر به تعریف نقش‌های سنتی برای زنان می‌شد. زنان عمدتاً در چارچوب خانواده و قبیله فعالیت می‌کردند و نقش‌های آن‌ها به عنوان مادران، همسران و دختران مشخص می‌شد. به همین دلیل، زنان از مشارکت فعال در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی تا حدودی باز ماندند. به طور کلی، زنان در این دوره از حقوق و آزادی‌های محدودی برخوردار بودند و نقش‌های آنان در جامعه عمدتاً در چارچوب خانواده تعریف می‌شد. مشارکت آنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بسیار کم بود. با این حال، برخی



زنان در خانواده‌های اشرافی و مذهبی توانستند نقش‌های مؤثری در تربیت فرزندان و حفظ سنت‌های فرهنگی ایفا کنند. زنان در این دوره با چالش‌های جدی نیز روبه‌رو بودند؛ به‌ویژه محدودیت‌های آموزشی. عدم دسترسی آن‌ها به آموزش رسمی باعث شد که نتوانند به طور کامل در تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه نقش‌آفرینی کنند (فرهنگ، ۱۳۸۵، ۱: ۱۰۰). عبدالرحمن خان گرچه کوشید با صدور فرامینی از جمله آزادی ازدواج زن بیوه، حق میراث دختران و شرط برای ازدواج کودک مبنی بر پذیرش آن در دوران بلوغ، موضع سنتی نسبت به زنان را کمرنگ سازد؛ اما مسلم است که تأثیرات این فرمان‌ها از حوزه دربار و درباریان به بیرون سرایت نکرد. در دوره سلطنت حبیب‌الله نیز، دیدگاه‌های جدیدی در مورد نقش زنان در حلقات دربار مطرح شد؛ اما این حرکت‌های نوگرایانه در جامعه بسته و قبیله‌ای افغانستان همواره با تفکر سنتی مواجه می‌شد و پس از مدتی از بین می‌رفت.

۲. ابعاد و زوایای انعکاس یافته از جایگاه زن در کتاب سراج التواریخ

۲-۱. جایگاه و نقش زنان در دربار عبدالرحمن خان

در کتاب سراج التواریخ، دربار عبدالرحمن خان به‌عنوان یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ افغانستان یاد شده است که در آن زن و جایگاه آن به شکل تحقیرآمیزی به تصویر کشیده شده است. استفاده از حرمسراهای متنوع و گوناگون به‌عنوان فضایی خصوصی و بسته، علاوه بر آنکه مکانی برای نگهداری همسران و کنیزان شمرده می‌شد، ابزاری برای تقویت قدرت سیاسی و اجتماعی امیران مورد استفاده قرار می‌گرفته است. عبدالرحمن خان به دلیل تمایل به جمع‌آوری ثروت و قدرت، زنان را به‌عنوان غنیمت جنگی و کنیز در اختیار فرماندهان و افسران خود قرار می‌داد (کاتب، ۱۳۹۰، ۴: ۱۴-۱۶). طبق روایت‌ها، زنان هزاره تحت نام کنیزهای جنگی به حرمسرا آورده می‌شدند. دکتر جان آلفرد گری، پزشک دربار، اشاره می‌کند که «امیر پنجاه دختر زیبا را به‌عنوان سُرّیتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد» (همان). این امر نشان‌دهنده استفاده ابزاری از زنان برای ارضای نیازهای شخصی و سیاسی عبدالرحمن بوده است. در این دوره زنان تحت فشارهای شدیدی قرار داشتند؛ به طوری که اکثر آنان از حقوق اولیه خود نیز محروم بودند.

۲-۲. توصیف زنان به عنوان قربانیان خشونت، استثمار و جنگ

زنان در دوران حکومت عبدالرحمن خان، با انواع ستم‌ها و تبعیض‌ها نیز مواجه بودند. کاتب در سراج التواریخ می‌نویسد که «سیصد و پنجاه تن مرد و زن و پسر و دختری که فرهاد خان کرنیل از مردم طغایی بوغا اسیر کرده بود، به کابل فرستاده شدند و مردانشان به قتل رسیدن» (کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۱۲۰-۱۲۱). کاتب همچنین از نکاح اجباری زنان هزاره توسط نظامیان امیر خبر می‌دهد. او بیان می‌کند که «امیر فرمان داد که مردان به قتل رسیده، زنان پیر به موطن خویش برگردند و دوشیزگان نشان به بزرگان بخشیده شوند» (همان، ص ۹۸). «اشاره هزاره و وحشی خصال» نیز عبارات تحقیرآمیزی شمرده می‌شد که برای زنان استفاده می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۷۱-۷۲).

۲-۳. مواردی از واگذاری زنان به عنوان هدیه یا کالا

در متون تاریخی، موضوع واگذاری زنان به عنوان هدیه بارها مشاهده شده است. این عمل نه تنها نشان‌دهنده بی‌احترامی به حقوق انسانی زنان است، بلکه به عنوان هدیه یا کالاهایی برای تقویت روابط خانوادگی بین قبایل و خانواده‌ها معرفی شده است. در این زمینه، برخی از منابع اشاره دارد که «عبدالرحمن خان دستور داد که دختران هزاره به فرماندهان هدیه داده شوند» (کاتب، ۱۳۷۲، ۱ و ۲: ۹۹-۱۰۰). این امر نمایانگر استفاده ابزاری از زنان برای اهداف شخصی و سیاسی است. کاتب در توصیف خود از این وضعیت می‌نویسد که «دختران زیبا به عنوان کنیز برای امیر و فرماندهان انتخاب می‌شدند» که این امر نشان‌دهنده نهادینه شدن فرهنگ خرید و فروش زنان است.

این وضعیت مسلماً ناشی از سنت‌های فرهنگی عمیق ریشه‌ای است که در جامعه افغانستان وجود داشته است. بسیاری از خانواده‌ها، دختران خود را به دلیل فشارهای اقتصادی یا برای تقویت روابط خانوادگی واگذار می‌کردند. این عمل علاوه بر آنکه زنان را در موقعیت‌های آسیب‌پذیری قرار می‌دهد، بیشتر ناشی از ساختارهای قدرت مردانه در بدنه اصلی کشور افغانستان نیز به شمار می‌رود.



۲-۴. نمونه‌ای از اختیار یا مقاومت زنان در سراج التواریخ

کتاب سراج التواریخ علاوه بر انعکاس روایات تاریخی مبتنی بر ظلم و ستم زنان افغانستان، نمونه‌های مختلفی از اختیار و مقاومت زنان را در برابر ستم‌های اجتماعی و فرهنگی نیز به تصویر کشیده است. روایت‌های دست‌دوم نشان‌دهنده تلاش‌های زنان برای حفظ هویت و حقوق خود در شرایط دشوار است. نمونه‌هایی از مقاومت زنان در سراج التواریخ بیان شده که به بررسی تعدادی از آنان می‌پردازیم:

در دوران عبدالرحمن خان، وقتی زنان به‌عنوان کنیز و غنیمت جنگی به حرمسراها واگذار می‌شدند، برخی از آنان در برابر ازدواج‌های اجباری مقاومت می‌کردند. کاتب بیان می‌کند که «اگر خود مردم بخواهند، زن و دختر و پسر خود را بفروشند»، این نشان‌دهنده عدم رضایت برخی از آن‌ها به این وضعیت است (کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۱۲۱-۱۲۲). زنان کافرستانی هم که به اسلام تغییر دین داده بودند، در بسیاری از موارد به دنبال حفظ هویت فرهنگی و اجتماعی خود بودند و علی‌رغم اینکه تحت فشارهای اجتماعی قرار داشتند، از خود مقاومت نشان می‌دادند. برخی از آنان نیز سعی می‌کردند تا با حفظ آداب و رسوم خود، در عین حال به دین جدید نیز پایبند باشند (کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۹۷-۹۹).

بنابر قول کاتب در سراج التواریخ، هنگامی که امیر دستور داد که «مردان به قتل رسیده، زنان پیر به موطن خویش برگردند و دوشیزگان‌شان به بزرگان بخشیده شوند، تعدادی از زنان از این امر امیر سرباز زدند و در برابر این فرمان مقاومت و ایستادگی از خود نشان دادند» (کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۲۱). حتی در حرمسراها نیز برخی زنان خدمتکار، به‌عنوان افرادی با نفوذ نیز شناخته می‌شدند. مثلاً سراج الخواتین، مادر امان‌الله خان، با شجاعت در برابر رفتارهای ناپسند امیر ایستادگی کرد و حتی منجر به طلاق او شد. این واقعه نشان‌دهنده قدرت زنان برای تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی و اجتماعی در دوران خود بوده است. (همان: ۳۶)

۳. تحلیل رویکرد کاتب به مسئله زن بر اساس محتوای کتاب سراج التواریخ

مقصود از رویکرد کاتب به مسئله زن در این قسمت، بررسی و تحلیل این مسئله است که آیا زنان در کتاب سراج التواریخ، به‌عنوان شخصیت‌های فعال در تاریخ ذکر شده‌اند یا



بیشتر به عنوان شخصیت‌های منفعل و در حاشیه؟ آیا کاتب، اعتقادی به نقش آفرینی زنان در تحولات سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی دارد یا خیر؟ تتبع دقیق در سراج التواریخ این مسئله را به خوبی روشن می‌کند که کاتب مسئله زن را از چند رویکرد کلی مورد ملاحظه قرار داده است:

۱-۳. رویکرد سنتی و کلیشه‌ای

رویکرد سنتی و کلیشه‌ای به زن در کتاب سراج التواریخ با شاخصه‌هایی مانند خانه داری، اتقید از نظام مردسالاری و پابندی به سنن مرسوم به تصویر کشیده شده است. این زنان تمام وقت خود را صرف رسیدگی به زندگی خانوادگی می‌کنند (کاتب، ۱۳۷۲، ۱ و ۲: ۷۸-۷۹). کار خانگی با وجود اینکه بخش مهمی از تولید اجتماعی است؛ اما کاری بدون دستمزد است. در جهان مادی ما که پول ارزش و بهای همه چیز را تعیین می‌کند، کاری که دستمزدی به آن تعلق نگیرد، صرف نظر از اهمیت آن برای جامعه، بی ارزش تلقی می‌شود و جایگاه خود را در جامعه نمی‌یابد (منجم، ۱۳۸۱: ۴۵). آن‌ها همه سختی‌های زندگی را برای حفظ کانون زندگی خانوادگی به جان می‌خرند؛ به گونه‌ای که خانواده بخشی از هویت وجودی آن‌ها شده است. همان گونه که بیان شد، کاتب در سراج التواریخ از طریق برجسته‌سازی خصیصه خانه‌داری شخصیت زن را به تصویر می‌کشد. درواقع زن سنتی با توجه به نقشی که به عنوان همسر-مادر از دیرباز از سوی جامعه برای او تعریف شده، خود را ملزم به انجام وظایف زنانگی که در رأس آن خانه‌داری قرار می‌گیرد، می‌داند (کاتب، ۱۳۷۲، ۱ و ۲: ۶۰-۶۲).

مسئله مهم‌ترین دلیل رویکرد کاتب در مسئله زن و ارتباط آن با خانه داری، پیوند معنادار این دو موضوع با مفهوم خانواده است. ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه و نوع نگرش زنان نسبت به خود، موجب می‌شود که زنان سنتی شخصیت فردی خود را در نظر نگیرند، بلکه شخصیت اجتماعی‌شان را که در سایه ازدواج و تشکیل خانواده برای آنان فراهم می‌شود، یک هویت مطلوب برای خود بدانند. درواقع می‌توان گفت که زن متأهل خواه از چشم خود و خواه از چشم دیگران هویت جداگانه‌ای ندارد. زنان متأهل عموماً نیازهای خانواده را بر خواست‌ها و هوس‌های خود ارجح می‌شمارند و در چشم دیگران



تداعی کننده خانواده خود هستند (آبوت، ۱۳۸۹: ۲۱). بنابراین از دیدگاه کاتب، خانواده مهم‌ترین مسئله است.

موضوع مهم دیگری که باید به آن توجه کرد، انقیاد از نظام مرد سالار است که در کتاب سراج التواریخ نیز به چشم می‌خورد. مردسالاری، مبتنی بر تبعیض جنسی است؛ یعنی از این عقیده که زنان ذاتاً در مرتبه پایین‌تری از مردان قرار دارند، حمایت می‌کند. این اعتقاد به ماهیت باوری زیست‌شناختی زنان مشهور است (تایسن، ۱۳۸۷: ۸۶). ملافیض محمد کاتب هزاره با ترسیم زنان سنتی که درگیر موانع و قراردادهای نظام مرد سالار هستند، نگاه منتقدانه خود را متوجه مسئله مردسالاری می‌کند. این در حالی است که عدم مسئولیت‌پذیری مردان در قبال خانواده و واگذاری وظایف خود به زنان، گواه بزرگی بر حاکمیت مردسالاری در جامعه افغانستان به شمار می‌رود. آنچه در اینجا برای کاتب به‌عنوان یک دغدغه به شمار می‌رود، سکوت زنان در برابر این مسئله و پذیرفتن آن است. علت این امر از نگاه کاتب و در رویکرد سنت‌گرایانه او نسبت به زن این است که وی معتقد است که زنان نسبت به جایگاه واقعی خود آگاهی ندارند و به همین جهت نابرابری‌هایی را که از سوی مردان نسبت به آنان اعمال می‌شود، می‌پذیرند.

ازدواج‌های اجباری نیز از مشخصه‌های اصلی نگاه سنتی به زن است که در سراج التواریخ انعکاس یافته است. این مسئله علاوه بر اینکه با نظریه مردسالاری در افغانستان گره خورده است، موضوع سلطه مردان بر اعمال و رفتار و حتی عقاید زنان و سلب قدرت از نظر و علائق شخصی زنان در افغانستان را بازگو می‌کند که در نهایت به ازدواج ناخواسته نیز می‌گردد ختم. کاتب در سراج التواریخ هنگامی که زنان افغانستان را با رویکرد سنتی توصیف می‌کند، از عبارات فداکار، وفادار و پرستار استفاده می‌کنند که اوج مظلومیت را می‌رساند (کاتب، ۱۳۹۰، ۴: ۱۱۱-۱۱۳). از نگاه کاتب ویژگی بارز زنان سنتی، پایبندی به سنت‌ها و عرف مرسوم و عمل کردن مطابق آن‌ها است. این زنان هیچ‌گاه قدمی از محدوده قوانین فکری و سنتی حاکم بر زندگی خود فراتر نمی‌گذارند و حتی قدرت بر هم زدن یا گسیختن آن را هم ندارند (کاتب، ۱۳۷۲، ۱ و ۲: ۴۹).

۳-۲. رویکرد تاریخی

شهید مطهری سه دیدگاه کلی درباره رویکرد تاریخ به زنان مطرح کرده است: ۱- زن نقش تاریخی ندارد، بلکه تاریخ به دست مردان ساخته شده است؛ ۲- زن و مرد در تاریخ نقش داشته، ولی مرد و زن به صورت مختلط، بدون آنکه مردم در مدار خودش قرار بگیرد و زن در مدار خودش، یعنی تاریخی که در آن این منظومه به هم خورده است؛ مرد در مدار زن قرار می‌گیرد و زن در مدار مرد؛ ۳- زن و مرد نقش دارند؛ اما با حفظ مدارشان. قرآن کریم، دیدگاه سوم را تأیید می‌کند؛ زیرا همان گونه که نقش آفرینی تاریخی صدیقین و قدیسین را بیان می‌کند، نقش آفرینی تاریخی صدیقات و قدیسات را نیز بیان کرده است (ر.ک. مطهری، ۱۳۸۵، ۱۷: ۳۹۸-۴۰۶). دیدگاه کاتب در سراج التواریخ در رابطه با مسئله زنان، مطابق دیدگاه سوم است. رویکرد تاریخی او به زنان از چند ساحت قابل طرح و بررسی است:

یک. تشبیه به شخصیت‌های تاریخی را یکی از مهم‌ترین ساحت‌های اندیشه کاتب باید دانست. او زنان را در پاره‌ای از اوقات با شخصیت‌های تاریخی و مذهبی مقایسه کرده و از آن‌ها به‌عنوان نمادهایی برای بیان ارزش‌های فرهنگی و دینی استفاده می‌کند. به این ترتیب، نقش زنان به نوعی به اقدامات و اعمال مردان وابسته است. یکی از بارزترین شواهد این مسئله، پیوندی است که او میان زنان افغانستان و زنانی که در تاریخ مسلمانان و فرهنگ‌های مختلف نقش‌های برجسته‌تری داشته‌اند، ایجاد می‌کند و از آن‌ها به‌عنوان نمادهای فداکاری، وفاداری و مادرانه یاد می‌کند (کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۹۰-۹۲). به این ترتیب، ویژگی‌ها و نقش‌های مثبت زنان به شخصیت‌های تاریخ گره می‌خورد. کاتب در توصیف زنانی که در تاریخ اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند، معمولاً به مبارزان و شخصیت‌های دینی مرد اشاره کرده و شأن و مقام آن‌ها را به شخصیت زنان ارتقا می‌دهد.

دو. نقش زنان در تاریخ و جنگ‌ها، یکی از اقدامات کاتب در برجسته‌سازی موضوع زنان، توجه به نقش آن‌ها در تاریخ و جنگ‌ها است. این بررسی‌ها گرچه در چارچوب‌های سنتی و محدود انجام شده است؛ اما به وضوح نقش بی‌بدیل زنان را در بافت و بدنه فکری و فرهنگی افغانستان را بیان می‌کند. از جمله اینکه وی از زنان به‌عنوان پشتیبانان خانواده



و مدافعان آن‌ها در زمان جنگ‌ها و بحران‌ها معرفی کرده است (کاتب، ۱۳۷۲، ۱ و ۲: ۲۶). او همچنین بر فداکاری و صبر زنان در شرایط سخت تأکید کرده و آن‌ها را به عنوان کسانی که در حفظ و نگهداری خانواده نقش محوری ایفا می‌کنند، توصیف می‌کند. عین عبارات ایشان چنین است: «زنان در این دوران با صبر و استقامت به نگهداری از خانواده و فرزندان پرداختند» و «زنان در این جنگ‌ها بیشترین رنج را متحمل شدند و بسیاری از آن‌ها به اسارت گرفته شدند» (کاتب، ۱۳۷۲، ۱ و ۲: ۴۳؛ همو، ۱۳۹۲: ۳: ۷۵-۷۶). وی همچنین از زنان به عنوان مشاوران و تأثیرگذاران در تصمیم‌گیری‌های مهم یاد کرده است. در بخش‌هایی از کتاب که به تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نظامی پرداخته شده، عبارتی مثل «این بانو به عنوان مشاور در مسائل مهم خانوادگی و سیاسی نقش مؤثری داشت» وجود دارد که نشان دهنده نقش زنان به عنوان مشاوران و تأثیرگذاران در تصمیم‌گیری‌ها است (کاتب، ۱۳۹۰، ۴: ۳۳-۳۴).

اشاره به زنان در تحولات سیاسی نیز از مواردی است که کاتب در آن به بیان جایگاه تاریخی زن پرداخته است. وی در برخی مقاطع به زنان تأثیرگذاری اشاره می‌کند که نقش‌های مهمی در رویدادهای سیاسی داشته‌اند. به عنوان مثال، در مواردی از مادران یا همسران حاکمان، به خصوص زنانی که نقش حمایتگر یا مشاور را ایفا کرده‌اند، یاد می‌شود. این زنان، با تأثیرگذاری بر تصمیمات مردان، به نوعی در تحولات سیاسی و نظامی مهم بودند (ر.ک. کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۱۲۰-۱۲۴).

۳-۳. رویکرد الهی و قدسی به زن

رویکرد الهی و قدسی به مسئله زن، اشاره به نقش کلیدی زنان در فرهنگ‌سازی و تربیت است که در آموزه‌های دینی ضمن تأکید بر مقام والای زن و ضرورت احترام به برآوردن حقوق مادران شده است. از این رو سایه قدسی گونه زن، از مهم‌ترین و شاید زیباترین جایگاه‌هایی است که کاتب در سراج التواریخ هنگام بحث از زنان، آن را مکرراً مطرح و گوشزد می‌کند. توجه به نقش کلیدی زن در تربیت نسل، حاکی از نگاه تقدیس‌گرانه و احترام ویژه به زنان است که تداعی‌گر مفاهیمی همچون، نور، مهر، عطوفت و پاکی و معصومیت است (ر.ک. کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۸۴). این نگرش افزون بر آنکه نشان‌دهنده رویکرد الهی به

زن را بیان می‌کند، ارزش‌گذاری و ارزشمندی زنان را نیز در حوزه‌های تربیتی ولو در قالب سنت، به تصویر می‌کشد. وی با بیان نقش مادران و همسران شخصیت‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی تاثیرگذار و همچنین پررنگ کردن نقش زن در خانواده و احترام به نقش‌های تربیتی، اهمیت این مسئله را مطرح کرده است.

۳-۴. رویکرد جنسیت

در سراج التواریخ نظریه جنسیت به شکل مستقیم مطرح نشده؛ اما می‌توان به برخی از جنبه‌ها و نحوه بازنمایی زنان و نقش‌های جنسیتی در نوشته‌های کاتب هزاره اشاره کرد که این مفاهیم را به نوعی در بر می‌گیرد. این نظریه به طور ضمنی با تأکید بر نقش‌های سنتی و کلیشه‌ای زنان مطرح می‌شود. کاتب هزاره اصلی‌ترین وظیفه زنان را در خانواده و تربیت نسل‌ها می‌بیند و اشاره‌های کمی به مشارکت یا فعالیت‌های اجتماعی آنان در خارج از این حوزه‌ها دارد (ر.ک. کاتب، ۱۳۹۲، ۳: ۵۴-۵۶). محدودیت‌هایی که بر سر زنان وجود دارد، نظیر دسترسی محدود به آموزش و عدم مشارکت در فعالیت‌های سیاسی، در این اثر تجلی می‌یابد. کاتب در توصیف خود از زنان، بیشتر بر ویژگی‌هایی چون فداکاری، صبر و وفاداری تأکید می‌کند و به نوعی به تجلیل از این ویژگی‌ها می‌پردازد.

نتیجه‌گیری

در سراج التواریخ، علامه فیض محمد کاتب، تصویری از زن ارائه می‌دهد که بازتابی از ارزش‌ها و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی زمانه او است. کاتب با رویکردی که ریشه در سنت‌های تاریخی و مذهبی دارد، جایگاه زنان را در چارچوب نقش‌های خانوادگی و اجتماعی تعریف می‌کند. زنان در این اثر عمدتاً به‌عنوان مادران، همسران خانواده ترسیم می‌شوند و نقش آن‌ها در حفظ و انتقال ارزش‌های فرهنگی، دینی و اخلاقی به نسل‌های آینده پررنگ است. کاتب از زنان به‌عنوان نمادهای صبر، فداکاری و مقاومت یاد می‌کند و آن‌ها را در شرایط سخت تاریخی، مانند جنگ‌ها و بحران‌ها، به‌عنوان قهرمانان خاموش معرفی می‌کند که در پشت صحنه به حفظ و نگهداری خانواده و جامعه کمک می‌کنند. با این حال، تصویر زنان در سراج التواریخ تا حد زیادی تحت تأثیر نگرش‌های سنتی و

مردسالارانه قرار دارد. نقش آن‌ها اغلب به اقدامات و موفقیت‌های مردان وابسته است و به ندرت به استقلال و قدرت زنان در عرصه‌های عمومی و سیاسی پرداخته می‌شود. کاتب، اگرچه به نقش تربیتی و فرهنگی زنان اهمیت می‌دهد، اما این نقش‌ها را در چارچوب محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی تعریف می‌کند و از بررسی عمیق‌تر و انتقادی‌تر جایگاه زنان در تاریخ و جامعه اجتناب می‌کند.

به طور کلی، تصویر زنان در سراج التواریخ ترکیبی از تقدیر و تحسین از نقش‌های سنتی است. این رویکرد نشان‌دهنده آن است که اگرچه به زنان به عنوان عناصر کلیدی در حفظ و انتقال فرهنگ و ارزش‌ها احترام می‌گذارد، اما آن‌ها را در چارچوب‌های محدود و وابسته به مردان تعریف می‌کند. این تحلیل نشان می‌دهد که کاتب، با وجود توجه به نقش زنان، نتوانسته است از محدودیت‌های نگرش سنتی فراتر رود و تصویری جامع و مستقل از جایگاه زنان در تاریخ و جامعه ارائه دهد.



فهرست منابع

۱. آبوت، پاملا و والاس، کالر، (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی زنان*، (ترجمه: منیژه نجم عراقی)، تهران: نشر نی.
۲. تاپسن، لیس، (۱۳۸۷)، *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*، (ترجمه: مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی)، تهران: نگاه امروز.
۳. غبار، میرغلام محمد، (۱۳۹۰)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، (ویرایش: محمد کاظم کاظمی)، تهران: نشر عرفان.
۴. فرهنگ، میرصدیق، (۱۳۸۵)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، تهران: نشر عرفان.
۵. کاتب هزاره، ملافیض محمد، (۱۳۷۲)، *سراج التواریخ*، جلد ۱ و ۲، تهران: موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی بلخ.
۶. کاتب هزاره، ملافیض محمد، (۱۳۹۲)، *سراج التواریخ*، جلد ۳ بخش یک و دو، تهران: نشر عرفان.
۷. کاتب هزاره، ملافیض محمد، (۱۳۹۰)، *سراج التواریخ*، جلد ۴، (تصحیح: محمد سرور مولایی)، کابل: انتشارات امیری.
۸. کهزاد، احمد علی، (۱۳۳۰)، *تاریخ ادبیات افغانستان*، کابل: بی‌نا.
۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۵)، *مجموعه آثار*، تهران: انتشارات صدرا.
۱۰. منجم، رؤیا، (۱۳۸۱)، *زن- مادر، نگاهی متفاوت به زن*، تهران: نشر مس.
۱۱. نایل، حسین، (۱۳۶۵)، *یادنامه کاتب*، مجموعه مقالات گرد آورنده حسین نایل، نشر وزارت اقوام و قبایل، پژوهشی در بازنمایی و بازشناسی آثار کاتب و اسلوب سراج التواریخ نوشته پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی.
۱۲. یزدانی، کاظم، (۱۳۷۳)، *تحقیقی پیرامون زندگانی ملافیض محمد کاتب*، فصل‌نامه سراج سال اول، شماره دوم زمستان شمسی.

مسئله آفرینش زن از منظر قرآن و عهدین

نوریه حسینی^۱

چکیده

با توجه به نقش بنیادین دین در زندگی انسان، پرداختن به موضوع زن و مسائل مرتبط با او از منظر متون دینی، ضرورتی انکارناپذیر دارد. به‌ویژه در دوران معاصر که توجه به حقوق زنان در ابعاد گوناگون افزایش یافته است، بررسی دیدگاه ادیان ابراهیمی درباره زن، اهمیت بیشتری پیدا کرده است. از این رو، بسیاری از پژوهشگران و صاحب‌نظران حوزه مطالعات زنان، با رجوع به منابع اصلی ادیان ابراهیمی یعنی قرآن و عهدین، در پی فهم دقیق جایگاه زن و بازخوانی روایت‌های دینی پیرامون او هستند. یکی از مسائل اساسی در این زمینه، مسئله خلقت زن است که در هر سه متن مقدس یادشده به‌نوعی مطرح شده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که روایت‌های مربوط به آفرینش زن، به‌ویژه در عهدین، با چالش‌ها، ابهامات و تفاسیر نابرابر و گاه تحقیرآمیزی همراه بوده که مورد نقد جدی اندیشمندان قرار گرفته است. در مقابل، قرآن با نگاهی عقلانی‌تر و انسانی‌تر به آفرینش زن پرداخته و ماهیتی مشترک میان زن و مرد قائل شده است. بر این اساس، این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی تطبیقی مسئله آفرینش زن در قرآن و عهدین پرداخته و هدفش این است تصویری روشن از نگاه هر یک از این متون به سرشت و خاستگاه وجودی زن ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، عهدین، آفرینش زن، سرشت انسان، کرامت ذاتی زن

۱. دانش‌پژوه دکتری فقه و مبانی اسلامی، دانشگاه مذاهب الاسلامیه، تهران، ایران

ایمیل: Nooriahussaini12@gmail.com

مقدمه

زنان به‌عنوان نیمی از پیکره جامعه بشریت، نقش بنیادینی در رشد، تعالی و شکوفایی جوامع انسانی ایفا کرده‌اند. آنان نه تنها در پرورش نسل‌ها، بلکه در روند تمدن‌سازی و حرکت تاریخ نیز سهمی انکارناپذیر دارند. از این‌رو، سخن گفتن از انسان، تاریخ انسان یا آینده بشریت، بدون در نظر گرفتن جایگاه و نقش زنان، سخنی ناقص و ناتمام خواهد بود. با این حال، بررسی تاریخی نشان می‌دهد که زنان، علی‌رغم حضور مؤثر در حیات جمعی، هرگز نتوانسته‌اند جایگاه شایسته و متعالی خود را در جوامع انسانی به‌دست آورند و همواره با اشکال گوناگونی از تبعیض، بی‌عدالتی و نگرش‌های ناروا مواجه بوده‌اند.

اهمیت این موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که ردپای این بی‌عدالتی حتی در متون مقدس برخی ادیان الهی، از جمله یهودیت و مسیحیت، نیز دیده می‌شود. ادیانی که با منشأ و حیانی و تعالیم الهی آغاز شده‌اند؛ اما همواره تحت تأثیر جهل، منافع فردی و تحریف‌های بشری، از مسیر عدالت و حقیقت فاصله گرفته‌اند. چنین تحریفاتی موجب شده است تا در نگاه بسیاری از جریان‌های فمینیستی و مدافعان حقوق زنان، دین نه تنها مدافع حقوق زن نباشد، بلکه خود بخشی از مسئله تلقی گردد. یکی از نقاط کانونی این نقدها، داستان خلقت زن، به‌ویژه آفرینش حوا در کتاب مقدس است که در سنت یهودی-مسیحی جایگاه زن را در موقعیتی فروتر نسبت به مرد تثبیت کرده است.

در مقابل، قرآن کریم با ارائه روایتی متفاوت، عقلانی و عاری از تعصب جنسیتی در مسئله آفرینش زن، زمینه‌ای برای بازخوانی عدالت‌محور این موضوع فراهم کرده است. این کتاب آسمانی، حقوق و جایگاهی انسانی و متعالی برای زن قائل شده است؛ چه در عرصه خانواده و چه در سطح اجتماع. بنابراین پژوهش حاضر بر آن است تا با نگاهی تطبیقی میان قرآن و عهدین، مسئله خلقت زن را مورد بررسی قرار داده و نشان دهد که آموزه‌های قرآنی، برخلاف برخی ادیان تحریف‌شده، امکان پاسخ‌گویی به بسیاری از نقدهای معاصر درباره جایگاه زن در دین را فراهم می‌آورد.



۱. مفهوم شناسی

۱-۱. قرآن

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان و معجزه جاویدان پیامبر گرامی اسلام^(ص)، جایگاهی بی‌بدیل در میان متون دینی دارد. این کتاب مقدس نه تنها منشأ هدایت، بلکه مرجع اصلی آموزه‌های اسلامی است. در خصوص مفهوم و چرایی نام‌گذاری این کتاب به «قرآن»، دیدگاه‌های گوناگونی از سوی مفسران و زبان‌شناسان اسلامی مطرح شده است. برخی از اندیشمندان، واژه «قرآن» را اسم جامد و غیر مشتق دانسته‌اند که خداوند متعال به‌عنوان نامی خاص بر این کتاب نهاده است. در این دیدگاه، «قرآن» تنها به‌عنوان علم برای کتاب آسمانی اسلام به کار رفته و معنای دیگری برای آن تصور نمی‌شود. این نظر بر آن است که نام‌گذاری قرآن امری توقیفی و برخاسته از اراده الهی است، نه ساخته و پرداخته قواعد صرفی و نحوی زبان عربی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۱: ۶۶۹؛ السیوطی، بی‌تا، ۱: ۱۴۶). برخی دیگر نیز قرآن را مشتق از ریشه «قرء» به معنای جمع شدن می‌دانند؛ زیرا کتاب مقدس، تمام ثمرات کتب آسمانی پیشین را در خود جمع نموده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۱: ۶۶۸؛ السیوطی، بی‌تا، ۱: ۱۴۷). دیدگاه سوم نیز وجود دارد مبنی بر اینکه واژه قرآن مصدر، مشتق از ریشه «قرأ» و به معنای تلاوت و خواندن است (السیوطی، بی‌تا، ۱: ۱۴۶-۱۴۷).

چنانکه روشن است، در میان اقوال مطرح شده، دیدگاه سوم از همه اقوال قوی‌تر است؛ زیرا برخی از آیات چون «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»، (قیامت: ۱۷-۱۸) نیز بر آن تأکید می‌کند. از همین رو علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، این آیه را چنین معنا می‌کند: «قرآن در این جا مصدر است، مثل فرقان و رجحان و هر دو ضمیر راجع به وحی هستند؛ یعنی در خواندن قرآن عجله نکن، زیرا جمع کردن آنچه وحی می‌کنیم و خواندن آن بر عهده ما است... و چون آن را خواندیم پیروی کن و بخوان» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲: ۱۰۹).

۱-۲. عهدین

عهدین نام دو کتاب «عهد عتیق» و «عهد جدید» است که مجموع این دو کتاب نزد

مسیحیان تحت عنوان «کتاب مقدس»^۱ مورد احترام است. البته عهد عتیق^۲ اصطلاحی است که مسیحیان برای اشاره به کتب مقدس یهودیان به کار می‌برند. حال آن که یهودیان در ادبیات دینی خویش برای اشاره به کتاب مقدس معمولاً از عباراتی چون «سفری هاقودش» به معنای کتاب‌های مقدس و یا واژه‌هایی چون «کتوفیم» به معنای کتاب، «تورات»^۳، «مقرا» و «تنخ» استفاده می‌کنند (المسیری، ۱۳۸۳، ۵: ۸۲). این عهد شامل ۳۹ کتاب است که می‌توان آن را به سه دسته الف: «تورات» یا اسفار پنج‌گانه حضرت موسی، ب: «نبی‌ایم» یا اسفار انبیاء و ج: «کتوبیم» یا کتاب‌های اندرز و حکمت، تقسیم کرد.

عهد جدید^۴ یا انجیل^۵ نیز کتاب مقدس مسیحیان است که در مجموع شامل اناجیل چهارگانه اعمال رسولان، نامه‌های رسولان و مکاشفات یوحنا است.

برای توضیح باید گفت، «عهد» یا پیمان، در حقیقت اشاره به رابطه دارد که خداوند با آدمی برقرار ساخته است؛ (ای. وان وورست، ۱۳۸۴: ۴۰) زیرا مسیحیان معتقد هستند خداوند با انسان‌ها دو پیمان بسته است. نخستین پیمان، پیمان کهن یا عهد عتیق است که خداوند آن را با حضرت ابراهیم^(ع) و اعقابش و سپس از طریق حضرت موسی^(ع) با بنی اسرائیل منعقد کرده و آنان را به‌عنوان قوم خاص خود برگزیده است. مفاد این پیمان نیز بر پایه تشریع و قوانین و وعده و وعید است. پیمان دوم یا عهد جدید، پیمانی است که میان خداوند و عیسی مسیح^(ع) صورت گرفته است؛ زیرا بر مبنای اعتقاد مسیحیان، عیسی^(ع) تجلی انسانی خداوند (خدای پسر) بر روی زمین است که تجسد یافته و با تحمل رنج صلیب و مرگ خویش، کفاره گناه ذاتی انسان را پرداخت کرده است. همچنین بر خلاف عهد عتیق، تمام انسان‌ها شامل این عهد و پیمان هستند (توفیقی، ۱۳۸۵: ۱۵۸-۱۵۹). چنانکه در انجیل یوحنا می‌خوانیم: «زیرا خداوند جهان را به قدری محبت نمود که پسر

1. Holly Book.

2. Old Testament.

۳. تورات (Torah) واژه یا ریشه عبری است که در ادبیات دینی یهود در معانی چون «وصایا»، «شریعت»، «اوامر» و «تعالیم» به کار رفته است. این واژه نخست برای اشاره به اسفار پنج‌گانه موسی به کار می‌رفت ولی در ادامه تبدیل به مفهومی گشت که تمام کتب عهد عتیق و کل تعالیم دینی یهود را در بر می‌گیرد (همان، ص ۵۸)..

4. New Testament.

۵. واژه انجیل (Noilegndue) واژه یونانی به معنای مژده و بشارت است (توماس، ۱۳۷۷، ص ۴۳).



یگانه خود را بخشید تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان بپاید؛ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه فرستاد تا به وسیله او جهان نجات یابد» (یوحنا، باب ۳: ۱۷-۱۶).

۲. بررسی و تبیین آفرینش زن در عهدین

۱-۲. جایگاه زن در عهدین

در میان ادیان ابراهیمی، یهودیت با پیشینه‌ای افزون بر پنج هزار سال، قدیمی‌ترین دین توحیدی به‌شمار می‌رود. این دین، با وجود ریشه‌های الهی خود، تأثیرات عمیقی در شکل‌گیری بنیان‌های فکری و فرهنگی بسیاری از جوامع بشری بر جای نهاده است. با این حال، به دلیل قدمت طولانی و تعامل مداوم با فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون، تعالیم آن بیش از سایر ادیان ابراهیمی در معرض تحریف، دگرگونی و تأویل‌های انسانی قرار گرفته است.

یکی از حوزه‌های مهم و مناقشه‌برانگیز در دین یهود، مسئله جایگاه زن است. بررسی متون مقدس یهودی به‌ویژه عهد عتیق، نشان می‌دهد که زن در این دین از منزلتی فروتر از مرد برخوردار است و ساختار اجتماعی و دینی بر محور برتری ذاتی مردان سامان یافته است. بر اساس این باور، زن موجودی تبعی و ناقص شمرده شده و از بسیاری حقوق اجتماعی، دینی و آموزشی محروم گشته است. برای نمونه، در متون توراتی آمده است: «هر کس تورات را به دختر خود بیاموزد، گویی سخن بیهوده و ناپسندی به او آموخته است». همچنین حضور در عبادات و مناسک دینی همچون نماز، دعا و قربانی، تنها به مردان اختصاص داشته و زنان از مشارکت یا حتی مشاهده این مراسم منع می‌شده‌اند (آشتیانی، ۱۳۸۳: ۳۳۰-۳۳۲).

در برخی منابع دینی یهود، تا آنجا پیش می‌رود که زن باید از زن بودن خود احساس شرمساری داشته باشد، در حالی که مردان، به دلیل مرد بودن، مأمور به شکرگزاری روزانه در برابر خداوند هستند. این نگاه جنسیت‌محور و نابرابر، نه تنها جایگاه زن را در ساحت الهی تضعیف می‌کند، بلکه پایه‌گذار نوعی نظام اجتماعی ناعادلانه در سنت یهودی نیز می‌شود. گواه این مسئله دعایی است که مردان یهودی در صبح می‌خوانند: «خدایا تو را

سپاس می‌گویم که مرا کافر و زن نیافریدی» (دورانت، ۱۴۰۱: ۴۹).

اما مسیحیت به طور کلی در مقایسه با تعالیم پدرسالارانه یهودیت، نگاه متعادل‌تری نسبت به زنان دارد. در این دین، حضرت مریم^(ع) نماد پاکی و ایمان است و تعالیم حضرت مسیح^(ع) و رفتار برابری خواه او با زنان به خوبی بیان‌گر چنین امری است؛ اما با گذشت زمان شاگردان مسیح^(ع) راه ایشان را ادامه ندادند. تاجایی که در انجیل کاتولیک تولد نوزاد دختر، عامل خسارت و درد برای پدر معرفی شده است (انجیل کاتولیک، فصل ۳، آیه ۲۲). یا پولس زن را عامل فریب مرد و تجاوز به حدود الهی معرفی می‌کند (نامه اول پولس به تیموتسیوس، باب دوم، آیه ۱۱ تا ۱۴). از همین رو مهم‌ترین وظیفه‌ای که عهد جدید برای زن قائل است اطاعت بی‌قید و شرط از شوهر است و چنین اطاعتی را همانند اطاعت از مسیح می‌دانند. «ای زنان! شوهران خود را اطاعت کنید، چنان که خداوند را» «همچنان که کلیسا مطیع مسیح است، زنان نیز شوهران خود را در هر امری مطیع باشند» (افسسیان، باب ۵: ۲۲-۲۴).

بی‌تردید یکی از عوامل بنیادین در شکل‌گیری نگرش منفی نسبت به جایگاه زن در سنت‌های دینی یهودیت و مسیحیت، نحوه روایت آفرینش زن در متون مقدس این دو دین و نیز نقش او در ماجرای گناه نخستین است. تصویر ارائه‌شده از حوا در کتاب مقدس عبری و عهد جدید، نه تنها بر ادراک دینی از زن تأثیر گذاشته، بلکه بر ساختارهای فرهنگی و اجتماعی تابع این ادیان نیز سایه افکنده است. از این رو، برای درک ریشه‌های نگاه تبعیض‌آمیز به زن در این سنت‌ها، بررسی دقیق روایت آفرینش زن و چگونگی ورود گناه به جهان، آن‌گونه که در عهدین آمده است، ضروری می‌نماید. در ادامه، به تحلیل و تبیین این روایت‌ها در کتاب مقدس پرداخته خواهد شد.

۲-۲. آفرینش زن در عهدین

عهد عتیق در باب‌های اول و دوم سفر پیدایش از آفرینش جهان و انسان پرداخته است. در باب اول از تکوین عالم هستی در شش روز و از آفرینش آدم که نقطه کمال خلقت و مهر پایانی آن است، می‌گوید خداوند انسان را با هدف حکومت و سلطنت بر تمامی هستی خلق نموده است: «آدم را به صورت ما، موافق و شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان



آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید. پس خداوند آدم را به‌صورت خود آفرید» (سفر پیدایش، باب ۱: ۲۶).

در باب دوم سفر پیدایش، آفرینش آدم با جزئیات بیشتری شرح داده شده و چگونگی خلقت زن نیز مطرح می‌شود. بر اساس این روایت، چون خداوند میان مخلوقات همراهی مناسب برای آدم نیافت، حوا را از دنده او آفرید. در این نگاه، مرد وجود اصیل و مقدم دانسته می‌شود و زن، به‌عنوان موجودی تبعی، تنها برای رفع نیاز مرد و به‌خاطر او خلق شده است. این روایت مبنای نگاه فرودست‌انگارانه به زن در سنت یهودی-مسیحی است. در این باره آمده است:

و خداوند گفت: خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم (پیدایش، باب ۲: ۱۸). پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد، لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد. پس خداوند خوابی گران بر آدم مستولی گردانید و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند از آن دنده که از آدم گرفته بود، زن را آفرید و وی را به نزد آدم آورد و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شده است (پیدایش، باب ۲: ۱۸-۲۳).

از دیگر موضوعات مهم مطرح‌شده در این باب، نقش حوا در گناه آدم و چگونگی هبوط انسان به زمین است. بر اساس تعالیم عهد عتیق، ابتدا حوا فریب شیطان را خورد و سپس آدم را نیز وسوسه کرد. با خوردن میوه درختی که خداوند آن را ممنوع کرده بود، زمینه نافرمانی فراهم شد و در نتیجه، انسان از بهشت رانده شد و هبوط او به زمین رقم خورد. در این باره آمده است:

و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر درختی دلپذیر و دانش‌افزا است، پس از میوه‌اش را گرفته و خورد و به شوهر خود نیز داد. آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریان هستند و خداوند آدم را ندا داد و گفت: آیا از آن درختی که تو را ممنوع کردم خوردی؟ آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی، از میوه درخت به من داد. پس خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ و زن گفت: مار مرا اغوا نمود (سفر



پیدایش، باب ۳: ۶ تا ۱۳).

بر اساس تعالیم سفر پیدایش، به سبب نقشی که حوا در فریب آدم و هبوط او به زمین ایفا کرد، خداوند دو مجازات برای او مقرر نمود که تأثیر به‌سزایی در نگرش دینی یهود نسبت به زنان داشته است: نخست تحمل رنج و درد در بارداری؛ و دوم، سلطه و برتری مرد بر زن که به‌عنوان پیامد الهی نافرمانی حوا در متون دینی تفسیر شده است. چنانکه می‌خوانیم: «و خداوند به زن گفت: درد و حمل تو را بسیار افزون گردانم، با درد فرزندی خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد» سفر پیدایش، باب ۳: ۱۶).

البته این دیدگاه در باب گناه آلودگی و نقش زن در فریب آدم، به سفر پیدایش ختم نمی‌شود و در کتب دیگری نیز چون جامعه سلیمان، آياتی مبنی بر شرارت ذاتی زن وجود دارد از جمله: «زنی که دلش دام تله‌هاست و دست‌هایش کمندها می‌باشد، تلخ‌تر از مرگ است هرکس رضایت خدا را طلب کند او را رها خواهد کرد، گناه کاران در دام او گرفتار خواهد شد» (جامعه سلیمان، باب ۷: ۲۶).

مسیحیت نیز که به‌شدت تحت تأثیر تعالیم یهودیت قرار دارد، در موضوع آفرینش زن به عهد عتیق استناد می‌کند و مانند یهودیان، بر خلقت حوا از دنده چپ مرد و نقش برجسته او در فریب انسان و آلودگی ذات بشر به گناه تأکید دارد. پولس تحت تأثیر این مسئله می‌گوید: «و باید که زن به آرامی و با کمال اطاعت گیرد و زن را به تعلیم دادن اجازت نمی‌دهیم تا آن‌که زیر دست مرد باشد، بلکه سکوت اختیار کند، آدم خلق شد و حوا، آدم فریفته نشد، بلکه زن فریفته شد و از حد تجاوز نمود» (نامه اول پولس به تیموتسیوس، باب ۲: ۱۱ تا ۱۴).

در نامه اول به تیموتائوس نیز بر برتری مرد و فرودستی زن تأکید شده است؛ به‌گونه‌ای که زن در آفرینش، دومین و در ارتکاب خطا، نخستین دانسته شده است. ازاین‌رو، توصیه می‌شود که زنان سکوت اختیار کنند، حق تعلیم به مردان نداشته باشند و مرجعیت دینی نیابند. نقش اصلی آنان در تربیت فرزندان خلاصه شده و شرط ماندن در این نقش، اطاعت و فرمان‌پذیری از مرد عنوان شده است (تیموتائوس، باب ۲: ۱۳-۱۴).



همچنین در میان اندیشمندان مسیحی نیز این مسئله به وضوح دیده می‌شود (دولتی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۹۰). برای مثال توماس آکویناس یکی از پرآوازه‌ترین اندیشمندان دینی مسیحی در قرون وسطی، به زن دیدگاهی بدبینانه و ابزاری داشته و معتقد است که زن تنها برای اطاعت از مرد و تولید مثل آفریده شده است: «جنس مؤنث درواقع مذکری است که منحرف شده»، «زنان در عقل و اراده ضعیف‌ترند، در همه چیز محتاج مرد هستند و مردان فقط برای تولید مثل نیاز به زنان دارند» (دورانت، ۱۳۷۶، ۴: ۱۳۱۱). «زن به علت ضعف طبیعت خود، چه عقلی و چه جسمی، تابع مرد است... مرد آغاز زن و انجام وی است؛ همان‌طور که خداوند بدایت و نهایت تمام موجودات است... زن طبق قانون طبیعت باید مطیع و منقاد باشد و حال آنکه یک نفر برده چنین نیست». (همان: ۱۱۱۱)

۳. بررسی و تبیین آفرینش زن در قرآن

۳-۱. جایگاه زن در اسلام

زن در اسلام، برخلاف بسیاری از ادیان و تمدن‌های پیشین، از آغاز نزول وحی الهی جایگاهی والا یافت. قرآن کریم با تعالیم روشنگر خود، تحولی بنیادین در وضعیت زنان در جامعه آن روز عربستان که زنان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند، ایجاد کرد. در عصری که اعراب جاهلی از تولد دختر شرمگین بودند و برخی، نوزادان دختر را زنده به گور می‌کردند، قرآن با صراحت با این رفتار ظالمانه مقابله کرد و کرامت انسانی زن را به رسمیت شناخت.^۱ به آنان هویت و شخصیت انسانی بخشیده^۲ و چون مردان آنان را مخاطب آیات الهی قرار داد.^۳ زن و مرد را در مقام عبادت و ایمان یک‌سان دانسته و برای هر دو پاداش برابر وعده داده است.^۴

۱. «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمَّا يَنْتَحِبُوا لَهُمْ نَزْغٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» (اسراء: ۳۱). «وإذا الموءودة سئلت، بأي ذنب قتلت» (تکویر: ۸-۹).

۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» (نساء: ۱).

۳. «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» (نور: ۲۴). «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» (توبه: ۷۱).

۴. «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب: ۳۵).

حقوق مالی زن نیز از جمله جنبه‌های قابل توجه در نظام حقوقی اسلام است. قرآن کریم همان‌گونه که برای مردان حق مالکیت بر اموال و دارایی‌هایشان را به رسمیت می‌شناسد، زنان را نیز دارای حق مالکیت، تصرف و بهره‌برداری مستقل از دارایی‌ها و درآمدهای خود می‌داند. این اصل، یکی از نشانه‌های مهم عدالت جنسیتی در احکام اسلامی و تفاوت بنیادین آن با بسیاری از نظام‌های حقوقی پیش از اسلام به شمار می‌رود. «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» (نساء: ۳۲). هر یک از مرد و زن را دارای بهره‌ای از ارث می‌داند. «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» (نساء: ۷).

علاوه بر این در قوانین اسلام، مهریه را نیز ملک زن دانسته که مردان باید با کمال رضایت آن را پرداخت کنند. «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»؛ (نساء: ۴) چنانکه مخارج و نفقه زن نیز کاملاً برعهده مرد است.

در کنار اهتمام و توجه قرآن کریم به جایگاه و شخصیت زن، یکی از مسائلی که همواره پیامبر اسلام (ص) نیز بدان تأکید می‌کردند، جایگاه انسانی و کرامت زن در اسلام بوده است. تا جایی که ایشان نشانه کمال ایمان در مردان را خوش رفتاری و خوش خلقی با زنان می‌دانستند^۱ و در مقابل پست‌ترین افراد را مردانی می‌دانست که به تحقیر زنان می‌پرداختند. «بهترین شما، بهترینتان با خانواده است و من بهترین شما با خانواده هستم. جز کریمان زنان را تکریم نکنند و جز انسان‌های پست زنان را تحقیر نمایند» (بدران، ۱۴۰۷، ۷: ۵۰) لذا همواره به مسلمانان تأکید می‌کردند که باید حقوق زنان را رعایت کنند،^۲ با خانواده خود به نیکی و محبت رفتار کنند و در این محبت حتی دختران را بر پسران مقدم بدانند.^۳

باید افزود که حق حضور و مشارکت زنان در مسائل اجتماعی و سیاسی، همچون حضور در مشورت‌ها و تصمیم‌گیری‌های عمومی، حق انتخاب همسر، برابری در تحصیل و کسب

۱. «هرچه آدمی ایمانش افزایش یابد، علاقه‌اش به زنان بیشتر گردد» (نوری طبرسی، ۱۴۱۱، ۱۴: ۲۴۹).

۲. «کامل‌ترین مؤمنان در ایمان، خوش‌خلق‌ترین آنهاست و بهترین شما خوش‌خلق‌ترین شما با زنانند» (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۹۲).

۳. «ای مردم! بانوان شما بر شما حقوقی دارند و شما نیز بر آنان حقوقی دارید. من به شما سفارش می‌کنم که به زنان نیکی کنید؛ زیرا آنان امانت‌های الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده‌اند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۳: ۲۴۷).

۳. «مستحب است که مرد برای اهل و عیالش هدیه بخرد و هنگام تقدیم نمودن از دختران آغاز کند» «هر کس دخترش را شاد کند، گویا بنده‌ای از اولاد اسماعیل در راه خدا آزاد نموده است» (الحر العاملی، ۱۳۸۵، ۱۵: ۲۲۷).



علم، و دفاع از حقوق زنان در برابر تهمت و افترا از جمله مسائل دیگری است که در قرآن کریم و سیره پیامبر اسلام^(ص) به آن تأکید شده است. این مسائل به وضوح نشان‌دهنده برابری جایگاه زن و مرد در دین اسلام و احترام به حقوق و کرامت انسانی زنان است.

۲-۳. آفرینش زن در قرآن

قرآن کریم در خصوص آفرینش انسان مطالب متعددی مطرح کرده است. مهم‌ترین نکته این است که از دیدگاه قرآن، همه انسان‌ها، چه زن و چه مرد، از نفس واحد به وجود آمده‌اند و هر دو از یک زن و مرد خلق شده‌اند. آیات قرآن به وضوح بر این موضوع تأکید دارد که انسان‌ها به طور یکسان از نظر خلقت و کرامت انسانی دارای ارزش هستند. این نگاه، تفاوت‌های جنسیتی را در چارچوب تکامل و هم‌زیستی متوازن در نظر می‌گیرد. قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (نساء: ۱). «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّارِكِينَ» (الأعراف: ۱۸۹).

چنان‌که پیشتر اشاره شد، یکی از تحقیرهای نادرست در مورد زنان در سنت‌های گذشته، از جمله در کتاب مقدس، جنس دوم و ضعیف پنداشتن آنان است. در حالی‌که از دیدگاه قرآن کریم، زن نه از دنده چپ مرد آفریده شده است و نه جزئی از مرد، بلکه زن خود از جنس مرد است. برای نمونه در آیه «وخلق منها زوجها»، واژه «زوج» به معنای آن چیزی است که یک و دو می‌کند، بنابراین هم شامل مرد و هم زن می‌شود. همچنین خداوند در آیه «فجعل منه الزوجين الذكر والأنثى» (قیامت: ۳۹). یا در اشاره به زنان بهشتی به عنوان «ازواج» مطهر، بر برابری و هم‌تابی زن و مرد تأکید دارد. این گونه آیات نشان می‌دهند که زن و مرد هر دو زوج یکدیگرند، هرچند در برخی موارد به منظور رفع اشتباهات یا برای مقاصد ادبی، از واژه‌های «زوج» و «زوجه» به طور خاص استفاده می‌شود. شهید مطهری در این زمینه می‌گوید: «اسلام از نظر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت، نه تنها نظر تحقیر آمیزی نسبت



به زن نداشته است، بلکه قرآن با کمال صراحت در آیات متعدد می‌فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده‌ایم» (مطهری، ۱۴۰۰: ۱۵۲).

باید تأکید کرد که در قرآن کریم نیز به داستان آدم و حوا و نافرمانی آن‌ها از خداوند به دلیل نخوردن از میوه درخت ممنوعه اشاره شده است؛ اما در این کتاب آسمانی، قرآن از هر دو جنس، زن و مرد، به یک لحن سخن می‌گوید و هر دو را به‌طور یکسان در سرپیچی از فرمان خداوند مسئول می‌داند. برخلاف برخی تفاسیر دیگر که تمام بار گناه را بر دوش حوا می‌گذارند، قرآن هیچ‌کدام از دو نفر را به‌طور انحصاری مقصر نمی‌داند. بنابراین در قرآن در این باره آمده است که خداوند از هر دو، آدم و حوا، خواسته بود که به درخت ممنوعه نزدیک نشوند:

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (اعراف: ۱۹). اما شیطان هر دو را وسوسه کرد: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» (اعراف: ۲۰) در نتیجه، هر دو مورد توبیخ خداوند قرار گرفتند: «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ» (اعراف: ۲۲). مجازات هر دوی آن‌ها بیرون راندن از بهشت بود: «فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (بقره: ۳۶) در نهایت، هر دو توبه کردند: «قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۳). و خداوند توبه هر دو را پذیرفت: «فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۳۷)

بنابراین می‌توان گفت که اولاً در قرآن زن و مرد از نظر خلقت و آفرینش برابر هستند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارند. ثانیاً هیچ اشاره‌ای به گناه ذاتی و نقش حوا در آن وجود ندارد؛ زیرا در قرآن هر فرد مسئول اعمال خود است و گناه هیچ کس بر دوش دیگری نیست. به این ترتیب، تمام انسان‌ها پاک و عاری از هر گناهی به دنیا می‌آیند. همچنین در قرآن تفاوتی در ارزش‌گذاری بین زن و مرد وجود ندارد و برای رشد و تعالی معنوی هر دو جنس توانایی یکسانی در نظر گرفته شده است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷). در این کتاب آسمانی، یگانه راه برتری تقوای الهی است: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳).

در مورد مسئله خلقت زن به‌عنوان همسر، نگرش برابری وجود دارد. هیچ‌گونه رویکرد



حقارت‌آمیز یا ابزاری نسبت به زن در این جایگاه مشاهده نمی‌شود. بر اساس آموزه‌های قرآن، زن و مرد هر دو شریک در فرایند خلقت هستند و به‌عنوان زوج‌های یکدیگر در راستای تکامل انسانی و اجتماعی قرار دارند. این دیدگاه، جایگاه زن را در خانواده به‌عنوان همسری محترم و هم‌تساوی با مرد نشان می‌دهد. چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم: ۲۱).

باید گفت این آرامش و تسکین تنها مختص مردان نیست، بلکه به همان اندازه که زن موجب آرامش مرد می‌شود، مرد نیز موجب آرامش زن است. مودت و رحمت میان آن دو، طرفینی است. این دوستی و رحمت متقابل را می‌توان از واژه «ازواج» دریافت کرد. همان‌طور که بیان شد، واژه «زوج» که جمع آن «ازواج» است، به معنای همسر است و برای هر دو، زن و مرد، به‌طور یکسان اطلاق می‌شود.

یکی از تعابیر زیبایی که قرآن برای زن و مرد در رابطه با ازدواج به‌طور مشترک به کار برده، تعبیر «لباس» است: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره: ۱۸۷). این تعبیر نشان‌دهنده رابطه‌ای متقابل و حمایتی است که میان زن و مرد در ازدواج برقرار است. در این دیدگاه، زن و مرد نه تنها از نظر جسمی و عاطفی مکمل یکدیگرند، بلکه همچون لباس برای یکدیگر، به‌عنوان پوششی برای آرامش و راحتی، فراهم‌کننده یک فضای امن و آرام برای هم هستند. این مفهوم بیان‌گر برابری و ارتباط متقابل در زندگی مشترک است.

اگر قرآن فلسفه آفرینش زن را برای مرد می‌داند، این مسئله قطعاً در قوانین و تعالیم آن منعکس می‌شود؛ اما چون اسلام خلقت زن را به‌طور مستقل و نه وابسته به مرد می‌داند، در قوانین خود چنین تفکری وجود ندارد و در این زمینه تفاوتی میان زن و مرد نهادینه نکرده است.

۳-۳. روایات و مسئله خلقت زن

با وجود آن‌که قرآن کریم در موضوع آفرینش زن، نگاهی برابر، عقلانی و متعالی دارد و بر این دیدگاه تأکید کرده است، اما در برخی روایات و متون تفسیری موجود در منابع اسلامی، تفسیری متفاوت و گاه متأثر از آموزه‌های کتاب مقدس دیده می‌شود؛ تفسیری که هم‌راستا با آیات قرآن نیست. برای نمونه، تفسیر طبری که از تفاسیر معتبر اهل سنت به‌شمار

می‌آید، برخلاف آنچه قرآن دربارهٔ آفرینش حوّا بیان می‌کند، خلقت زن را از دندهٔ چپ مرد می‌داند. در این تفسیر، به نقش حوّا در فریب حضرت آدم و هبوط آن دو از بهشت اشاره شده و بر همین اساس، کاهش مرتبهٔ عقل زن و تحمّل بارداری و زایمان، به‌عنوان نوعی مجازات الهی برای او تلقی شده است.

در تفسیر طبری آمده است: «خداوند از آدم پرسید که دلیل نافرمانی تو از دستور من چه بود. آدم گفت: خداوند! حوا بود. خداوند فرمود: باید هر ماه او را به خون آغشته کنم، چنانکه درخت را خون آلود کردم و او را بی‌عقل گردانم، حال آنکه که قبلاً او را خردمند آفریده بودم و حاملگی و وضع حمل را برای او ناخوشایند سازم» (طبری، ۲۰۱۰، ص ۲۳۷).

علامه طبری نیز در این رابطه می‌گوید، بیشتر مفسران معتقدند، حوا از ضلعی از ضلع‌های آدم آفریده شده است و بر همین اساس از پیامبر اکرم^(ص) روایت می‌کنند که می‌فرماید: «خُلِقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ، إِنَّ أَقْمَتَهَا كَسِرَّتْهَا وَإِنْ تَرَكْتُهَا فِيهَا عِوَجٌ إِسْتَمْتَعَتْ بِهَا» (طبری، ۱۳۷۲، ۵: ۳). بدین معنا که حوا همسر آدم، از یک قسمت از دنده‌های وی آفریده شده است و از این رو، کمی کج خلق و ناسازگار است؛ لذا اگر بخواهی وی را راست کنی، می‌شکند، ولی اگر به همان صورت رهایش سازی (و با کاستی‌ها و کج خلقی‌های وی بسازی) از او بهره‌مند خواهی شد.

در مواجهه با این روایات باید گفت، اصل در اسلام همان آیات قرآن کریم است که به طور مستقیم و صریح تأکید می‌کند، خداوند زن و مرد را از نفس واحد خلق کرده است. آیاتی چون:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا» (نساء: ۱).

واژه نفس نیز در این آیه به گفته علامه طباطبایی آن چیزی است که انسانیت انسان به آن مقوم است و مقصود از آن، همان روح و گوهر آدمی است که در همهٔ انسان‌ها مشترک می‌باشد. بنابراین ایشان دیدگاه خلقت حوا از برخی از اجزای آدم را بی‌اساس می‌داند (ر.ک. طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴: ۱۳۵-۱۳۶).

علاوه بر این عبارت «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً؛ و از آن دو [آدم و همسرش]، مردان



و زنان بسیاری را به وجود آورد»، شاهی روشن بر این معنا است که منشأ همه انسان‌ها به یک زن و مرد بازمی‌گردد. بر اساس این آیه، نسل بشر از آدم و حوا سرچشمه گرفته و پیدایش، رشد و گسترش آن، نتیجه نقش‌آفرینی هر دوی آن‌ها است. بنابراین حتی اگر مردی به مقامی والا و مرتبه‌ای بزرگ برسد، نباید از یاد ببرد که اصل و ریشه‌اش به زن و مردی مشترک بازمی‌گردد. اگر مردی دارای ماهیت انسانی است، حاصل پیوند زن و مردی است که هر دو از ماهیتی یگانه برخوردار بوده‌اند. در نتیجه، تمام انسان‌ها - چه مرد و چه زن - از جوهره‌ای مشترک به وجود آمده‌اند (ر.ک. داوودی، ۱۳۸۳، ش ۲۷۸).

علاوه بر دلالت آیات قرآن در مسئله خلقت حوا، در متون دینی، روایات بسیاری نیز وجود دارد که دیدگاه قرآن را تأکید و روشن می‌سازد و به نفی روایاتی می‌پردازد که حوا را از دنده چپ انسان می‌داند. برای مثال می‌توان به روایت امام باقر^(ع) اشاره کرد که می‌فرماید خداوند حوا را از باقی مانده گل آدم خلق کرده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ حَوَّاءَ مِنْ فَضْلِ الطِّينَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۶).

در روایت دیگری نیز آمده که راوی نقل می‌کند، از امام باقر^(ع) پرسیدم: «خداوند حوا را از چه چیزی آفرید؟» ایشان فرمود: «مردم چه می‌گویند؟» گفتم: «آن‌ها می‌گویند خداوند او را از ضلعی از ضلع‌های آدم آفرید» فرمود: «دروغ می‌گویند! آیا خداوند نمی‌توانست از غیر آن بیافریند؟» پرسیدم: «پس از چه چیزی آفرید؟» فرمود: «پدرم به من خبر داد، او نیز از پدرانش که پیامبر خدا^(ص) فرمود: «خداوند مقداری از گل را گرفت و آنها را مخلوط کرد و از وی آدم را آفرید و از باقیمانده همان گل، حوا را آفرید» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴: ۱۴۶).

شیخ صدوق نقل می‌کند: زرارۀ بن اعین، از امام صادق^(ع) سؤال کرد، نزد ما مردمی هستند که می‌گویند: «خداوند حوا را از بخش نهایی ضلع چپ آدم آفرید». امام^(ع) فرمود: «خداوند از چنین نسبتی منزّه است و برتر از آن است... آیا کسی می‌تواند بگوید که خداوند توان آن را نداشت که همسر آدم را از غیر دنده او خلق کند تا بهانه به دست عیب‌جویان دهد که بگویند، بعضی از اجزای آدم، با بعضی دیگر نکاح نموده است». سپس فرمودند: «خداوند بعد از آفرینش آدم، حوا را به صورت تازه و نوپدید آورد» (صدوق، ۲۰۲۳، ۳: ۲۳۹).

با توجه به آیات قرآن و روایات معتبر، می‌توان دریافت که حوا نه از دنده چپ آدم و نه از

بخشی از بدن او آفریده شده است، بلکه همان خدایی که آدم را از نفسی یگانه و جوهری انسانی آفرید، برای تکمیل آفرینش و گسترش نسل بشر، از همان نفس، همسری به نام حوا برای او پدید آورد. این آفرینش دوگانه، مبتنی بر اصل اشتراک در گوهر انسانی و هدف آن، ایجاد آرامش، انس و رشد متقابل میان زن و مرد است.

در مقابل، روایاتی که خلقت زن را از دندهٔ آدم می‌دانند و زن را موجودی طفیلی، ناقص‌العقل و فریب‌دهنده معرفی می‌کنند، نه تنها با آیات قرآن در تعارض است، بلکه با بخش مهمی از روایات اسلامی نیز هم‌خوانی ندارد. از این رو چنین روایاتی از نظر معرفت‌شناختی فاقد اعتبار به‌شمار می‌آیند. افزون بر این، شباهت محتوای آن‌ها با آموزه‌های توراتی، نشان می‌دهد که این روایت‌ها درواقع از متون یهودی برگرفته شده و به‌مرور زمان، از طریق هم‌زیستی فرهنگی مسلمانان با یهودیان، وارد برخی تفاسیر و روایات اسلامی شده‌اند. از این منظر، باید آن‌ها را در شمار اسرائیلیات دانست، نه روایات معتبر اسلامی.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مطرح‌شده، می‌توان نتیجه گرفت که دین یهود، به‌سبب پیشینه‌ای طولانی و نیز هم‌زیستی با آیین‌ها و باورهای غیرتوحیدی، و از سوی دیگر، به دلیل تحریف‌هایی که در طول زمان در تعالیم آن رخ داده است، برای زن جایگاهی فروتر و نابرابر در عرصه خانواده و اجتماع قائل شده است. تا آنجا که زن را موجودی ذاتاً شرور، گناه‌کار و آلوده به خطا می‌پندارد و به همین سبب، او را از دستیابی به بسیاری از معارف و اعمال دینی محروم می‌سازد. همچنین بر اساس روایت‌های عهد عتیق، زن در ماجرای آفرینش، موجودی فرعی و وابسته به مرد معرفی شده، چرا که از دنده چپ آدم آفریده شده است. افزون بر این، زن در گمراه ساختن آدم و سقوط انسان از بهشت، نقشی فعال داشته و به همین دلیل، درد بارداری، سختی پرورش فرزند و سلطه مرد، به‌عنوان مجازات الهی بر او تحمیل شده است. در این زمینه، مسیحیان نیز به‌شدت از باورها و نگرش‌های یهودی تأثیر پذیرفته‌اند؛ زیرا علاوه بر عهد جدید که همان انجیل است، عهد عتیق را نیز معتبر، مقدس و الهی می‌دانند. بر همین اساس، همانند یهودیان، بر نقش حوا در گناه نخستین و رانده شدن انسان از بهشت تأکید دارد. این موضوع در مسیحیت حتی برجسته‌تر نیز شده است؛ زیرا مطابق تعالیم



انجیل، بشر به سبب فریب خوردن حوا از شیطان و به دنبال آن، وسوسه کردن آدم برای خوردن میوه ممنوعه، مرتکب گناهی ذاتی شده است. از این رو، خداوند برای آمرزش این گناه که انسان و طبیعت را آلوده ساخته، حضرت عیسی مسیح^(ع) را فدای آن کرد و به صلیب سپرد تا این گناه بنیادین را جبران نماید.

در برابر چنین روایتی از آفرینش زن و مسئله گناه نخستین، قرآن کریم نگاهی عقلانی، انسانی و متعالی به زن دارد. از دیدگاه قرآن، زن و مرد در آفرینش از یک گوهر و نفس یگانه پدید آمده‌اند و هیچ کدام بر دیگری برتری ذاتی ندارند. همچنین در موضوع هیبوط از بهشت، نقش حوا و آدم در برابر وسوسه شیطان، یکسان در نظر گرفته شده و تمامی مسئولیت خطا به دوش زن انداخته نمی‌شود. این نگاه متوازن و عادلانه نسبت به زن، در سراسر آیات قرآن به روشنی قابل مشاهده است؛ به گونه‌ای که با تأمل در این کتاب الهی، جایگاه واقعی، انسانی و برابر زن در نظام آفرینش و در جامعه انسانی به خوبی نمایان می‌شود.

فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. آشتیانی، جلال‌الدین، (۱۳۸۳)، تحقیقی در دین یهود، تهران: نگارش.
۲. بدران، عبدالقادر، (۱۴۰۷ ق)، تهذیب تاریخ دمشق، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. توفیقی، حسین، (۱۳۸۵)، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران: سمت.
۴. داوودی، سعید، (۱۳۸۳)، «جایگاه زن در نظام آفرینش از دیدگاه قرآن»، پاسدار اسلام، شماره ۲۷۸.
۵. دورانت، ویل، (۱۴۰۱)، لذات فلسفه (ترجمه عباس زریاب‌خوئی)، تهران: انتشارات نگاه.
۶. دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۷۶)، تاریخ تمدن (ترجمه احمد آرام و دیگران)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. دولتی، غزاله و دیگران، (۱۳۸۸)، بررسی مبانی فلسفی، کلامی و آثار علمی فمینیسم، قم: دفتر نشر معارف.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم - الدار الشامیه.
۹. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابوبکر، (بی‌تا)، الاتقان فی علوم القرآن، بی‌جا: مکتبه دارالتراث.
۱۰. صدوق، محمد بن علی، (۲۰۲۳ م)، من لا یحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه‌المدرسین.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۳. طبری، ابن جریر، (۲۰۱۰ م)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت: دارالفکر.



۱۴. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴ ق)، الامالی، قم: دارالثقافة.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ ق)، بحارالانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۱۶. المسیری، عبدالوهاب، (۱۳۸۳)، دائره المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های تاریخ خاورمیانه.
۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۴۰۰)، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: نشر آثار شهید مطهری.
۱۸. نوری طبرسی، حسین بن محمدتقی، (۱۴۱۱ ق)، مستدرک الوسائل، بی جا: مؤسسه آل البيت^(ع) لإحياء التراث.
۱۹. وان وورست، رابرت ای، (۱۳۸۴)، مسیحیت از لابه لای متون (ترجمه: جواد باغی و عباس رسولزاده)، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

تحلیل و بررسی مبانی انسان‌شناختی الهیات

فمینیست در مسیحیت

سمیه توسلی^۱

چکیده

با ظهور مدرنیته در جهان غرب، دین مسیحیت به‌عنوان یک نهاد قدرتمند و مؤثر در حیات فردی و اجتماعی زنان، به‌شدت مورد پرسش‌گری و نقادی جریان‌های مدافع حقوق زن در غرب واقع شد و در بستر آن، الهیات فمینیست شکل گرفت. الهیاتی یکی از پرمخاطره‌ترین و جنجالی‌ترین حوزه‌های معرفتی جریان فمینیسم محسوب می‌شود؛ زیرا صراحتاً عمیق‌ترین و حساس‌ترین بخش حیات بشر؛ یعنی دین را مخاطب خود قرار داده و به چالش می‌کشد. لذا اهمیت این مسئله پژوهشی، سبب شده که در این مقاله به بررسی و تحلیل مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیست در مسیحیت بپردازیم؛ زیرا شاهد دیدگاه و نظریات خاصی از سوی این الهی‌دانان در خصوص انسان و مبانی انسان‌شناختی هستیم که به‌شدت متأثر از مؤلفه‌های فکری و عقیدتی در دین مسیحیت است. برای رسیدن به این مقصود تلاش شده که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به مطالعه و فیش‌برداری از کتب، مقالات و سایر منابع موجود در این زمینه بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: الهیات فمینیست، خلقت انسان، سرشت انسان، برابری، نجات

۱. دانش‌پژوه دکتری کلام اسلامی، مجتمع آموزشی عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

ایمیل: s.tavassoli.95@gmail.com

مقدمه

بدون تردید دین و جنسیت دو مقوله با اهمیت در حوزه علوم انسانی محسوب می‌شود که هرگز مستقل از هم نبوده، بلکه همواره الگوهای پویای جنسیتی موجود در جوامع مختلف، در همه ادیان تعیین یافته و ساختارهای مشترکی دارد. از طرفی با ظهور مدرنیته در غرب، دین به عنوان یک نهاد مؤثر و قدرتمند در زندگی انسان، در تمامی ابعاد خود، به شدت مورد نقادی و پرسش‌گری انسان مدرن قرار گرفت که از آن جمله می‌توان به مسئله زن و جنسیت اشاره کرد.

از منظر فمینیست که خود در بستر مدرنیته شکل گرفته است، همه ادیان تاریخی در چهارچوب ساختارهای پدرسالارانه و مردمحورانه شکل یافته‌اند؛ امری که تا قبل از دوران مدرن کمتر مورد توجه بوده است. آنان معتقدند که پیش از این، همواره مردان تولید کننده اصلی دانش بودند. لذا همه چیز را در چهارچوب خواست، ترجیحات و علایق خود و از پایگاه تجربیات مردانه خویش تفسیر کرده‌اند. بنابراین نگاه زنانه، تجربیات زنانه و تفسیر زنانه در تمام حوزه‌های دانش، از جمله حوزه دین، غایب بوده است؛ اما با گسترش جریان فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، زنان نیز به عرصه تولید دانش وارد شدند و بدین ترتیب طرفداران این جریان برای اصلاح آنچه تا کنون به عنوان دانش همگانی ارائه شده، درحالی که دانش مردانه بوده است، به حوزه تفسیر دین وارد شدند و الهیات خاصی را ارائه دادند که از آن با عنوان الهیات فمینیست یاد می‌شود.

در این پژوهش تلاش کردیم تا مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیست در مسیحیت را تحلیل و ارزیابی کنیم. برای این منظور ضروری است که در ابتدا به تبیین چیستی جریان فمینیسم در غرب و بیان تاریخچه کوتاه از آن بپردازیم و در ادامه الهیات فمینیست در جهان مسیحیت را - به عنوان یکی از حوزه‌های مهم فعالیت متألّهان فمینیست - تبیین و بررسی نماییم؛ زیرا تنها پس از بیان این دو امر است که می‌توانیم به شناخت مناسبی از مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیست در مسیحیت دست یافته و به تحلیل و بررسی آن بپردازیم.

شایان ذکر است، الهیات فمینیست در جهان مسیحیت را می‌توان از نقطه نظرات گوناگون بررسی کرد؛ مانند مباحث خداشناسی، مسیح‌شناسی، نجات‌شناسی و غیره؛



اما آنچه ما در این پژوهش در پی آن هستیم، بررسی مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی این الهیات است که شامل مباحثی چون مسئله خلقت و سرشت انسان، برابری و تساوی و در نهایت رستگاری و نجات انسان است. لذا از بیان سایر مباحث موجود در این الهیات، پرهیز می‌کنیم.

۱. مفهوم شناسی

واژه فمینیسم^۱ به معنای زن یا جنس مؤنث است که از ریشه لاتینی فمینا^۲ اخذ شده است. این واژه برای نخستین بار در سال ۱۸۷۱ م. در یک متن پزشکی وارد زبان فرانسه شد و در ادامه برای اشاره به زنانی به کار رفت که رفتار مردانه داشتند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۴). گفتنی است استفاده از این واژه تا دهه شصت و هفتاد میلادی، برای اشاره به شکل‌های زنان مرسوم نبوده و کاربرد محدودی داشته است و تنها در چند دهه اخیر است که استفاده از این واژه برای تمامی گروه‌های مرتبط با مسئله حقوق زنان متداول شده است (فریدمن، ۱۳۸۱: ۸). معادل این واژه در زبان فارسی، واژه‌هایی چون «زن‌گرایی»، «زنانه‌نگری» و «آزادی‌خواهی زنان» است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۴).

در تعریف اصطلاحی واژه فمینیسم اختلاف‌نظرهای بسیاری به چشم می‌خورد و علت این امر نیز وجود گرایش‌های متکثر و متنوع فمینیستی^۳ و طرح اهداف و برنامه‌های متفاوت و گاه متناقض است (رودگر، ۱۳۸۳: ۲۴). هرچند یافتن تعریفی واحد و منسجم^۴ از این

1. feminism.

2. femina.

۳. فمینیسم جنبش فکری یگانه‌ای نیست و گستره زمانی و جغرافیای این نظریه باعث ایجاد گروه‌ها، سازمان‌ها و گرایش‌های مختلفی شده است. گرایش‌هایی نظیر فمینیسم لیبرال، فمینیسم مارکسیست، فمینیسم رادیکال، فمینیسم سوسیالیست، فمینیسم پست مدرن، اکوفمینیسم و فمینیسم مادر سالار.

۴. برای تعریف اصطلاحی فمینیسم در کتب مرتبط می‌توان تعاریف بسیاری را یافت از جمله:

باقر ساروخانی در تعریف فمینیسم می‌گوید: «فمینیسم یا دفاع از حقوق زنان، نهضتی اجتماعی است که هدف از آن احراز پایگاهی مساوی با مردان در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای زنان است» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸۱). همچنین نویسندگان کتاب «جامعه‌شناسی زنان»، پاملا ابوت و کلر ولاس معتقدند: «فمینیسم جنبشی سازمان یافته است که هدف از آن صرفاً دستیابی به حقوق زنان یا تحقق برابری اجتماعی زنان نیست، بلکه رفع انواع تبعیض و ستم نژادی و طبقاتی و غیره است» (ابوت، والاس، ۱۳۸۰: ۳۲۲). همچنین در کتاب فمینیسم و دانش‌های فمینیستی آمده است: «فمینیسم را گاه به جنبش‌های سازمان یافته برای احقاق حقوق زنان و گاه به نظریه‌ای که بر برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی معتقد است، معنا کرده‌اند» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۳).

واژه، بسیار دشوار یا غیرممکن است؛ اما به جرئت می‌توان گفت نقطه اشتراک همه تعاریف ذکر شده در این خصوص، آن است که زنان به دلیل جنسیت خود اسیر بی‌عدالتی بوده و در موقعیت تبعیض و فرودستی نسبت به مردان به سر می‌بردند. لذا خواستار شرایطی هستند که بتوانند بر زندگی خود نظارت بیشتری داشته باشند (دولتی و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۵).

۲. تاریخچه فمینیسم

برای بیان اجمالی از سابقه و تاریخچه این نگرش فکری، خوب است فمینیسم را در فرآیند سه موج، بررسی کنیم:

۲-۱. موج اول

موج اول فمینیسم از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ آغاز شده است. انقلاب فرانسه در اروپا با آرمان‌های برابری، آزادی و خردورزی همه انسان‌ها به وقوع پیوسته بود و این در حالی بود که زنان از دایره شمول این مفاهیم حذف شده بودند. اولین بارقه اعتراض زنان «اعلامیه حقوق زنان» نوشته المپ دوگوژ^۱ و کتاب «استیفای حقوق زنان» نوشته مری ولستون کرافت^۲ بود که تأثیر اصلی را بر این موج گذاشت. کرافت در این کتاب به مسائلی از قبیل استبداد خانگی و ساختگی بودن زنانگی پرداخته و بر همین اساس آموزش عمومی و برابر برای مردان و زنان را از ضروری‌ترین ارکان تعلیم و تربیت به شمار آورد (همان: ۵). پس از وی نیز جان استوارت میل^۳ با همکاری همسر اولش هریت تیلور،^۴ کتاب «انقیاد زنان» را نوشت که تأثیر مهم بعدی را بر این موج گذاشت.

به‌طور کلی گسترش حقوق مدنی و سیاسی، به‌ویژه اعطای حق رأی به زنان، خواسته و هدف اصلی این موج بوده است. در این میان دستیابی زنان به حق آموزش، اشتغال، بهبود موقعیت زنان متأهل در قوانین، حق برابر با مردان برای طلاق و مسائل پیرامون ویژگی‌های جنسی...، به‌عنوان اهداف فرعی موج اول بیان شده است (همان: ۳۹).

1. Olympe de Gouges.

2. Mary Wollstonecraft.

3. John Stuart Mill.

4. Harriet Taylor.



۲-۲. موج دوم

موج دوم فمینیسم در سال ۱۹۶۰م. آغاز شد. عوامل متعددی در شکل‌گیری این موج تأثیرگذار بوده است. تغییر در وضعیت زنان و حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی که زنان طی موج اول فمینیسم بدان دست یافته بودند. همچنین تحولات اقتصادی و بسط و گسترش نظام سرمایه‌داری و تحولات سیاسی و اجتماعی، از مهم‌ترین این عوامل است (رودگر، ۱۳۸۳: ۵۸). لذا در موج دوم، آنان علاوه بر طرح شعار برابری مطلق، برای آزادی مطلق زنان پای می‌فشرده (زیبایی نژاد، ۱۳۸۳: ۹۳). از مهم‌ترین نویسندگان این موج می‌توان به سیمون دوبوار^۱ اشاره کرد که با انتشار کتاب «جنس دوم»، تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری گرایش‌های تند فمینیستی داشت.

جداسازی روابط جنسی از تولید مثل، حق سقط جنین، آزادی کامل زنان در امور جنسی از جمله حق تسلط بر بدن و هم‌جنس‌گرایی، کاهش ازدواج و زاد ولد در مقابل افزایش آمار طلاق، ایجاد سازمان‌ها و نشریات زنانه که پیام جریان فمینیسم را به سراسر جهان می‌رسانید و نیز کسب قدرت‌های سیاسی و اقتصادی، تنها بخشی از دستاوردهای این جریان در موج دوم است (همان: ۹۸-۹۹).

۲-۳. موج سوم

موج سوم فمینیسم از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز می‌شود. از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری این موج، تحولات نظام سرمایه‌داری، مطرح شدن دیدگاه‌های پست‌مدرن و عکس‌العمل در برابر تندروی‌ها و یک جانبه‌گرایی‌های فمینیسم در موج دوم بوده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۸).

می‌توان گفت، تمرکز بر فعالیت جریان‌های فمینیستی در نهادهای فرهنگی و دانشگاهی، نشر روزافزون کتب و مقالات در خصوص مسائل زنان، انتقاد به ماهیت مردانه علوم از جمله در علم فلسفه، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تلاش برای افزودن تفسیر و نگاه زنانه در علوم، تنها بخشی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و دستاوردهای این موج بوده است (رودگر، ۱۳۸۸: ۶۴).

1. Simone De Beauvoir.



۳. الهیات فمینیست

از لحاظ تاریخی الهیات فمینیست^۱ در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی و بر بستر موج دوم فمینیسم در آمریکا ظاهر شد. در حقیقت این الهیات یکی از جنبش‌های متعدد الهیاتی بود که در دهه ۶۰ میلادی و در جریان جنبش‌های اجتماعی آن دوره که در جستجوی تغییرات بنیادین اجتماعی بودند، شکل گرفته است.^۲ الهیات فمینیست یکی از پرمخاطره‌ترین و جنجالی‌ترین حوزه‌های فعالیت جریان فمینیسم محسوب می‌شود؛ زیرا عمیق‌ترین و حساس‌ترین بخش اعتقادات بشر؛ یعنی دین را مخاطب خویش قرار داده و صراحتاً گزاره‌های کتاب مقدس را نقد می‌کند.

می‌توان گفت این الهیات بیان‌گر اتکای زنان به فهم و تفسیر زنانه خویش، برای درک خویشتن و رابطه خود با خداوند است. لذا الهیات‌دانان فمینیست تلاش دارند، تحلیلی جنسیتی را به کار گیرند تا از آن طریق به بررسی شیوه‌های عمل سنت‌های دینی، نمادگرایی آنان، نقش‌های اصلی موجود در آن‌ها، چگونگی بازتاب مفروضات اجتماعی توسط سنت‌های دینی و بالأخص شیوه‌های سخن گفتن انسان در باب واقعیات الهی که متأثر از امور جنسی و جنسیتی هستند، بپردازند (پاپکین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۱۳).

بنابراین از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعات الهیات فمینیست کشف سنت و تاریخ بدیلی است که بتواند از شخص بودن زنان دفاع کند. این حوزه عمدتاً منابع خود را از انسان‌شناسی و پژوهش تاریخی جوامع زن‌سالار و مذاهب باستانی که در آن خدای مؤنث حضور دارد، به دست می‌آورد و با کشف دوباره مذهب خدای مؤنث، درصدد تجلیل از حرمت زنان هستند (مگی هام، ۱۳۸۲: ۳۷۰).

نکته حائز اهمیت آن است که الهیات فمینیست در بستر فرهنگ و الهیات مسیحی پدید آمده و رشد کرده است، از این رو بدون یافتن درک درستی از الهیات مسیحیت، قابل فهم نیست. این رویکرد، مانند بسیاری موضوعات جدید بر پایه نوع نگرش جهان مسیحی

1. Feminist theology.

۲. از مهم‌ترین و مؤثرترین این جنبش‌ها می‌توان به الهیات سیاهان در آمریکا و الهیات آزادی‌بخش در آمریکای لاتین اشاره کرد که الهیات فمینیستی در برخی نقدهای خود نسبت به الهیات سنتی با آن‌ها همپوشانی داشته و دارد (نصر اصفهانی، الهیات فمینیستی چیست، WWW.mehrkhane.com).



به جهان و انسان، شکل گرفته است و با مفاهیم، ارزش‌ها و نگرش‌های مسیحی، ارتباط تنگاتنگی دارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۳۶).

نکته دیگر آن‌که در میان الهیات‌دانان فمینیست سه گرایش عمده به چشم می‌خورد:

۱. دسته نخست در پی اثبات این امر هستند که الهیات سنتی مسیحی از برابری زنان با مردان حمایت می‌کند. همچنین زنان دارای نقشی متفاوت؛ اما برابر با مردان هستند؛ زیرا تفاوت‌های جنسی، مربوط به خلقت آن‌ها هستند. ازاین‌رو زنان و مردان دارای نقش و عملکردهای متفاوتی هستند. این گروه تلاش می‌کنند میان الهیات سنتی مسیحی و فمینیسم هماهنگی ایجاد کنند، لذا کتاب مقدس و سنت مسیحی را به‌عنوان یک اصل و منبع می‌دانند. آنان این عقیده را که کتاب مقدس بر زنان ستم روا داشته، رد کرده و چنین باوری را حاکی از سوءبرداشت و تفسیر ناصحیح از این کتاب می‌دانند. بسیاری از زنان کلیسای انجیلی در آمریکا و زنان متأله کلیسا در جهان سوم، جزء این گروه هستند (شمس، ۱۳۸۶: ۱۴۱).

۲. متألّهین مشهوری چون الیزابت شوسلر فیورنزا و رزماری رادفورد رویتر، از جمله نمایندگان دسته دوم هستند که با عنوان گرایش تجربه زنان معروف است. این گروه مایلند تجربه زنان را چون معیاری در الهیات مورد نظر خود، به کار گیرند. از منظر این گروه این امر که زن و مرد برابر هستند واقعیتی است که منشأ آن کتاب مقدس است. بر اساس این تفکر، نه کتاب مقدس رد می‌شود و نه سنت مسیحی، بلکه سنت مسیحی محتاج تفسیر دوباره است. این گرایش خواهان تقویت مسائل مربوط به زنان است و کتاب مقدس را همچنان زیربنای الهیات خود می‌داند (همان: ۱۴۲).

۳. گروه سوم، پسامسیحیت خوانده می‌شود و مری دالی^۱ مشهورترین نظریه‌پرداز این گروه است. آنان کتاب مقدس را ناجی زنان نمی‌دانند، بلکه معتقدند که در این کتاب به‌طور عمیق تحقیر زنان دیده می‌شود. لذا سنت مسیحی را رد می‌کنند و برای آنان

۱. مری دالی را به‌عنوان انقلابی‌ترین و سرشناس‌ترین فمینیست مسیحی در دهه ۱۹۷۰م. می‌شناسند. وی با انتشار کتاب فراسوی خدا-پدر: به‌سوی فلسفه آزادسازی زنان (۱۹۷۳)، مسیحیت را محکوم کرد. به نظر دالی، پرستش خدای پدر فراقکنی ایدئولوژی بشری مردمحور به قلمرو ابدیت است. وی معتقد است مسیحیت و فمینیسم با هم سازگار ندارند. لذا از مذهب به دلیل خصومت پایان‌ناپذیرش نسبت به زنان دست کشید (مگی‌هام، ۱۳۸۲: ۷۹).



تجربه زنانه تنها اصل محسوب می‌شود. برخی از افراد این گروه نیز سخن از پرستش الهه به جای خدا را به میان می‌آورند. چنانکه دالی، نهایتاً مسیحیت را رها کرده و در جستجوی تعبیر معنوی جدیدی گشت (شمس، ۱۳۸۶: ۱۴۲).

۴. مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیسم

مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی الهیات فمینیسم که برگرفته از الهیات مسیحیت است، سه امر است. اولین مسئله خلقت و سرشت انسان است که با مسئله هویت انسان و گناه اولیه در ارتباط است. دومین مسئله برابری و تساوی زن و مرد در انسانیت و بهره‌مندی از مسیح است و آخرین مسئله رستگاری انسان است که با مباحثی چون نجات‌شناسی مسیحی و رستخیز و معاد ارتباط تنگاتنگی دارد که در ادامه به تبیین و بررسی هر یک می‌پردازیم.

۴-۱. خلقت و سرشت انسان

مسیحیان همچون یهودیان بر اساس مندرجات عهد عتیق معتقدند که خداوند انسان را از خاک و بر وجه خود آفرید، در بینی او روح حیات دمید و در باغ عدن جای داد. آنگاه از دنده چپ وی همسرش را آفرید، شیطان حوا را فریب داد و این امر سبب سقوط و رانده شدن آن‌ها از بهشت بر زمین گشت؛ اما با این حال در این ماجرا تفاوتی اساسی میان مسیحان و یهودیان وجود دارد که سبب تمایز این دو دیدگاه از یکدیگر می‌گردد. بدین صورت که قصه خلقت و گناه نخستین در مسیحیت به عنصری اساسی و محوری تبدیل شده و پایه و اساس الهیات مسیحی رایج گشته است. درحالی که یهودیان به این ماجرا به گونه‌ای دیگر نگریسته و برای آن نقش چندان مهمی قائل نشده‌اند.

البته عهد جدید به لحاظ الهیاتی یکنواخت نیست و درواقع از این مجموعه دو نظام الهیاتی کاملاً متفاوت می‌توان برداشت کرد. نخست الهیات سه انجیل متی، مرقس و لوقا است که اناجیل هم‌نوا خوانده می‌شوند و دیگری الهیات پولسی - یوحناپی.

در بخش نخست، سخن چندان در رابطه با انسان نیامده است و خطوط کلی الهیات این بخش شبیه بر الهیات یهودی است؛ اما در بخش دیگر، یعنی نامه‌های پولس و انجیل یوحنا، انسان‌شناسی خاصی وجود دارد که با انسان‌شناسی یهودی بسیار متفاوت است. به



این صورت که در بخش نخست سخنی از سقوط انسان نیست. به بیان دیگر الهیات این بخش هرگز ارتباطی با وضعیت سقوط کرده انسان ندارد؛ اما در بخش دوم وضعیت به گونه دیگری است؛ همه نظام الهیاتی این بخش بر یک اصل متمرکز است و آن این که انسان با گناه آدم و حوا سقوط کرده است.

در نظام الهیاتی پولس دو شخصیت و دو حادثه تاریخی، در تعیین سرشت انسان نقش اساسی را ایفا می‌کنند. شخصیت و حادثه نخست آدم^(۷) و گناه اولیه او و شخصیت و حادثه دوم، مسیح^(۸) و صلیب او است. با توجه به این دو حادثه، برای انسان سه دوره وجود دارد که متناسب با این دوره‌ها، سرشت و طبیعتی خاص و ویژه را نیز برای انسان به دنبال داشته است. این سه دوره عبارتند از الف. انسان قبل از گناه آدم و سقوط او به زمین؛ ب. انسان بعد از سقوط و قبل از صلیب؛ ج. انسان بعد از صلیب (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۹: ۸۳-۸۶). پولس در فقره زیر نقش این دو شخصیت و تأثیر این دو حادثه در سرشت و سرنوشت انسان را چنین بیان می‌کند:

... به وسیله یک آدم گناه داخل جهان گردید و بدین وسیله مرگ بر همه مردم طاری گشت از آنجاکه همه گناه کردند ... پس همچنان که به واسطه یک خطا بر جمیع انسان‌ها حکم برای قصاص شد، همچنین به یک عمل صالح همه انسان‌ها بخشیده شدند برای عدالت حیات؛ زیرا همان گونه که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناه‌کار شدند هم چنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید (رومیان، باب ۵: ۱۲-۱۹).

بنابراین انسانی که قبل از هبوط با سرشتی پاک و در صورتی خدایی آفریده شده بود، با گناه آدم^(۷) با خداوند بیگانه شد، طبیعت وی به گناه آلوده شد و تباهی همه وجودش را فراگرفت و دیگر به خودی خود راهی به سوی رستگاری نداشت، ولی با آمدن مسیح^(۸) و عمل فداکارانه او، به انسان این فرصت داده شد تا از این طبیعت کهنه و گناه‌آلود فاصله بگیرد و با ایمان به مسیح^(۸) دارای سرشت و طبیعت دیگری گردد (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۹: ۹۶-۹۷).

خدا طرح دیگری برای نجات ما تهیه دید. او فرزند خود عیسی مسیح را در بدنی مانند بدن انسانی ما به این جهان فرستاد با این تفاوت که بدن او مثل بدن ما تحت سلطه گناه نبود.

او آمد و جانفش را در راه آمرزش گناهان ما قربانی کرد تا ما را نیز از سلطه گناه آزاد سازد. پس چنانچه قادر هستیم احکام و دستورات خدا را اطاعت کنیم؛ زیرا عنان زندگی ما در دست روح خدا است نه در دست طبیعت کهنه و گناه آلود ما (رومیان، باب ۸: ۳-۴).

بنابراین انسان از منظر الهیات مسیحی داری فطرت و سرشتی گناه آلود است و این فطرت و سرشت گناه آلود نتیجه گناه نخستین بوده است؛ اما نکته مهم اینجاست که بار گناه نخستین و علت آلودگی فطرت انسان همگی بر عهده زن (حوا) است. او است که نخست فریب شیطان را خورد و سبب گناه آدم و در نتیجه تباهی و هبوط انسان از بهشت و رنج بشریت شد (سفر پیدایش، ۳: ۶ تا ۱۳). از این رو خداوند سلطه مردان بر زنان و درد و الم زایمان و پرورش فرزندان را به عنوان مجازات بر آنان قرار داده (سفر پیدایش، ۳: ۱۶).

حال آن که الهیات دانان فمینیست، در مقابل این دیدگاه شدیداً موضع می گیرند. آنان معتقدند که کتاب مقدس به جز یکی دو مورد مانند کتاب «روت»، همه توسط مردان نوشته شده و لذا روح مردسالاری بر آن حاکم است. به همین دلیل ما مشاهده می کنیم که نام خدا در کتاب مقدس به صورت مذکر ثبت شده (شمس، ۱۳۸۶: ۴۷). همچنین آیاتی از کتاب مقدس را که به نقش حوا در فریب آدم و رانده شدن از بهشت دلالت دارد را به طور کلی نفی می کنند و آن را افسانه ای می دانند که توسط مردان برای آن که زنان را عامل شر و فساد معرفی کنند، خلق شده است و معتقدند که این آیات از بنیادی ترین منابع تقویت و تأکید حاکمیت مرد بر زن بوده است.

مری دالی در اعتراض به این آیات می گوید که در حوزه الهیات هیچ همدردی و دلسوزی در مورد زن وجود ندارد و رنج های او در بارداری و زایمان کوچک ترین توجه و احترامی را بر نمی انگیزد. او در توجیح رنج های زن در تولد فرزند می گوید: «آری مادر فرزندش را بیشتر دوست دارد و بهای این عشق درد بیشتر او است» (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

الهی دانان فمینیست برای آیات خلقت و گناه نخستین که سبب آلودگی سرشت انسان شده، توجیهات بسیاری می آورند. از جمله معتقدند، اگر روایت آدم و حوا را با دقت مطالعه کنیم، متوجه می شویم که فرودست بودن زن کاملاً غلط است، بلکه در داستان آفرینش، از همان ابتدا حوا بر آدم برتری دارد؛ زیرا این زن است که بدون ترس از مرگ و برای به دست



آوردن حکمت، میوه ممنوع را می‌خورد و آدم که تمام وقت در کنار وی ایستاده است، حتی یک کلمه هم اعتراض نمی‌کند. اگر او نوعی نمایندگی الهی را داشت، مطمئناً به خود زحمت داده و گفتگو با مار را دنبال می‌کرد؛ اما چنین نکرد. او که خود فرمان خداوند را شنیده بود؛ اما یک کلمه به‌عنوان اخطار یا اعتراض نگفت، بلکه میوه را از دست همسرش بدون اعتراض گرفت و خورد (شمس، ۱۳۸۶: ۴۶).

لذا آنان معتقدند که در داستان خلقت در کتاب مقدس، به‌جای تأکید بر نافرمانی حوا، باید به شهادت وی توجه نمود که در حقیقت حکایت از آزادی و اختیار انسان دارد. در حقیقت در این داستان حوا به‌عنوان فردی هم‌ردیف و هم‌پیمان با آدم ظاهر می‌شود و به او امکان چشیدن از میوه معرفت داده می‌شود. لذا باید حوا را راهنما و هدایت‌کننده‌ای دانست که بشریت را از طفولیت به مرحله بلوغ، هدایت نموده است (همان).

۴-۲. برابری و تساوی انسانی زن و مرد

برابری و تساوی یکی از عمده‌ترین محورهای گفتمان فمینیستی را به خود اختصاص داد است. به‌طورکلی برابری یعنی همه انسان‌ها از هر نژاد، جنسیت، دین و مذهبی که باشند از حیث آراء، اندیشه‌ها، آزادی‌ها، حقوق، حرمت و... برابر هستند؛ (بیات، ۱۳۸۱: ۵۳۶) اما از منظر فمینیست، برابری یعنی زنان و مردان هر دو به‌عنوان موجوداتی انسانی ذاتاً برابر هستند و این مردان بوده‌اند که انسانیت را مردانه نشان داده‌اند و در طول تاریخ حوزه‌های مردانه و زنانه را جداگانه تعریف کرده‌اند و از این طریق زنان را در موضع فرودست قرار داده‌اند.

در حقیقت فمینیست نابرابری و تفاوت‌های میان زن و مرد را محصول قوانین طبیعت نمی‌دانند، بلکه منشأ و ریشه این نابرابری‌ها را آداب و رسوم و سنت‌های جامعه بیان می‌کنند. توضیح آن‌که ایشان معتقدند، انسان در بدو تولد چون لوح سفیدی است که از هرگونه اندیشه و باوری خالی است و تنها از راه آموزش و یادگیری است که ذهن آدمی از باورها و تفکرات مختلف پر می‌گردد. لذا نوع نگرش مردم برخاسته از آداب و رسوم است که در زندگی آن‌ها رخنه کرده است و این امر نیز باعث محرومیت زنان از بسیاری از حقوق اجتماعی و نیز نفوذ باورهای غلط مردسالارانه در جوامع انسانی شده است (آریلاستر،

۱۳۷۷: ۲۸۹-۲۹۰). لذا مدافعان فمینیسم در این راستا تا جایی پیش رفتند که خواستار حذف تمام تفاوت‌های ظاهری زن و مرد شدند؛ اموری مانند لباس زنانه و مردانه، لوازم آرایش، مد لباس و مراسم و اعمالی که زنان را به‌عنوان یک جنس مطرح می‌کنند و غیره. اما این مسئله در الهیات فمینیست چهره دیگری به خود می‌گیرد. به این معنا که در این الهیات برابری و تفاوت از منظر دین بررسی و پژوهش می‌شود و این سؤال مطرح می‌شود که آیا مسیحیت به زنان و مردان نگاه برابر دارد یا خیر. در این زمینه اکثر الهی‌دانان فمینیسم معتقدند که عیسی^(ع) جامعه متفاوتی را نسبت به فرهنگ پدرسالارانه یهودی تشکیل داده است. اگرچه که وی مستقیماً پدرسالاری یهودی را به چالش نکشیده یا مستقیماً به ضمانت برابری زنان با مردان در رهبری جامعه پرداخته است؛ اما در کل بر مبانی برابری تأکید فراوان داشته است (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۹۰-۱۹۱).

بسیاری از الهی‌دانان فمینیست، حتی عیسی^(ع) را به‌عنوان یک فمینیست در جامعه مردسالار قرن اول میلادی ستایش می‌کنند و معتقدند، این‌که وی زنان را با مردان برابر می‌شمرد، امری کاملاً روشن است. به‌عنوان مثال به داستان ملاقات وی از خانه مارتا و مریم اشاره می‌کنند (لوقا، باب ۱۰، ۳۸-۴۲). در این داستان، مارتا نقش معمول زنان را ایفا می‌کند و توجه وی بیش از حد به پذیرایی است؛ اما مریم نقش مردانه‌ای به خود گرفته و در کنار مسیح می‌نشیند و به موعظه او گوش می‌سپارد. مارتا وقتی می‌بیند که مریم نقش یک روشنفکر را بازی می‌کند، احساس می‌کند که کار او نادرست است و به همین علت از او به عیسی گلایه می‌کند؛ اما پاسخ عیسی بدین معنا بود که همه زنان را نمی‌توان مجبور کرد که نقش یکسانی ایفا کنند. او مریم را انسانی می‌دانست که حق دارد اهداف خود را انتخاب کند و با این کار خود هدف بهتری را برگزیده است (ران رادز، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۹).

این فمینیست‌ها همچنین برای اثبات ادعای خویش به رساله پولس به نملاطیان استناد می‌کنند. در این رساله در جواب این سؤال که برای ورود به مسیحیت باید ابتدا یهودی شد و بعد مسیحیت را پذیرفت یا نه؟ پولس پاسخ می‌دهد که خیر، نیازی به این عمل نیست و در این پرسش و پاسخ جایگاه زن در مسیحیت روشن می‌شود: «با تعمید، یهودی و یونانی، بنده و آزاد، زن و مرد، همه برابر هستند» (رساله پولس به نملاطیان، باب ۳: ۲۸).



با این بند از کتاب مقدس حاکمیت مردان بر زنان و هر نوع حاکمیت قوم‌پرستانه دیگر خطا و گناه محسوب می‌شود. به این ترتیب دیگر به حوا به چشم منشأ گناه و شر نگاه نمی‌شود، بلکه تولد کودک و مادری وظیفه‌ای محسوب می‌شود که خلقت بر عهده زن نهاده است و این مسئله هرگز مجازاتی الهی برای زنان نیست. پس این گروه معتقدند که مسیحیت دارای ماهیت برابری طلبانه است؛ اما مسیحیت به تدریج از ماهیت مساوات طلبانه اولیه خویش فاصله گرفته و عمده‌ترین عامل این فاصله و جدایی نیز، در آمیختن با سنت یهودی است (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

شایان ذکر است در الهیات فمینیسم، حتی گروهی از اندیشمندان وجود دارند که علاوه بر پذیرش اصل برابری زن و مرد در انسانیت، وجود تفاوت‌های بیولوژیکی را انکار نمی‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به لوس ایریگاری^۱ اشاره نمود. ایریگاری هرگز جامعه بدون وجود تفاوت‌های جنسی را آرمانی تلقی نمی‌کند بلکه جامعه‌ای را آرمانی می‌داند که در آن زنانگی جدیدی از تجربه زنانی به وجود آید که از سلطه مردان رها شده‌اند. وی هرچند با مفهوم پدرسالارانه تثلیث مخالف است، ولی معتقد است که زن نیازمند دین و اعتقاد به خداوند است؛ اما نه به مفهومی که در ادیان الهی مطرح شده است، بلکه آن دینی ارزشمند است که تجربیات زنانه در آن‌ها ارزشمند تلقی شود (لگنهاوزن، ۱۳۸۳، ۲: ۱۰).

۳-۴. نجات انسان

نجات‌شناسی در مسیحیت با نقشه نجات توسط خدا آغاز می‌گردد. نجات انسان کار مهم و روحانی خداوند در مورد بشر است. او عالم مطلق و خالق هستی است. از این رو قبل از خلقت انسان می‌دانست که او گرفتار گناه می‌گردد، بنابراین اراده کرد تا انسان را در جلال خود خلق کند و طریق نجات را برای او آماده سازد.

توضیح این‌که خداوند انسان را در آخرین روز خلقت و به صورت خود آفرید.^۲ بنابراین در ابتدا مقدس و صالح بود و از اوصافی چون روح جاوید و آزادی اراده و فیض تقدیس برخوردار بود (مولند: ۹۶). اما با این همه آدم با عدم فرمان‌برداری از خداوند، پاکی و

۱. Luce Irigaray.

۲. «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» (سفر پیدایش، ۱: ۲۶).



تقدس خود را از دست داد و از لطف و رحمت الهی محروم گشت، در نتیجه از بهشت رانده شده و در زمین متحمل جهل، رنج و مرگ گشت و تباهی و فساد این گناه، دامن‌گیر نسل او گردید (تیواری، ۱۳۸۱: ۱۶۹؛ سلیمانی اردستانی، ۱۳۹۳: ۱۷۴-۱۷۵).

برای انسان گناه آلود تنها راه نجات از این وضعیت اسف‌بار، کفاره دادن برای این گناه بود؛ اما انسان خود قادر نبود این گناه را کفاره دهد. پس خداوند پسر یگانه خود را فرستاد تا با اعمال نجات‌بخش خود کفاره گناه آدم را پرداخت کند و برای او نجات و رستگاری را فراهم آورد (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۹: ۱۷۶). از این رو خود برای نجات بشر اقدام کرد و پسر یگانه خود را فرستاد تا با مرگ بر صلیب کفاره گناهان بشر باشد (خاچیکی، ۱۳۶۲: ۸۹).

بنابراین در این دین، رستگاری تغییر حالت و موقعیتی در پیشگاه خداوند و با تقوای افاضه شده از جانت او است که گناهان شخص را می‌پوشاند. لذا فرد انسانی نمی‌تواند خود ضامن سعادت و رستگاری خویش باشد، بلکه نیازمند عمل نجات‌بخش مسیح است تا با مرگ خویش بر صلیب، بار گناهان آنان را به دوش کشیده و رستگاری را به آن‌ها هدیه دهد.

می‌توان گفت، به‌طور کلی فمینیست‌ها با توجه به مبانی خاص و فضای فکری مادی‌گرایانه حاکم در غرب، بر سعادت و نجات دنیوی انسان تمرکز خاصی دارند. لذا آنان به نفی آموزه نجات در مسیحیت پرداخته و معتقدند که رستگاری با مسیح حاصل نمی‌شود؛ زیرا هیچ مرد مرده‌ای نمی‌تواند سبب رستگار زنان شود. برای مثال به اعتقاد مری دالی رستگاری برای زنان در بازیابی زنانه و رهایی از ارزش‌های مردسالارانه است و تنها در این صورت است که ارزش‌های حیات‌بخش زنانه احیا می‌شود (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۷۷).
بنابراین از دید الهیات فمینیست، رستگاری و نجات نه در بخشش گناهان در جهان آخرت بلکه در زندگی این دنیا برای انسان‌ها معنا می‌یابد و این نجات بخشی از قدرت مسیح خارج است. لذا آنان از کلمه نجات احتراز جسته و به جای آن از آزادی بخشی سخن به میان می‌آورند؛ زیرا آزادی بخشی، به دور از جهت‌گیری‌های فردگرایانه و تغییر سیستم اجتماعی- نمادین فرهنگ، انسان را از انحصار جوامع مردسالارانه به سوی جامعه‌ای با



سعادت و رفاه کامل نوید می‌دهد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

همچنین در این راستا برخی از فمینیست‌های افراطی برخلاف سنت مسیحی که معاد و رستاخیز به خاطر مسیح را امری قطعی می‌دانند، اعتقادی به معاد و رستاخیز مسیحایی ندارند. البته برخی نیز با بهره‌گیری از مفهوم معاد در سنت مسیحی به خلق مفاهیمی دربارهٔ پایان جهان که بیشتر به واسطهٔ زوال بشر رخ می‌دهد تا حکم الهی، پرداخته‌اند (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۷۸).

از این‌رو برای آنان، مراد از آخرالزمان که با معاد همراه است در واقع فاجعه‌ای طبیعی است که در اثر جنگل‌زدایی، کاهش لایهٔ اوزن، آلودگی هوا، خاک، آب و انقراض سریع انواع و گونه‌های موجودات رخ خواهد داد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۹). در حقیقت این گروه تا حد زیادی بحث‌های اکولوژی را جایگزین بحث معادشناسی کرده‌اند و بیشتر بر به‌سازی این جهان تأکید دارند و چشم‌پوشی از دنیا به نفع آخرت را امر معقولی نمی‌دانند. همچنین استدلال می‌کنند که معاد طرحی برای ارضای نیاز به جاودانگی در مردان که از این جاودانگی محروم هستند. حال آنکه زنان برای جاودانگی کافی است مادر شوند (دولتی، ۱۳۸۸: ۱۷۸).

۵. ارزیابی و نتیجه‌گیری

در ابتدا باید گفت، آنچه طی دو قرن گذشته در غرب با آرمان عدالت‌خواهی زنان به نام فمینیسم یا جنبش اجتماعی زنان رخ نموده است، مکتب فکری بزرگ و گسترده‌ای است که نمی‌توان به سهولت از کنار آن گذشت؛ زیرا این مکتب امروزه طیف وسیعی از علوم انسانی را به خود اختصاص داده است، جوامع انسانی را با چالش‌های بسیاری روبه‌رو کرده و تغییرات بنیادین و بی‌سابقه‌ای را در الگوهای روابط انسانی فراهم آورده است. بنابراین با توجه به جدید بودن این حوزه از پژوهش و ناکافی بودن تحقیقات جوامع اسلامی در این خصوص و نیز گسترش ارتباطات و وارد شدن شبهات و افکار فمینیستی مغایر با فرهنگ اسلامی، ضرورت دارد تا از نقطه نظرات گوناگون، این نهضت را بررسی و نقد می‌کنیم. همچنین با توجه به خاستگاه غربی الهیات فمینیسم، عمده آثار حوزه الهیات فمینیست،

با نظر به دین مسیحیت تألیف شده است و با باورهای اسلامی منافات دارد. اعتقاداتی مانند تأکید بر آفرینش حوا از دنده چپ آدم، مقصر بودن او در وسوسه کردن آدم در انجام گناه نخستین و اعتقاد به تثلیث و خدای مذکر که از مفاهیم کلیدی در الهیات مسیحی است. مجموع این عقاید نقش مؤثری در پر و بال یافتن الهیات فمینیست داشته است. با این حال در ادیان دیگر مانند اسلام، یهودیت و بودیسم هم تلاش‌هایی برای خوانش فمینیستی از دین و نقد قرائت مردسالارانه آن انجام شده است؛ اما به نظر می‌رسد مطرح کردن این مباحث در شکل کنونی‌اش در حوزه الهیات اسلامی، عمدتاً امکان‌پذیر نیست و نیازمند تغییرات بنیادین است. البته این سخن نه به معنای نادیده گرفتن مشترکات ادیان بلکه به معنی تأکیدی بر اختلافات اساسی الهیات مسیحیت در مقایسه با الهیات غنی و عقلانی اسلامی است.

نکته دیگر آن است که اگر نیک بنگریم، الهیات فمینیست در پاره‌ای موارد نسبت به الهیات مسیحی، موضع‌گیری صحیحی اتخاذ می‌کند. یکی از آن موارد مبارزه با مردسالاری است که در تثلیث ریشه دارد. خدای پدر و خدای پسر هر دو مذکر هستند و همین امر موجب پیدایش نوعی تفکر مردسالارانه در اندیشه مسیحی شده است. حال آن که الهیات‌دانان فمینیسم رسیدن به کمال انسانی را در جدایی از مردسالاری جست‌وجو می‌کنند و این سخن درستی است.

همچنین این سخن الهیات فمینیسم که انداختن بار گناه اولیه بر دوش زنان نوعی تعدی به جایگاه زنان در آفرینش و اجحافی عظیم و نابخشودنی است، سخنی پذیرفتنی است. یا این دیدگاه آنان که نجات و رستگاری مسیح با شخص عیسی مسیح^(ع) حاصل نمی‌شود کاملاً منطقی است؛ زیرا رستگاری چیزی نیست که به انسان هدیه شود، بلکه تا تلاش و اخلاص خود انسان نباشد رستگاری حاصل نخواهد شد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۹۳).

اما نکته‌ای قابل توجه آن است که الهیات‌دانان فمینیست، هرچند که در برخی از ادعاهای خویش برحق هستند؛ اما خود نیز از مسیر اعتدال و عقلانیت فاصله گرفته و به نوعی به جنسیت‌گرایی پرداخته‌اند؛ زیرا عقل بشری ورای هر اندیشه الهیاتی، خدایی را می‌طلبد که فراتر از جنبه‌های مادی، لطف و رحمت خود را به همه انسان‌ها معطوف دارد



و چنین موجودی قطعاً باید فراتر از ماده و جنسیت باشد. حال آن‌که همچنان که الهیات مسیحیت پدرسالاری و خدای پدر را ترویج می‌کند، الهیات فمینیستی نیز زن‌سالاری و الهه پرستی را تقویت می‌کند. درحالی‌که هر دو الهیات انحراف از مسیر اعتدال و فاصله گرفتن از عقلانیت است.

اشکال اساسی دیگری که بر الهیات فمینیست وارد است آن است که این الهیات بیش از آن‌که بر تفکر و پشتوانه‌های عقلانی و برهانی متکی باشد، بر ذوق و احساس‌گرایی گرایش دارد و بیش از آن‌که درستی و راستی یک تفکر برایش اهمیت داشته باشد، بر سود و منفعت خود توجه دارد. همچنین می‌توان گفت، این گروه اگر به‌جای ایجاد این همه پیچ و تاب در مباحث، بر طریق عقلانیت و اعتدال گام برمی‌داشتند و به‌جای افراط بر ارزش‌های زنانه، به بازنگری در تاریخ و اجتماع و انحرافات که در تعالیم دینی پدید آمده و جست‌وجوی عامل اصلی این امور، می‌پرداختند. لذا قطعاً از توفیق بیشتری در دفاع از حقوق پایمال شده زنان برخوردار می‌شدند.

برای مثال با نگاهی به آیات کتاب مقدس در مسئله خلقت چنین به نظر می‌رسد که مسئله آفرینش در این کتاب دچار تحریفی آشکار شده که با عقل و انسانیت در تعارض است. شاهد این امر نیز، آیات دیگر کتاب مقدس است که صراحتاً به برابری زن و مرد در امر آفرینش اشاره می‌کند. همچنان که در آیات قرآن کریم ضمن تأکید بر برابری و خلقت زن و مرد از نفس واحد، هرگز کوچک‌ترین اشاره‌ای به مقصر بودن حوا در فریب آدم و هبوط از بهشت، نشده است (همان: ۱۹۳-۱۹۶؛ دولتی، ۱۳۸۸: ۱۹۸).

فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. ابوت، پاملا، کالر والاس، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان، (ترجمه: منیژه نجم عراقی)، تهران: نشر نی.
۲. آریلاستر، آتونی، لیبراليسم غرب، (۱۳۷۷)، ظهور و سقوط، (ترجمه: عباس مخیر)، تهران: مرکز.
۳. بیات، عبدالرسول، (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه‌ها، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
۴. پاپکین و دیگران، (۱۳۷۷)، دین اینجا و اکنون، مقاله: الهیات فمینیستیک، (ترجمه: مجید احمدی)، تهران: نشر قطره.
۵. تیواری، کدارنات، (۱۳۸۱)، دین‌شناسی تطبیقی، (ترجمه: مرضیه شنکایی)، تهران: نشر سمت.
۶. جمعی از نویسندگان، (۱۳۸۲)، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، (ترجمه: عباس یزدانی، بهروز جندقی)، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۷. خاچیکی، سارو، (۱۳۶۲)، اصول مسیحیت، تهران: حیات ابدی.
۸. دولتی، غزاله و دیگران، (۱۳۸۸)، بررسی مبانی فلسفی، کلامی و آثار علمی فمینیسم، قم: دفتر نشر معارف.
۹. رادز، ران، «الهیات‌رهایی‌بخش، چالش‌ها برسر الهیات فمینیستی»، چشم‌انداز ایران، ش ۲۶، ۱۳۸۳؛
۱۰. رودگر، نرجس، (۱۳۸۸)، فمینیسم: تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۱۱. زیبایی‌نژاد، محمدرضا، (۱۳۸۳)، درآمدی به نظام شخصیت زن در اسلام، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۱۲. ساروخانی، باقر، (۱۳۷۵)، درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان.



۱۳. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، (۱۳۸۹)، *سرشت انسان در اسلام و مسیحیت*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۴. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، (۱۳۹۳)، *درآمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت*، قم: کتاب طه.
۱۵. شمس، محمد، (۱۳۸۶)، *الهیات فمینیستی و ادیان ابراهیمی*، تهران: زیتون.
۱۶. فریدمن، جین، (۱۳۸۱)، *فمینیسم*، (مترجم: فیروزه مهاجر)، تهران: آشین.
۱۷. لگنهاوزن، محمد، (۱۳۸۳)، «*اسلام در رویارویی با فمینیست*» (ترجمه: نرجس جواندل)، مباحث بانوان شیعه، زمستان، ش ۲: ۳۰.
۱۸. مولند، اینار، (۱۳۸۱)، *جهان مسیحیت*، (ترجمه: محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری)، تهران: امیرکبیر.
۱۹. نصر اصفهانی، مریم، (بی‌تا)، «*الهیات فمینیستی چیست*»، پایگاه تحلیلی خبری خانواده وزن.
۲۰. هام، مگی، (۱۳۸۲)، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، (مترجمان: نوشین احمدی و دیگران)، تهران: توسعه.